

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۸۱۳۹

رده‌بندی دیویی: ۱۳۲۵ هـ ۴۲۱ م ۳۹۵ مرجع ☐

سرشناسه: مدنی کاشانی، عبدالرسول، ۱۲۴۲-۱۳۲۵.

عنوان قراردادی:

عنوان: هدیة المحب

شرح پدیدآور:

کاتب: محمد بن ابراهیم مولوی القاشانی (کاشانی) تاریخ کتابت:

محل نشر: تهران ناشر: مطبعه میرزا علی اصغر تاریخ نشر: ۱۳۲۵ ق

صفحه شمار: ۱۵۰ ص مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۲۱x۱۳ نوع خط: نسخ

روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐

واقف: علی اکبر مروج الاسلام تاریخ ثبت: آبان ۱۳۸۱

یادداشتها:

موضوع(ها): ۱. آداب معاشرت. ۲. تربیت اخلاقی. ۳. تربیت خانوادگی (اسلام)

شناسه(های) افزوده: الف. مولوی القاشانی (کاشانی)، محمد، کاتب. ب. مروج الاسلام، علی اکبر، واقف. ج. عنوان

فهرستنگار: اسدزاد تاریخ فهرستنگاری: خرداد ۸۸



کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

اسم کتاب رساله هدیة المحب

مصنف عبدالرسول کاشانی

مؤلف

خطی

چاپی

سال چاپ یا تحریر ۱۳۲۵ هـ ق عدد اوراق

جزء کتب اخلاق شماره خصوصی

شماره عمومی ۸۱۳۹ شماره قبض

واقف علی اکبر مروج الاسلام تاریخ وقف ۱۳۱۵

طول ۲۰ عرض ۱۴ شماره صفحات ۱۵۰

زبان: فارسی

هو

لا يخفى

على الفضلاء المتفننين بفنون التدقيق

والمتبحرين في بحور التحقيق ان هذا الكتاب المستطاب

مجمع انيق ومصنف رشيق جمهرة جبرة وجوهرة عزيزة حافل

لفوائد جمة وكافل لعوائد مهمة كم فيه من حكمة بادعة وكلمة جامعة وتشاد

درر الحما لقد ما للبديع نشر فقر طرفه ولعمري لقد تكاد في تنقيحه وتهذيبه

نادد في تحريره وتهذيبه في غاية الكمال واحسن وافضل هديه واكمل زاده واجل

عطيته وجاء بحمد الله عما مربع للخاطر الواجد وانصر مرقع للنواظر الناقدة فلله

در مؤلفه الهمام ومصنفه القمقام لا زال ناصرا للاسلام وناشرا للاحكام

هاديا بالمرشد عن الطريق وواقيا المزلل من الحريق   بارك الله في انامله

فاضت منهن اعين النهر   وجدت في كتابه نكت   لا ترى مثلهن في الزبر

اذ مضت في سواد نسخته   شهب من لوامع الفكر   كلما كتبن في ورق

غانيات خلين بالسرر   حكم للانام تبصرة ١٢٣٢   بالهام من دقائق الفكر

اللهم ابق سلامته وسعادته وخلد كرامته وتأييده لنصرة الدين ومتع

ببقائه المسلمين من فضل آمين ابتغاء لله حرره العبد

الجاني محمد بن ابرهيم الموسوي

محل خاتم

مبارك سركار شريعتمدار عمدة العلماء

الاخيار وسيد الفقهاء الابرار والجامع بين الفضائل

والفواضل ناسخ مهذب بالافاضل فائزا على مدارج السعادة والكمال

وحائز جميع محسنات الصفات بل الخصال المولى الامجد الاستاد آقا محمد

مجتهد كاشاني مد ظله العالي

هو

هدیة المحب

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

حمد او مراورا است و ستایش بنده او بنده را نزد خردمندان حق تحسین زیرا
که کمال الشکر الاقرار بالعجز عن المجازات لان کمال التوحید نفی الصفات
چه صفاتش عین ذات و ذاتش عین صفات است و دست فهم از دامان
شناسائیش کوتاه چه مخلوق را با خالق و محاط را با محیط و ظل را با ذی ظل
راه نباشد **مصراع** چه نسبت خاک را با عالم پاک و جعل الشمس علیه
دلیلا پس ستایش او را چگونه با کنه میتوان نمود و طریق خلوتخانه شا
هنشاه را دیگاه بیگاه که میتواند پیمود فمن رام حول حماه فهو ساه فسبحان
ربک رب العزة عما یصفون هیهات بل حکیم است علی الاطلاق که

دیباچه و مقدمه کتاب است

برای انجام مکارم اخلاق اخذ میثاق از محمد بن عبدالله نمود نبیا ایها
الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما و او نیز از کمال لطف برای اتمام آن
کادال طها خود را پشتبان کتاب الله نمود و این دو گوهر گرانبها را مخلو
خدا ارزانی میشود فسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین پس
فنای از لئام بحریص و تفکیک این التیام نمودند پیشکردن با و را بخس
دادند و گروه خسیس لاابالی این دو گوهر عالی را رخیص دانستند بجز تفرقه این اجماع
و تفرقه این اجتماع کردند تا آتش شقاق و شرار عناد و نفاق را در تمام
آفاق و انفس افکندند فعلیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین الی
یوم التلاق **و بعد** مضیع اوقات سعید و مسود اوراق سیبل عبد
الرسول بن محمد الکاشانی اغاثهما الله فی الیوم المأمول را چنین بنظر رسید که
بعضی دوستان بل غالب بنی نوع انسان افعال و اطوار ایشان برخلاف مقتضی
عقل و نقل میشود هر چند آیات و اخبار و کتب حکما و آثار مشحون است طریق
افضل افعال را بوجه اکمال لکن بمضمون ما اهدی المرء المسلم الی اخیه هدیة
افضل من کلمة حکمة یزیده الله تعالی بها هدی و یرده عن ردی برای هدیه
اصدقا این مختصر رساله موسوم به **هدیة المحب** که مشتمل بر مقدمه و مقاله
و خاتمه است مختصر نموده بنحوی که شاید ضبط آن اسهل باشد و در هر مقامی
از کتاب زیاده و نقصانی که بنظر صواب رسید با کمال ملاحظه اختصار در هر
مقامی شد علیه التوکل و منه التوفیق **اما مقدمه** باید دانست چنانکه
زندگانی را یکی از دو قسم منظور بود زندگانی است اول آنکه غرض از معاشش

چون دیگری در نظر نداشته باشد و آنها را گاه بنظام و گاهی بصناعات تعبیر کنند و
داخل از جمیع حیوانات ممتاز کو نبد دوم آنکه غیر از معیشت خالیه غایتی در نظر
داشته باشد اعنی کمالات و ترقیات مکنونه در جبلت انسان و مقصود از
خلقتنا و هیچ داند که این تعیش سبب وصول تحصیل آنها است پس گوئیم خود
واضح است که انسان خود در نشأه ازین بکر با عدم مانع بجهول لا دوان
بمدارج کمال ابتلات علقه جماد محض است ترقی کرده مضغه میشود مضغه
ترقی کرده استخوان پس از آن گوشت پدید میشود پس از این مرتبه نیز میمیرد
و اینم نیز راه میگذارد و میگذرد و خلقی دیگر هستی کرد ثم انشأناه
خلقاً آخر فتبارک الله احسن الخالقین پس چه ترسم که ز مردن کم شد
حمله دیگر بمیرم از بشر تا برآرم از ملائک بال و پر ثم انکم بعد ذلک لمیتون
و زمینهم با نیم جستن زنجو کل شیء هالک الا وجهه ثم انکم یوم
القیمة تبعثون بار دیگر از ملک قربان شوم آنچه اندر وهم ناید آن شوم
فانا لله وانا الیه راجعون پس عدم گردم عدم چون ارغنون گویدم
کانا الیه راجعون و مبرهن است که تحصیل کمالات و وصول بدرجات
محتاج بمعین است چه یکیا تیر از در جید بکرد درجه ها دنبال اعانت قوه
ممکن نباشد چون واضح شد که تمامی ممکنات هر کدام در مرتبه انسان خادم
اند پس از این گوئیم تمامی عوالم امکان را خداوند منان معاون ترقی
انسان قرار داده چه خوش سخن ما بد ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند
تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار

شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری و پیدا است که از اعانات است که بعضی
اند بکری ازین نوع انسان بین بر مختص نشود مانند اعانت در تکوین
بنفسه نسل یا در لوازم منزلها در صناعات و حرف لهذا خداوند حکیم نیز
بحکمت کامله خود هر یکی را بنوعی و فطرتی دیگر خلق فرمود تا هر بعضی بمقتضای فطرت
خود بشغلی پرداخته تا امر عالم ساخته آید تا غرض اصلی کلی حاصل گردد چنانچه همانند
اعضای بدن انسان که ازان تمام کار یک انسان درست شود سعدی راست
نکه هفت اقلیم عالم را نهاد هر کسی را مخزنی بنهاد داد قال تعالی وقد
خلقکم اطوارا سعدی راست گر نوانائی و گر کوتاه دست هر کسی
را ایمان بابدکه هست قال تعالی ولکل جعلنا منکم شرعة ومنهاجا
ولو شاء الله لجعلکم امة واحدة ولکن لیبلوکم فیما آتاکم فاستبقوا
الخیرات قوله تعالی لیبلوکم ای لیبلو مکم من الصنایع قوله تع فاستبقوا
الخیرات قیل ای الخیرات التی تقتضیها شرعة کل واحد منکم وقال ایضا تعالی
ولکل وجهة هو مولیها و چون یکی از بنی نوع بجداگانه دیگری بند
خدمت اندیکه دیگر کنند و بیشتر خدمت هر یک بدیگری مساوی و موازن
نباشد در زیاده و نقصان محتاج متوسطی هستیم تا جبران نماید تا بصفت
عدالت که اشرف صفات و سعد فضیلت حسنه است متصف شود چه
بسا میشود که عملی اندکی با عملها کثیر مقابلی کند مثلا مدبری با پنج هزار
نفر غلبه میجوید بر بیست هزار لشکری که با سی هزار برابری داشتند عدل
چنان اقتضا کند که احتساب بیست و پنج هزار لشکر با این یکتن مدبر نماید

همانند

چنانکه جمال زمکم

وهمچنین مهندسی در زمان نمی عملی کند که چندین کس در ازمنهٔ بسیار
از عهدهٔ بنا بیند بنی عالی بیان مسئله شیخ کند و با دو کلمه از یک علم
سخنی گوید بسا میشود که حکیمی را با این دو کلمه حفظ میکند یا نفسهای
بسیار از بلیه منعل یا قول الهی از نکالهای دنیوی یا عذابهای اخروی
نجات میدهد پس چه قدر احتیاج شدید روی میدهد بعادل و معدّل
حقیقی بعبارة اخری ناموس الهی تا از روی علم بطبیعت عدالت و قسط
هر چیزی بیان حقیقی قدر زیاده و نقصان تمام صناعات و احوال و
اشیا نماید قال تعالی ولقد ارسلنا رسلنا بالبینات وانزلنا معهم
الکتاب والمیزان لیقوم الناس بالقسط وانزلنا الحدید فیه بأس
شدید ومنافع للناس الآیة ودر تعدیل بسیاری از صناعات و افعال
باید در اصل جبران سخت احتیاج بدرهم و دینار که بعضی حکما آنرا
ناموس عادل و برخی عادل صامت گفته اند چه اگر در تعدیل زیاده
و نقیصه بسیاری از افعال و صناعات اهل اجتماع مدنی تا در جبران
اصل فعل هیچ چیز همچه درهم و دینار بکار نباید چه اگر قدر قلیل معتبر
از نان یا خفیف تری موازنه با ثقیل ابنیه تا آنکه جبران اصل فعل نماید
و چون غالبا نزاع و تنازع از جهة اختلاف قدر صناعات و افعال حاصل
مستلزم انحراف از حد اعتدال است لاجرم احتیاج شدید بحاکم عادل
بعبارة اخری نائب و جانشین ناموس الهی یا خلیفه او که علمای حقه باشند
افتاد تا مردم را بر طریقه عدالت بدارد چه گفته اند بالعدل قامت

مخفی نماند که این بیان متضمن حجت لطیفه است در اثبات نبوت و امامت لمحرره

السموات والارض و نسبت بدرجات مختلفه فرمایند بالجمله معلوم شد
انسان بمعاونت امثال خود محتاج و مخفی نیست که اعانت بی اجتماع پذیرفته
نمیشود نتیجه تمام مقدمات آنکه انسان طبعا متوجه بکمال و تحصیل کمال
بی اعانت امثال و اعانت امثال بی اجتماع نشود و خلاصه نتیجه آنکه انسان
بالطبع محتاج باجتماع و نیز بالطبع محتاج بالفت است چه اگر با عدم الفت
حاصل و نفرت مقتضی با اجتماع محتاج الیه است یا اجتماع الطبیعی با اجتماع
مقتضی بالطبع حاصل نتواند شد پس معلوم شد احتیاج طبیعی انسان
بالفت است و شوق با این الفت را محبت گویند بلکه شاید با احتیاج
مثل طبیعی هر چیز با الفت محبت اطلاق کنند و اینجا که فرموده اند حکما
فرموده اند قوام همه موجودات بسبب محبت است و هیچ موجود از محبت
خالی نتواند بود چنانکه از وجود و وحدت و چنانکه اشاره بر وجود محبت
مقتضی اعانت طبیعی است و اعانت طبیعی دیگر کونه اعانت است الله تعالی
بقدرت کامله و حکمت بالغه خود غالب نفوس را مجبول با فراط عطا فرموده
تا اعانت بالطبیعه کنند و چندان در امر اعانت محتاج بعدالت نباشند
چه غالب نفوس از این صنف حمد و ح خالی لهذا موجب تعطیل امر اعانت
شود پس هر کدام از اشخاص انسان محبت دیگرانرا افزون تر ظهور اعانت
در دیگری زیاد تر خصوصا منصف بصفت عدالت نیز باشد تا بدانجا برسد که
خود را فدای دیگران کنند در غم خواری ایشان چون پیغمبران **سعدی**
و جوی که دهند و ثنائی بجمع   کر سوختن در سینه باشد چه شمع پس محبت

سبب آنست اعانت و بر تقدیر عدم محبت با وجود و عدم کفایت ایشان
از اعمال تدبیرات امور مردم اقتضای آن کنند که بسبب اجتماع و الفت
ایشان مبدل بضدّ او نفرت شود و اعانت یکباره برکنار نگردد و چون اگر
گفتیم تحصیل کمال بی اعانت ممکن نیست و اعانت با کمال محبت با اعمال
تدبیرات بر وجه اکمل حاصل گردد بل باعتقاد این بنده با تقدیر محبت
نیز احتیاج بحسن تدبیر افتد چو اگر اعانت بر وجه صواب لازم محبت نیست
چه بسیار مکشوف می افتد پدران با فرط محبت طبیعی بر خلاف صواب
طفل را تربیت همی کنند بلکه همه محبت بی تدبیر بوده اطفال بی ادب تر
شده پس بهر روی احتیاج افتد بتدبیر بر وجه صواب تا اجتماع محتاج
الیه مبدل بنفرت نگردد و اعانت حاصل آید و مبدا تدابیر بر وجه صواب
با رای حکما و ارباب بصیرت است و آن چنان باشد که بمرور دهور تغییر
پذیر نشود بلکه متأخرین حتی انبیا علیهم السلم امضا فرمایند چنانچه
فرموده بعثت لاتمّم مکارم الاخلاق و دنیا مخصوص است با
آن نمونه ای که از آنجا بخدا یعنی مناسبت نوامیس الهیه و این چنان باشد
که تغییر ادوار و تبدل اطوار تغییر نیابد و این قسم بر سه وجه ملحوظ
گردد تدبیر هر یکی است من حیث الانفراد هم چون عبادات
تا من حیث الاجتماع مع اهل المنازل کالمناکحات و المعاملات و امّا
من حیث الانفراد الاجتماع مع اهالی البلدان کالحدود و السیاسات
ملی تدبیر اعانت بر تقدیر محبت طبیعی صورت بندد چه محبت مقتضی اتحاد الطبیعی

وعدالت صناعی و صناعت مقتضی بطبیعت است هم چون تقریر لب
و محبت در انسان بر دو نوع است اول محبت طبیعی همچون محبت
مادر بفرزند که در تربیت فرزند مدخلیتی تام دارد دوم محبت
ارادی که باراده حاصل شود و این بر چهار قسم منقسم میشود سریع العقدة
الانحلال یعنی زود بند و زود گشاید و این محبت کسانیست که مقصود
ایشان از الفت طلب لذت باشد چه مفروض است که محبتشان دائر
مدار لذتست و لذت خود سریع العقد و الانتقال است و غالبا در
جوانان است دوم بطیء العقد و سریع الانحلال یعنی دیر بند و زود گشوده
شود و این محبت کسانیست که مقصود ایشان از محبت طلب نفع باشد چه
نفع رسانیدن با عزت وجود سریع الانحلال است غالبا در پیران یافت
میشود سیم بطیء العقد و الانحلال دیر بند و دیر گشوده شود و
این محبت کسانیست که مقصود ایشان از محبت طلب لذت و نفع و خیر باشد
چه طلب نفع و خیر اقتضای این معنی کند چهارم سریع العقد بطیء
الانحلال زود بند و دیر گشاید محبت کسانیست که مقصود ایشان خیر و
سعادت نفسانی باشد چه مشاکلت ذاتیه موجب سرعت عقد محبت و
اتحاد معنوی که حاصل میشود موجب بطوء انحلال او است و این غیر مخصوص که
تا ب باشد و هر چه فوق محبت در انسان اندک باشد لفظ اعانت و دوستی
کمتر پیدا باید علی الخصوص از صفت عدالت نیز او را بهرمند باشد یکی با
اعانت و دوری جدید شود لا رهبانیة فی الدین از این روی گفته

شده واشاره بانیست که ناچار دیگران ازوی اعانت کنند در امور پس هم
کار دیگری دیگران باشد ما للظالمین من حمیم ولا شفیع یطاع پس چنین
کسی نظم وانتظام را ابدا بجز غضب و قضا کرده و ان ربک لبالمرصاد و از دفع
نکند اشتها اینستکه حضرت رسالتپناه صلی الله علیه و آله و سلم فرموده کلکم
راع وکلکم مسئول عن رعیته تمام شما چوپانید و کرفته میشوید و سؤال
کرده میشوید از اسیران و رعایای خود پس گوییم محققین از حکما و علما
هذب بی عبث رعیت را برابر سه قسم مقرر فرموده اند اول رعیت
بودن نفس و رعیت داری آن و علم این نوع رعیت داری را علم اخلاق اطلاق
میکنند و در طلب آن بکتب اخلاق باید رجوع کردن دوم رعیت
بودن اهل منزل و رعیت داری آن واسم علم تدبیر منزل را این نوع از علم
نازل نموده اند که مقصود از نگارش این مختصر نامه فقط خبر از این نوع
از علم است و فی ذلک فلیتنافس المتنافسون چنانکه بیاید ناصل آن در
مقاله اولی ولوازم و فروع او از مقاله ثانیه و ثالثه بیابید سوم رعیت
بودن اهل مدن که عبارت از شهرها و قریها است و رعیت داری آن و علم
این نوع را علم سیاست مدن نامند و علم سیاست مدن بر چهار قسم منقسم
است اول سیاست ملک و آن سیاست جماعتی است بر وجهیکه انسان از آن
حاصل آید از اسباب فضائل گویند دوم سیاست غلبه تدبیر
امور خسیسه است و آنرا سیاست خساست نیز گویند سوم سیاست
کرامت تدبیر جماعتی بود که باقتنای کرامات موسوم باشند چهارم

سیاست جماعت و آن تدبیر فرق مختلفه است بر قانونی که ناموس
الهی وضع کرده باشد و سیاست ملک دارای سایر سیاستها نیز هست
چه هر صنفی را بجا لفت تدابیر خود مؤاخذه فرمایند و در مقاله ثالثه از این مختصر
رساله جزئی از نفس سوم رعیت داری که از لوازم ارکان منزل است بیان خواهیم نمود
انشاء الله تعالی اما ارکان منزل چهار است زوج و زوجه پسر و اولاد
خدم و اول غرض از اجتماع و اعانت اجتماع و اعانت این چهار است بیکدیگر
و چون در راست کردن مصالح محتاج بمال اند شاید ارکان منزل او پنج
کرفته اما چنانچه بنظر جلوه میکند که ارکان اصلی منزل همان چهار باشد
اگر چه مال از اجزاء ارکان منزل گویم اما آن جنبا است از لوازم تعیش

مقاله اولی

چون بیان شد که ارکان منزل
چهار اند و بر شمرده هر کدامی را نسبتی بدیگری اداب مخصوص است که در مقام
خود بیان خواهد شد انشاء الله تعالی و مؤدب بانها همی زوج باید پس هر چند
شایسته چنان بود فصلی مخصوص مرتب شود تا اداب زوج نسبت
بدیگران نیز بیان کرده لکن چون در طی اداب انها نسبتا از زوج اداب
زوج نسبت بانها کفته میشود بلکه حقیقة در اداب دیگر شریکا زوج
ماخوذ است بحکم شریعت یا ایها الذین امنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا
وقودها الناس والحجارة پس تنها یک فصلی است مشبع از اداب
زوج لهذا فصل مخصوص برای اداب او مقرر نشده و در این مقاله سه فصل

فصل اول از مقاله اولی

در تذکیرات متعلقه بزنان است بدانکه خواستن زنان از دو راه باید اول
از طریق عقل است و آن چنانست که چون اکثر اوقات مرد ناچار است
از خانه بدر شود برای تدبیرات تعیش و تکسب و عیال بی‌ملاحظت شرکت
که ضبط خانه نماید و تدبیرات خانه‌داری مشغول باشد تا مرد مشقت کشی
باید و چنان شریک مشفق نتواند بود مگر زوجه بشرط آنکه دارای صفات
که می‌باید باشد منسوب بحضرت امیر المؤمنین است المرأة شر کلها و شر ما فیها
الا انه لابد منها **دوم** از طریق طبع و آن چنان باشد که چون خداوند
عالم بنی آدم را برای حکمت توالد و تناسل قوت شهوت و میل مباشرت
نهاد تا کثرت اسباب شود چنانچه ایشان بطریق بهائم جمع شدند منقطع
نسب
و پدر ایشان معلوم نشدی و با وفات معلوم نکشتی و مفاسد بکرت باعث
شدی قال تعالی یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی وجعلناکم شعوبا
وقبائل لتعارفوا و قبل از خطبه کردن باید ملاحظه فرمود که آن زنان
متصف باین صفات باشند **اول** فی الجمله جمیله باشد تا مرد میل باو نماید
و باو سکون کیرد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده جمال الرجال فی عقولهم
وعقول النساء فی جمالهن نیز فرموده بخواه زن کندم کون فراخ چشم سیاه
چشم بزرک سرین میانه بالا و در بعض اخبار است خوش بو کردن بر کوشت
عورت یا خوش موی در بعضی سفیدا **دوم** آنکه فرموده اند از اوتاد
بر اوستیده است چه اشتمال آن بوتا لقف بچکانکان و صله ارحام و استظهار
بافرابوا استمالت یا دفع اعدا و معاودت در اسباب معاش و احتراز از دناءت

۳ شخصی وارث

و مشارکت در نسل بجهت او آن باشد **سوم** هنر است که مالدار نباشد
و کوینه مغرور کشته بر مرد جبر نماید و حجره کی نماید و اکر مالدار باشد باین
طمع او را نخواهد چه باین طمع البته محروم شود چنانکه در اخبار است و زن
او را بمنزله خدمتکار خود پندارد **چهارم** صاحب نسب باشد شنیعه
هنر از ایمان نباشد تا موافقت بین زوج و زوجه افتد قال تعالی و لا
تنکحوا المشرکات حتی یؤمن ولامة مؤمنة خیر من مشرکة **پنجم**
از قبیله بزرکتر از خود نخواهد تا در هر حال غلبه او را باشد مکر که غافله
و نجیبه باشد و احترام شوهر را واجب شمرد پس صاحب ثروت در این صورت
هنر است و چنانچه از سادات باشد احترام زنا باید بدارد **ششم** زنان
بیرون جمیله نباشد که موزینا با نها آشنا پیدا کنند و غالبا اشرار درصدد
وی بر آیند تا اینکه ایشان ضعیفة العقولند از عفت بیرون شوند
از جمالها عند العجیبه کفایت کند و اکر در کمال جمال باشد ضد ش از نکاح
جمال او نباشد چه موجب حرمانست بموجب احاد مفهم با عفت و
پاکدامن باشد تا آنکه بسبب غیرتیکه خداوند منان بمردان عطا فرموده
تعیش ایشان شکسته نشود و حواس وی همه متوجه بشوی باشد و ذریه
ایشان از خلط محفوظ مانند **هشتم** خاشع و خاضع باشد نسبت با
شوهر تا از طلب هر نامیزدار نماید کردن کسی نکند و با غیر شوی منکره باشد
نکبر مذموم است مکر در زنان با غیر شوهران تا از فساد محفوظ مانند
نهم بکر باشد تا با آداب بکر مؤدب شده باشد با داب این شوهر مؤدب

مؤمنه بهتر است

بعد

حتی یعجبکم

شود در حدیث شده خران بلوبجو اهید که دهنهای ایشان خوشبوتر و در جماع
خشکتر و پستانهای ایشان پرشیرتر و فرزندان او درنده ترند دهم صاحب
عقل و حیا باشد بمقتضای عقل بلوازم شوهرداری و تدبیر منزل نیکو
بپردازد و امثال زبان درازیها که از لوازم بیحیائی است از او بروز نکند
یازدهم بچه آور باشد عقیم نباشد زیرا که حکمت توالد و تناسل که
نزول حکمت از خلقت ایشان پیروی شده باشد سوداولود خیر من حسنا
عقیم دوازدهم باید صاحب کرم و سخاوت نباشد زیرا اموال مرد را تلف نماید
و دنیا هست که منجر بمفاسد نفسانی میشود مگر نسبت با شوهر سیزدهم
انکه شجاع نباشد زیرا غالب بر مرد نشود و بالجمله باید از صفات مردان دور
باشد و گرنه امر منعکس خواهد شد مرد زن و زن مرد خواهد شد چهاردهم
انکه شوهر دوست باشد تا مبالغه در ترضیهٔ مرام او نماید و صحبت وی را
طالب باشد بدین جهت عقد مواصلت محکم گردد پانزدهم نازک
دل باشد تا اگر حزن اندکی در شوهر خود مشاهده کند باشتاب بلطائف الحیل
در دفع حزن وی کوشد شانزدهم در تدبیر امور منزل کامل و ماهر باشد
تا سبب سکون و قرار شوهر شود و اغانت در تعیش او و پرستاری اموال خود
و چون عزم ازدواج بجمیع دوای این کار را کردن نهادی امور را رعایت فرمائید
پس بفراغت عوارضها توره پردازد و عقد مناکحه را در ساعت خوش بطریق
شرع مبین واقع سازد اما در شدت گرما چه موجب نفرت گردد و
قبل از عقد خطبه بطوریکه در اخبار خوانده و مهر را سبب نماید که وارد

شده از شامت و بدقدمی زنان سنگینی مهر ایشانست بلکه بقدر مهر السنه
که با نصد درهم شرعی است مقرر دارد و ستر اخبار این مقدار است که
وارد شده مهر حورالعین یکصد تکبیر و یکصد تحمید و یکصد تسبیح
و یکصد تهلیل و یکصد صلوات بر محمد و آل اطهار او است صلوات
الله علیهم اجمعین و بسیار اندک نیز نباشد چه حضرت امیرالمؤمنین علی
علیه السلام فرموده مکروه میدارم مهر زن از ده درهم کمتر باشد که شبیه
بمهر زانیه نباشد و باندازه قدرت و تمکن عطا جعل مهر کند بلکه قبل
از زفاف بدهد تا قدری برای ریش و قدری برای دعقب حج اندازد و باید
طمع در مهر زنان و بخشیدن از ایشان نکند چه موجب شکستگی و خواری
و قلت محبت شود مگر زن خود با طیب نفس بخشد و اطعام هنگام تزویج
از کرامات و مستحبات است فرموده‌اند و ذاولاً لازم روز دوم بنا دوسوم
ریا و سمعت است در هر مقام از قدر معروف تجاوز نفرماید و از اسراف
مانند آتش بازی و رقاصی و بکر ملاهی که دیگر خلاف رضای
الهی و موجب خسران و بی برکتی و نفرت و نحوست و تلخی معیشت است
کلی نماید چه بجا آنکه مانند اینها این زمان از در تفاخر و خودنمائی تحمل تجاوز
کران نمایند دینها را از کردار تا هنجار مغرورین و غفلت زدگان اهل
غرور دیده بپوشند خود را بشکسته دلان در بندهها نالحکما فرموده اند
تا وقع بند بر کثیر الا هدمه ولا دخل بند بیر قلیل الا اثمره کثیر حرج
باعث کردد حسرت نوه فقر است نیز آنکه شعله سوزنده از آه فقرا

بنسبت اینکه خرج در هر صنفی بمیزانی گذارده اند که بجا و در آن هرچند
مباح باشد موجب ندامت و خسارت نشود چه بیجا اسراف چنانکه از این مختصر بیان
معلوم **چهارم آنکه مرد را لازم است بعد** شود
از مشغول کردن زن بعمل منزل ابدا آنکه توقع صفا نکند در مردان
پسندیده استطاعت تحصیل و کسب تجارت و شجاعت و کتابت و بلاغت
از وی نکند بلکه عبادات نیز زیاده از قدر واجب از او نخواهد و در شب بجای
عبادات بر طاعت اکتفا کند بلکه در ادای واجبات نیز مداقه بمقدار حرج زنان
جایز نباشد چه الله تعالی فرموده لا یکلف الله نفسا الا وسعها خود را
در نظر ایشان با هیبت و سطوت و عزت نماید و تا بدینها حاصل شود زبان
خود را از مزاح و شوخی زنان حفظ کند و تملق و تبصبص را ترک و خود
را شیفتهٔ پر شهوت ننماید و مجالست با وی کمتر کند و از امام اعظم کمی خلت
عصمت از دیگر زنان اظهار دلتنگی ننماید چه جان از وجه خود ۴
و هر چند رشته با ایشان دارد زنهار که اظهار کند و تعشق با وی نورزد
و بقدر معروف اظهار میل با وی نماید تا موجب تسلط و چیرگی وی نشود
و گرنه نظم و ترتیب تدبیرات منقلب و مقصود حاصل نگردد اگرچه علی علیه
السلام فرموده مردان هفتاد سال کتمان عداوت با زنان توانند اما کتمان
محبت در یکساعت نتوانند و زن بعکس همواره بتدبیر منزلش ندارد و لحظه
او را با خود نگذارد چه با ضعف رای به قوت شهوت متصف اند و مامون
از فساد نیز و بلیه کاری شاید همت خود را مصروف امور غیر شوهر دارد

و در هر حال از سفر و حضر و صحت و بیماری امور را با وی گذارد و دائما در وثوق
خود نیز دسیسه ننماید و او را بر اسرار خود اطلاع ندهد مقصود از این
اسرار اسراری است که در افشای آن خوف فساد یا اختلال نظمی باشد مانند
اظهار مقدار سرمایه تمام یا ملک و مداخل خود چه با قلت رای عقل یا صواب و اقتضا
ایشان تا برام در تحصیل مشتهیات خود محفوظ از اتلاف و اسراف ننشینند
از ملاهی و نظر کردن با جانب و استماع حکایات و سخنان ایشان و از
پیره زنان دلاله و رفتن بمجامع مردان یا زنان هر چند مجالس وعظ و عزا
و جماعات باشد مگر بقدر ضرورت منع شدید فرماید چه منع شدید
که از تعلیم ایشان سورهٔ مبارکهٔ یوسف را منع شده و در اخبار است که
چنانچه بی اذن شوهر بیرون برود بر هر چه بگذرد بر وی لعنت کند و گوید بر
شوهر او ۷ و مشورت با وی ننماید و یا کردن مخالفت گفته او کند و مراد
مشاورت حقیقی است و گرنه مشورت ظاهریه ممدوح است چه در
این نوع ملاطفت و نوازشی است و اشاره وی چنانچه ناصواب باشد
ترک کند و اگر صواب باشد اعمال او را از روی رای خود نماید و رای وی
را وقعی نگذارد تا باعث تطاول زن نشود حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه
و آله فرموده شاوروهن و خالفوهن **و اما حقوقی که مرد را لازم است**
برای زنان ملاحظه فرماید در ادای حقوق قادر تر از آن نه منند تا موجب
فساد نشود اما بقدر ضرورت مانند حاضر شدن در ایام عید یا عیادت
یا ضیافت یا عروسی یا زایندن و امثال اینها و تجاوز از حد ضرورت روا

داند یا مسائل دینیه را هرچه باید مشقت و زحمت بدست آرد و در این باب
اهتمام فرماید که محتاج به بیرون و تعلیم نشود چنانچه الله تعالی فرموده
یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة
علیها ملائکة غلاظ شداد لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما
یؤمرون اما چندانکه قسمت نماید چنانکه کذشت چه مقصود از این
چیز دیگر است ۳ باید حسن خلق و کشاده رویی و خوش زبانی و زینت
ملابس و استعمال عطریات و مزاح لطیف را او را لازم داند چه بیش از این
واضح شد که خلقت زنان برای مصالح ظاهریه مردان و شهوات و لذات
بدنیه ایشانست پس ظاهر را در نظر وی جلوه می باید بخصوص چرا که
در اخبار تاکید بسیار رسیده اما باید که منبع وقار وی باشد خیر
الامور اوسطها ۴ هر رای با او را ترک نکند کمتر انچه در شریعت مقدسه
لازم است هر چهار شب یکشب مضاجعت و هر چهار ماه یکدفعه مجامعت
مکر با رضایت زنان می توان کم کرد و در مجامعت خصایص عیاشی خروج
از خود دور کند بلکه قدری مزاح و لعب از پیش بکار دارد و از ...
تجاوز نکند که باعث اطفای حرارت غریزیه و سلب انسانیت است
بلکه باندازه ضرورت و اطفاء صورت شهوت و دوام نسل با ملاحظه
آداب ماثوره ۵ بجهت اظهار شفقت و دوستی او را با او بر خود لازم
شمرد و اندامیکه در تصرفات اموال و امور در ظاهر جنبا با وی کرد از
اما در باطن خود دست کیر نماید و با خویشان او با نیکویی معاشرت فرماید

وهمواره او را مستوره دارد و در لباسها نیکو او را بپرورش دهد و
با شایستگی های دیکر زن بر سر وی نیاورد مکر که سطوت و حشمت
او را باشد که مانع از فساد باشد همچون سلاطین و بزرکان و ایشان را
نیز احتراز اولی است چه مرد در منزل همانند دل در بدن است چنانکه
یک دل را دو بدن نشاید یک مرد را دو زن نشاید ۶ در اظهار دوستی نیز
حد اعتدال را فرو نکذارد ششم در مسکن و لباس و اکل و شرب به ملاحظه
شان خود و او را بنا باید و از حد تجاوز نکند بالجمله افراط یا تفریط را روا
ندارد چه خداوند فرموده وعاشروهن بالمعروف که اکر کمتر از ...
امثال انفاق کند باعث فتنه ها میکردد و موجب سؤال در معاد چه نفقه
عیال شرعا و عقلا واجبست و بداند که زنان اسیر و بنده نیکو اسیرند
دارکند چنانچه مضمون اخبار است پس اقتصار در مخارج و هر کونه ملبس
تغییر و تجمل که زنان را در کار است با ندادن همکنان ...
کار داشته دریغ ندارد و زنهار پای از اندازه خود بیرون نکذارد و
کو منزل داخل مسرفین و از جمله خاسرین شود چه حال یکی از ...
که در ایام سؤال از او میشود که از کجا بدست کرده ای و بچه جا انفاق نموده
مکر در اعیاد و شهر رمضان که بالخصوص امر بتوسعه شده اما هر کسی بحسب
حال خود و این تدبیر از جمله تدابیر مال نیز میباشد چنانکه می اید بعون
الله تعالی هفتم آنکه اکر متعدد باشند در انفاق و مضاجعت و مواقعت
و معاشرت فرق بین آنها نکذارد و تعدیل کند و با خوف تقصیر از ادا

حقوق هر یک بیک زوجه کفا نماید تا اختیار مملوکه نماید کما قال الله
تعالی وَاِنْ خِفْتُمْ اَلّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً اَوْ مَا مَلَکَتْ اَیْمَانُکُمْ مکر
در جائی که حق خود را ببخشند تا انکه بکر و نو عروس بوده باشد هفت
شب حق او است و تا نو عروس غیر بکر باشد که سه شب حق وی است تا
صغیره باشد که قابل تمتع نیست تا کنیز باشد که حکم مال دارد یا ناشزه
باشد که حق او ساقط است یا زوج مسافر باشد هرچند نفقه دیگر با وی
باشد که از مصلحت با غیر مساوی معلوم است یا علو و نجابت در یکی باشد
گردد دیگران بنا شد که عادة موجب با دنی قدر و احترام وی باشد
و امثال اینها اگر در این صورتها تجاوز از حد نشود و در غیر این صورتها
موجب قضا است هر شبی که قسمت هر یک بوده روز آن هم حق وی است
و در آثار محبت نیز باید بین آنها مساوات نماید چه محبت خود امری است
غیر اختیاری اما آثار آن اختیاری است وَلَنْ تَسْتَطِیعُوا اَنْ تَعْدِلُوا بَیْنَ النِّسَاءِ
وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِیلُوا کُلَّ الْمَیْلِ واما حقوقی که بر زنان لازم است
برای مردان ملاحظه کند حفظ کردن خود و اسرار و اموال شوی از دیگران
پوشانیدن عیوب او و انکار کردن بر معصیت وی رعایت مصالح نفس و فرزند
و مال و خانه و سایر اسباب معیشت بر وجه اعتدال خواه صلاح خود هم در
آن کار ملحوظ باشد یا نه و خواه آن کار مرجوع با وی باشد یا نه و خواهش
بیش از طاقت از وی نکند و پیروی در غیر معصیت الهی متابعت وی کند
و فقیری روایت دارد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده لو امرت

احدا ان یسجد لاحد الا الله لامرت المرأة ان تسجد لزوجها اگر میفرمودم کسی
برای غیر خداوند سجده کند هر اینه زنان را امر بسجود برای مردان میفرمودم
و همواره خود را برای شوهر با زیور و بوی خوش و کفتار و کردار نیکو دارد
و کردار و افعال یا اقوال یا هیئتی که موجب نفرت شوهر گردد نکند و
هر محل از خود که شوهر نظر بدان موضع افکند تا از وی یا موضع بیشتر
باشد نیکو نزد او دارد و صدقه ندهد از مال وی بلکه از اموال خود نیز
بی رخصت شوهر ندهد بلکه در غیر واجبات هر عملی را باجازت وی بجا آورد
و هر کس هر بوئی که او را باشد از در مباهات با شوهر بیرون نیاید
بلکه شکستگی و خوشروئی و چربی با نیز عادت خود نماید و او را عزیز
دارد و عتاب و خطاب با او برابر نکند و هر هنگام او را کرسنه خاطر ببیند
بهر حیلت و فن ببر کشاده گرداند و همیشه با او باشد نه برو و نظر بغیر شوهر
نکند صدایش را غیر از وی نشنود قد و بالا پیشرا بلکه لباس خاصه لباسیکه
بجا و وقت بدن او نزدیک باشد غیر او نه بیند اظهار میل بغیر او نکند با
اجانب حتی کوینده در تکلم نکند و از خانه بدر نشود چه بواسطه غیرتیکه
خداوند در مردان نسبت بزنان خود مرکوز کرده حق نفس ایشان است
و چنانچه بیرون رفتن از خانه یا سخن گفتن با اجنبی لازم افتد مثل انکه
بی شوهر باشد یا شوهر معذور باشد یا در سفر باشد یا در دور کردن
زینت از خود و پوشاندن خود بلباسهای پست بیرون رود و از هیچ کلمه
بیش با غیر شوهر و خویش تکلم نکند و نزد بعضی از خویش هم احتیاط نماید

وصف خود بلند نکند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اگر
زنی بی اذن شوهر از خانه بیرون رود هر ملکی در آسمانهاست و هر چیز
که بر او میگذرد او را لعنت کنند تا باز گردد و اگر زنی برای غیر شوهر
زینت کند حق است برای خدای عز و جل که بسوزاند او را باتش

قول حکما در اقسام زنان نیک و بد

اما آنکه با ایشان باشند مادران زنانی باشند که بقرب و حضور شوهر
خواهند و دوری او را مکروه دارند و برای حصول رضا و مراد وی تحمل
مشقتها بر خود کنند چه طریق سلوک مادران با فرزندان این است
و آنکه شبیه اند بدوستان چنان باشند که باتفاق شوی خوشنود باشد
و از لوازم معیشت آنچه را تحمل نکند معذور دارد و او را از تصرف در
اموال خویش منع نکند و در سایر اخلاق با وی موافقت کند و آنکه شبیه اند
بکنیزکان همچو ایشان زیردستی کند و خدمت از جهت ناید و بر خود
واجب داند و تحمل تندخوئی شوی نماید و در افشای مناقب او و اخفای
معایب وی کوشد و بهر حال شکر نعمتهایش گوید و در ناملایمات
ترک مغاضبات کند و بدان ایشان با شبیه اند بجباران آنها چنان
باشند که کسالت و تعطیل دوست دارند و فحش گو و بدخو باشند خشم
بسیار گیرند و از بواعث خوشنودی و خشم شوی تغافل ورزند و ظلم و جور
را اذیت کنند و آنکه شبیه دشمنان اند آنانند که استخفاف و درشتخوئی
با شوی و احسانات او را انکار نمایند و همواره بغض با شوهر ورزند و

شکایت از وی کنند و معایبش جویند و همه جا بازگویند و آنکه شبیه اند
بدزدان در مال شوی خیانت کنند و بی حاجت چیز خواهند و احسانات
حقیر شمرند و مکر و حیله در اسرار او و از نفاق اظهار محبت و وفا کنند
و نفع خویش بر نفع وی ترجیح دهند حکمای عرب فرموده اند
از شش طایفه زن پرهیز باید حنانه زنی را گویند که از شوهر دیگر فرزند
داشته و پیوسته منانه زنی باشد که بمال این شوی بر او مهربانی کند
مال دارد که بسبب آن انانه زنی باشد که بمال خود بر شوهر منت نهد
پیش از این شوی شوهری بهتر یا بزرگتر دیده و از اینحال شوی پیوسته در
اذیت باشد کیة القفا زنی باشد که دامانش از غبار ناشایسته
آلوده شده لهذا شوهرش چون از حضور وی غایب شود داغی بر قفا
نهد خضراء الدمن زنی باشد نیکو صورت بد اصل او را شبیه بسبزه
مزبله کرده اند بالجمله زنان از این سه صفت که سرآمد تمام صفات
ایشانست که پرهیز نیست عقل عفت حیا و کو منا کحرا نشاید

از خردنامهٔ اسکندری نقل شده

مکن زن و گر زن کنی زینهار	زنی کز بر هاز همه عیب عار
چه در زیر انماید روش گهر	صدف وار در پرتگان بسته در
جمال وی از چشم بیگانه دور	ز نزدیکی آشنایان نفور
بجز سبحه ناسوده انگشت او	نخاریده جز ناخنش پشت او
ز گلگونه عصمتی سرخ روی	رخش از خوی شرم گلگونه شوی

ز ناب کفش رشمش خط شعاع	ز او اخر خش فلك در سماع
نگشتند بر پیوند کس سرنگون	بر فتنه چه سوزن درون و برون
چنین زن بیابی بجز در خیال	وگر زانکه یابی بفرض محال
غنیمت شمر دامن پاك او	که از خون صد مرد به خاك او

و پوشیده نماند که از هر یك از زوجین اگر اعطاء حق دیگر را چنانکه نموده شد رعایت نکرده اطلاق نشوز بروی کنند و نشوز مراتب دارد و هر مرتبه از افراد نشوز مخصوص است چنانچه بیاید و اول مرتبه آن خوف وقوع نشوز است که هنوز بوقوع نپیوسته باید در اصلاح آن کوشید چه امر مزاوجت و محابت زوجین از عمده امور است باید ملاحظه کرد حصر باد نعم در آیات مبارکات چرا که انفصال زوجین را نفرموده و از مراتب نشوز جز مرتبه خوف را نزا که این هم فی الحقیقه نشوز نیست و اطلاق نشوز بر او نشود مگر مجازا نام نبرده هر چند بعضی مراتب او را باشاره بحکم آن بیان فرموده نیز ملاحظه کن با اینکه آخر مرتبه نشوز هنگامی است که انفصال بین بکر صورت نبندد و اصلاح نیز نپذیرد و ناچار حکم و تدبیر دارد که باید بیان نمود چنانکه بیاید باید اشاره هم بمرتبه که باعث نفرت است نفرموده چه بجا آنکه اداب و حیل نفرت نفرماید فرماید تعالی فی سورة النساء الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ

فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا هر چند مردان در بهره مناکحت و مزاوجت شریکند اما مردان صاحب اختیار و کارگذار زنان اند برای فضیلتی که خداوند ایشان را کرامت فرموده بر زنان از کمال عقل و تدبیر در محاسن اخلاق و تدبیر امور سیاسات و کمال قوت در اعمال و عبادات و اختصاص به بعضی عبادات مانند جهاد و صوم و صلوة و زیادتی فطنت و بهتری طینت و حکومت و شهادت در قصاص و حرمت ارث و اختیار انبیا و اولیا از ایشان و دیگر فضایل و اینکه انفاق بر زنان میکنند پس زنان صالحه و نیکو فرمان برند کانند در راست کردن امور شوهران و نگاه میدارند در پس ایشان خود و اموال ایشان را در عوض آنکه خداوند ستان ایشان را در حفظ شوهران داشته و اگر خوف سرکشی کردن آنها را کنید که وظیفه با شوهر کار نکنند پس ایشان را پند دهید و ترک کنید و ثوابهای زنان مطیعه و عذابهای ناشزه کان را برای ایشان بیان فرمائید باشد که بپذیرند و راه اطاعت گیرند والا هجران خوابگاه نمائید شاید متنبه شوند و گر نه ایشان را بزنید ایشان را چنانچه راه اطاعت پیش گرفتند دیگر او را دستخوش آزار شکنجه نباید نمود بحقیقت که خداوند برتر از استکه ستم را ... و بزرگتر از آنکه ستمدیده را فرو گذارد و مخفی نماند که در هر از مراتب ملاحظه مرتبه نشوز آن مرتبه را نیز باید نمود مثلا در مرتبه اول

بعضی سببا بر پشت کردن اکتفا شود و گرنه در رد و جامه خواب بدو کی
زنها معنی در حضر تنبیه بضرب نماید خفیف و گرنه تنبیه بضرب کوفتی اکتفا
شود و اگر هم بدان ضرب استلفا نبود که کسر عظم یا جرح نشود بلکه
در ضرب بر نا اشیائی چون مسواک باید استعمال نماید چنانچه فرموده اند
علقوا السوط حیث یراه اهلک و چنانچه نشوز از این مراتب گذشت و عصی
العلاج گشت و تبدل الاحوال بطر رضه نکرد شاید استغنا من خاصل ابدا ولا
کند چه عرض اعزاز مال است چنانچه استغنا من خاصل نکرد تغیر نموها
لازم شمرد هر چند برانکه این حیلت باشد باینکه یکو بیابا و دار عیبی
دیگر شوهر نماید و علامانکه دلالت بر دلالت کند بر اثری ذکر کند
اما خود اظهار میل و تعلق خواطر باوی کند شاید باعث انزجار وی شود
و واضح بمفارقت شود یا مسافرتی کند و بطول هجر او را راضی بعفاف رفت
نماید اما بشرط انکه در هر باب افا بیما ایشان انتظار فساد را مهیا کرده باشد
و اگر مرد از ادای حقوق زوجه نماید و دانا شر که بنده نیز انجاه نیست جز
انکه صبر و شکیبائی پیشه خود کند و تنبیه مجاهدین مر او را باشد
او را ملزم بخوشرفتاری نماید یا زن خود بملاطفت کوشد و مواعظ و
نصایح او را راست کند یا اگر او را مالی مرغوب باشد رضا نماید
مانند حقوق جعل و کسوه و نفقه و مسکن ببخشد و صلح نماید فان در هر حال
بعد حضور دید قال الله تعالی وَاِنِ امْرَاَةٌ خافَتْ مِنْ بَعْلِها نُشُوزاً اَوْ
اِعْراضاً فَلا جُناحَ عَلَیْهِما اَنْ یُصْلِحا بَیْنَهُما وَالصُّلْحُ خَیْرٌ چنانچه

زن آما در سرکشی در نشوز خود نبند باکی نیست که واضع شان بین خود
صلحی او صلحی خوب نیست و بر از بد سلوکی و تفریق است چنانچه هر دو را
از مواعظه و تنبیه حقوق دن هند بد سلوکی پیشه خود کنند شقاق فرمود
وَاِنْ خِفْتُمْ شِقاقَ بَیْنِهِما فَابْعَثُوا حَکَماً مِنْ اَهْلِهِ وَحَکَماً مِنْ اَهْلِها اِنْ
یُرِیدا اِصْلاحاً یُوَفِّقِ اللهُ بَیْنَهُما اِنَّ اللهَ کانَ عَلِیماً حَکِیماً اگر بر سبیل
ناسازگاری بین زوجین رانیس برانگیزانند برای تحقیق نشوز و دروغ
حکم کننده از کسان زوج و حکمی از کسان زوجه اگر قصد اصلاح کنند
خداوند توفیق دهد میان ایشان را و نزد بعضی ظاهر خبر ایشان را
در اصلاح بین چه خداوند دانا و حکیم است و مخفی نباشد که اگر ان
دو نفر حکم با صلاح بین نمودند زوجین ملتزم بان کنند و با تفریق
حکم هیچ یک ممضی نیست چنانچه حکم بتفریق کردند موقوفست بر رضای
زوجین یا زوج علی تقدیرین و شرط است در حکم بلوغ و عقل و عدالت
و ذکوریت فصل دوم از مقاله اولی در تدبیر متعلقه
باولاد است اولا بباید دانست که مقصود بزرگ از تناسل و تزویج اولاد است
و خداوند عالم بسی ثمرات بنا و اخوت اولاد مقرر داشته دقایق
و لطایف که در وجود ان و اطوارش مکنون است که صاحبان فطنت
و بصیرت بر بعضی از انها بر خورده چنانکه الله تعالی در مقام منت فرماید
وَاللهُ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ اَنْفُسِکُمْ اَزْواجاً وَجَعَلَ لَکُمْ مِنْ اَزْواجِکُمْ بَنِینَ وَ
حَفَدَةً وَرَزَقَکُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ اَفَبِالْباطِلِ یُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللهِ هُمْ

یکفرون

بکفران خدا و نعمتهای او فرمود برای سکون شما از نفسهای شما زنان را
و قرار داده برای خیر و اعانت شما و آفرید از زنان شما پسران و خدمت
کاران و روزی شما کرده از چیزهای پاکیزه آیا بباطل ایمان بیاورند و
بنعمت الهی کفران میورزند پس فرزند نعمتی است از ملک ودود و بعضی است
از جانب رب العزت و او مقتدی پدر و اولی و صاحب اختیار قرار داده پس نکو
امانت داری باید کردن و تا حد رشد و بلوغ اختیار شرایط سنت و
داده اینکه نهایت حد تادیب اطفال هفت ساله است سامی بر سد دبیر
چنانکه بباید دانست که تادیب اطفال در کوچکی ایشان باید نمود و جد
و جهد باید فرمود و تا بحد رشد نرسیده چنانچه بر او مؤدب باداب
نفسانیه و جسمانیه نکنند در تند برای تهی نهادن و در زند و اخلاق سیئه
در جبلت او مرکوز باید و با تعال از شده و بیخ محکم کرده هر اینه علاج
آن در نهایت صعوبت بعسر شود در غایت مشقت است چه در صغر هر
چه فرا گیرد از خیر و شر کالنقش فی الحجر است زود و دیر در کمال اشکال و در
کبر بلکه در شباب بعینه همانند نقش بر آب و خر بکه در پیری سو ثان
کبر باید برای باز دیگر خواست سعدی دانی چه گفته اند بنی عوف در
عرب نسل بریده به که مولاید ادب واگر بخواهی باری که این صفت
بی ضعف مؤدب با داب میشود باید واستعداد تادیب او را هستی باشد
هر اینه علامتی بهتر از حیا نباشد و نشانه حیا آنست که طفل هنگام
سؤال و جواب سر زیر افکند و رنگش متغیر شود و بخشم و زبان

درازی نکند چون بدین صفت موصوف باشد تکاهل در تادیب وی
نکنند چه نفس او بخیر مایل و از شر محترز است

و چون بعضی از مقدمات آداب جسمانی و نفسانی منوط بآداب جماع و حالت حمل طفل مجملی

از آداب جماع نیز ذکر شد هر چند ادعیه و آداب در کتب مبسوطه است
و بقدر قدرت شخص باید ملاحظه فرماید تا موجب خیر و سعادت خود
و فرزند شود اما دعای مختصر که هنگام جماع بخواند تا شیطان را از اولاد
او دور باید بسم الله و بالله اللهم جنبنی الشیطان و جنب الشیطان ما رزقتنی
و مکروه است جماع هنگام خسوف و کسوف و هنگام زوال و غروب
آفتاب و در آخر ماه و در شبیکه خواهد مسافرت کند و بعد از صبح
و قبل از طلوع آفتاب و در شب اول ماه رمضان المبارک و هنگام
زلزله و وزیدن بادهای سیاه و زرد و روی بقبله و پشت بقبله
و در کشتی و بر بام و بعد از احتلام قبل از غسل یا وضو و در حضور
ناظر یا شنونده صحبت ایشان و نگاه بفرج زن کردن و بغیر از ذکر خدا حرف
زدن و بیک پارچه خود و زن پاک کردن و از زن آزاد عزل نمودن مگر
با اذن او و هنگام پری معده و در اول شب که هر یک موجب مرضی
و ناخوشی میشود مانند آنکه وارد است جماع در اول شب موجب
قولنج و فلج و سستی مثانه و غیرها است و هنگام زوال موجب احول
طفل میشود و اول و وسط و آخر ماه موجب جنون و جذام کودک

اخر ماه موجب جنون و بیماری کرد و در آخر ماه ولد سقط شود و یا بکشد
پاک کردن باعث هماره فقر شود و در شب دوشنبه ولد حافظ قرآن
و در شب سه شنبه ولد فصیح بلیغ و در عصر جمعه ولد عالم و دانا شود
و سایر آداب زفاف و ادعیه و اکل و شرب طلب اولاد با ذکور و امثال
اینها را از کتب مبسوطه بخواهند،

و اما تدبیر جسمانیه و نفسانیه موجله و معجله اولاد اینست اول
کفایت امر ولادت را باید بحاضر کردن زنان با خود متحمل شود و گرنه
مردان محرم دیگر مردان نامحرم مرتب درجه و باید خفا و ابتدا
خالص با ترتیب حسب نبیه علیه السلام و گرنه ابتدا بانوا بمنک(?) حلق طفل
نشا سیم و بردارند بعد دیکعد(?) ساعت او شیر بعد از خلط با ابتدا
راست چپ طفل بچکانند چهارم و باید در گوش راست اذان و اقامه
در گوش چپ طفل گویند تا از شر جنون و همزاد آسوده باشد پنجم
بعد از اذان و اقامه ناف او را ببرند و کشادنای(?) بدنش را بشویند باید
او را غسل دهند ششم و در روز هفتم یا قدری پیش یا اندکی بعد
و را ختنه کنند هر چند ختنه باشد و در پسر واجب است هفتم و در
هفتم او را نام گذارد بنام نیکو که مدت عمرش بلند و خوش باشد
و کنیه نیکو و بهتر آنکه پسر را اول محمد نام دهند چنانچه خواهند بعد تغییر
دهند و نامها ائمه و پیغمبران و زنان ایشان برای مردان و زنان بهتر
نامها است برای نامیدن هشتم و در هفتم سر شیر اینرا شد(?) و مقابل

موییش طلا یا نقره تصدق دهند اگر خواهند بعد از آن مطابق
شرع گیسویش گذارند و قبل از بلوغ ببرند نهم در هفتم
عقیقه بطریق مأثور برایش بکشند و اگر بعضی واجب دانسته اند تا
حد بلوغ و بعد با خود دو زن نداشت ۱۰ سوراخ کردن گوش طفل
نیز سنت است خصوصا دختران بالای گوش چپ و نرمه گوش راست
رسیده ۱۱ و از گریه اش متألم نشوند چه در چهار ماه اول لا اله
الا الله و دوم صلوات و سیم دعای والدین گوید ۱۲ باید تمام
محنتها و مشقتها او را بجان قبول فرمایند چه اگر بود بعضی آن نیز
و نداشت ۱۳ و چنانچه از نجابت و سعادت کثر خطا است چنانکه گفت
در گویند شود اهتمام در تأدیب وی بیشتر نمایند ۱۴ و در حفظ
صحت و نفی کسالت و حدت ذکاوت وی اهتمام فرمایند پس دایه
وی باید عاقله و حمقا نباشد چه شیر را تأثیر تمام است ۱۵ و هر
قوه از قوی که در طبیعت طفل بروزش بیشتر باشد بتکمیل آن قوه اول
بپردازند ۱۶ و از مخالطت اضداد منع بلیغ و معاشرت امثال
را تعلیم دهند چه طبیعت کودک ساده و کودک از بزرگ زود فرا
گیرد ۱۷ او را باید وسیله کرامات متعلقه بعقل و تمیز آگاه کنند
و کمالات ظاهره و باطنه که اخلاق مطلوبش نمایند ۱۸ و او را موظف
بوظایف شرعیه و آداب دینداری با آموخته و ترغیب بر مواظبت
نمایند ۱۹ و اخبار و اثر نگرش صحیح گویند و در نظرش با قدر

واشرار را مذمت در نظر ایشان خوار و زبون کنند ۲۰ چون آثار ظفر
کذب و حسد و سرقت و نمام و لجوج و فضول باشد و او را از این افعال زجر
دهند تا معتاد نگردد ۲۱ و گویند جامهای ملون از زنان است و مردان شریف
را اعتنا بجامه نباشد کسیکه غیر از این صحبت کند از او هجرت و دوری
دهند ۲۲ اکل و شرب و لباس فاخر و حرص بر مطاعم و لذائذ دیگر
در نظر ایشان خوار کنند و ایثار چیز را بر خود نزد ایشان جلوه دهند ۲۳
چنانکه اندک جمیلی از او صادر شود ستایش گویند و انعام فرمایند
و بقبیحش را بد گویند و تخویف کنند که موجب ذلت است تا ماده بروز قبیح
از وی چنان توبیخ کنند که پندارد هیچ تنبیه شده که این قبیح
غفلةً از او صادر شده نه عمداً تا لجوج نشود ۲۴ و اگر فعل قبیح را
بر خود پوشیده مستور دارند و در پرده بلطائف الحیل ممنوع سازند تا
که الانسان حریص علی ما منع تا موجب بی شرمی او نشود و باعث هتک
شنیدن ملامت نگردد بلکه ملامت را در نظر وی عظیم جلوه دهند و گویند بر
ارتکاب قبائح جری گردد ۲۵ اگر معاودت بر قبیح کند سر
توبیخش کنند و مبالغه در تقبیح او در معاودت تحذیرش کنند و از
عادتش بپرهیزند ۲۶ در تادیب قوهٔ شهوتیه وی آداب خوردن
و آشامیدن چنانکه بیاید بعون الله بیاموزد ۲۷ و طعام ندهند
تا طفل از وظائف ادب فارغ نشود و تا از عمل تعب نیابد ندیده
باشد ۲۸ و تفهیم وی کند که غرض از اکل حفظ بنیه است و صحت

نه لذت مانند اهل شهوت که جوع و عطش و شهوت را باب نان و حیا
کنند ۲۹ و او را از اینکه میل و عادت بانواع اطعمه پیدا کند ۳۰ و طبع وی را
بطعام دادن عادی کنند و از طعام الذ زجر و منع فرمایند بلکه
بنان تهی خوردنش معتاد کنند ۳۱ و آداب حرکت و سکون
و نشستن و برخاستن چنانکه بیاید انشاء الله تعالی بدو آموزند
۳۲ و آداب سخن گفتن و شنودن تعلیمش کنند چنانکه بیاید انشاء
الله تعالی و از گفتن و شنودن هزلیات و فحش او را دور فرمایند ۳۳ و از بازی
و مسخرگی و عمل بیهوده و لغو او را دور دهند ۳۴ و کار نیکو را
مخفی مرتکب گردد منع کنند چرا که قبیح داشتن و مخفی کرده و باعث
ما نعش برای ارتکاب قبائح دلیری کند ۳۵ و از لباس لطیفه و زینت
و صوت در نظر شان و خوراک لطیف و هوای خنک تابستان و آتش زمستان
منع کنند و عادت نه دهند تا بدرشتی و ارتکاب خلاف خواهش نفس
خو کند ۳۶ و او را با ادب گرفتن مؤدب بکشیدن مشقتها دبیا
معتاد و از کسالت و بیکاری منع بلیغ فرمایند ۳۷ و موجبات ترتیب
نه دهند از مطلق تزیین زنانه احتراز نه دهند در طفولیت از زینت
بزرگان و مردان مهجور دارند ۳۸ و از مفاخرت با اقران بحسب نسب
و مال و ملک و مطعوم و مشروب او را باز دارند ۳۹ و تواضع با
کرم و مکوم داشتن اقران بدو آموزند ۴۰ و از سرکشی بر فروتران
و تعصب با اقران و طمع از ایشان بالجمله از پیروی شهوات و صرف

[illegible] یک نوع
طعام کنند و منع
کنند او را

و صرف آنرا در خود دهند ایشانرا از آن منع کنند تا عادت بمکارم نماید
۴۱ و باید ایشانرا از دروغ گفتن و تاکیدات دروغ باز داشته باشند و قسم خوردن
منع فرمایند ۴۲ و او را بیاد دهند تا با کودکان نیکی کند و در
مکافات نیکو بجا آورد ۴۳ و زر و سیم را خوار بنماید در نظر شان خوار
کنند که آفت زر و سیم از زهر و سم زیاد است ۴۴ و هنگام
تعطیل او را از بازی جمیل منع نفرمایند تا از وظایف بفارغ
نشود و را اجازت بازی ندهند ۴۵ و طاعت معلم و والدین و
احترام ایشان و بزرگتر از خود را عادت می کنند چنانکه باید بدانند
۴۶ و او را عادت دهند بمحبت ثنای نیکو و ملامت دشمنان
و کثرت ستایش و مجالست و مخالطت با فضلا و علما و بزرگان
۴۷ و او را خاطر نشان کنند که غرض از اسباب دنیوی و خدم و حشم
و املاک و سایر اوضاع حفظ صحت مزاج و تنقیه نفس است و
تهیه زاد سفر آخرت ۴۸ و بنظر فراست در حالت اطفال بنگرند
تا استعداد چه کسبی و چه پیشه در وی است بعد از آن به پیشه او ترغیب
دهند چه هر کسی مستعد عملی نیست و اشتغال بعد از آن تضییع
نفس و وقت را بسته ۴۹ و چنانچه از اهل علم و استعداد حکمت
در او باشد بفنون که لازم است در آداب متعلمین مذکور شد او را اشتغال
دهند و جد را دریغ نکنند و جهد بلیغ فرمایند ۵۰ و اگر از اهل
تکسب باشد پس از تعلیم او را بتحمل مشقت صناعت و کسب معیشت

عادت دهند چه اکثر اغنیا بمال مغرور و از کسب هنر دور مانده در
گرفتار شوند ۵۱ و اگر او هر صنعتی بداند بر نوع و طبیعت اسباب
آن کوشند و استیفای آن صنعت اگر بد بکری پرداخت زنند و با عدم
استعداد یا نبودن اسباب تا تکمیل صنعتی او را بصنعت دیگر اشتغال
دهند ۵۲ و چون علم اکتساب را آموختند او را زن دهند و اسباب
زندگانی جدا سازند و مخارج او را با خود گذارند ۵۳ و دختران
دوشیزگان نیز با بعضی از آداب گفته شد تا بنود اینجا مناسب حال
ایشان است آنها را بیاموزند ۵۴ و ایشانرا بعادت خانه داری
و حیا و عفت و پرهیزکاری و صفاتیکه ذکر شد برای زنان مودب
کرده اند ۵۵ و ایشانرا از نوشتن و حفظ اشعار و امور شده
سواد و سایر صفاتی که از مردان پسندیده و از زنان ناپسند است
چنانچه از فصل اول معلوم منع فرمایند ۵۶ و اظهار الغزل و نسج و خیاطت
و از بغانه تذکار امثال یکسو و طبخ آموزند و از مثل نوحه گری و حجامی
و دلالگی باز دارند ۵۷ و چون بحد بلوغ رسید او را با کسیکه
کفو او باشد مواصلت دهند در این باب بتعجیل بلیغ نمایند و جهاز را
دریغ ندارند ۵۸ و بوظایف زن بحث مبارزه و قیام نماید چه وظایف
شرعیه باشد که از کتب مبسوطه اخذ میشود و چه عقلیه و چه رسمیه
۵۹ و با معلمان و استادان و دیگر کسانیکه خدمتی با این ولد
دارند حسن خدمت نماید و بجا آورماید و بی بهره نگذارد ۶۰

شما تا او را خیر و سعادت خود و اطفال او از باری جز این و سعادات الله
تعالی خواهند و استعانت از وی جویند بیده الخیر انه هو البر الرحیم
و نیز در زمان ما از مستلزمات شئون والدین چنانکه باید و چون آموختن
و تعلیم آداب بکنند و هم چنین آنچه بباید اطفال را از آن راه است که زود
نو فرا گیرند و عادت شان بشود لهذا بعضی آداب که نزد کار را پسندیده است
در ضمن آداب اطفال ذکر شد و که نه هر ادب و حسنات نزد کان نیکوتر است
بلکه آموختن اطفال را به ملاحظه گرایش است باری سزاوار چنانست که
آنچه از آداب باید رسد و آنچه باید ابتدا الله تعالی چه جسمانیه و چه روحانیه
چه ثنا چیزی از منزلت و چه غیر منزلت هنگام طفولیت بکار برند و در
عادت اطفال کنند و گویند در کبر بها بدا آموختن هر چند با هزار گونه
مشقت باشد

فصل در آداب اولاد با ابوین بنحوی اتم گوید

هر چند بعضی مقصور کرده اند تدابیر منزل را در آداب زوج نسبت
با دیگران از ارکان منزل اما چون این بنده ناتمام میداند مگر یاد کنی
آداب دیگران نیز با او چنانچه اشاره هم رفت هذا اگر آداب دیگران با
زوج در ضمن کلام شد و فصلی مخصوص آن درج نمودی لیکن مانند
آداب اولاد باید و همچنین است هر گاه یکی از آنها با دیگری غیر از زوج ذات
معنیها در مبادا داشته باشند مثل آداب اولاد با مادر پس ممکن
چندان محتاج باهتمام و مبالغه و ابرام در باب تواضع و آداب اولاد

نسبت

نسبت با بوین بنا شیم بعد از ملاحظه آنکه حضرت رب الارباب بلسان
اعجاز بیان صاحب ناموس اعظم خود صلی الله علیه و آله و سلم در کتاب
مستطاب سامی و خطاب گرامی خود در این باب نازل فرموده چند
آیات متعدده فرمانبرداری و احترام و تشکر و احسان نسبت با ابوین
را ثانی و تالی طاعت و تشکر خود قرار داده و نافرمانی ایشان را نکرده
امر ایشان را شرک بحضرت باری تعالی مجوز نداشته بلکه در این مقام هم
پس بر عدم اطاعت را مجوز فرموده و امر باحسان با ایشان و متابعت
نیکان نموده در این مقام بهتر آنکه مزین کنیم این مختصر رساله را بذکر
بعضی از آن آیات مبارکات تا علاوه بر آنچه ما ذکر کردیم و نیز ذکر کنیم
هر کسی بقدر رتبت خود بهره مند شود قال تعالی فی سورة البقرة
وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا
وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا الآیة
و یاد کنید هنگامی را که پیمان از بنی اسرائیل گرفتیم که نپرستید مگر خدا
را و احسان بوالدین کنید البته و پس از ایتامی و مساکین را و با یتامی و مردمان
را حسن قول معامله و در محاوره و مخاطبه نمائید تا آخر و قال عز و جل
فی سورة النساء وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا
وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَ
الصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ الآیة بپرستید خدا را و با او انباز نکنید چیزی را و نیکویی
بجا کنید با پدر و مادر تا آخر و قال عز من قائل فی سورة الانعام قل

تعالوا

تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم ان لا تشرکوا به شیئا و بالوالدین
احسانا یعنی ای پیغمبر بگو بیائید تا بخوانم چیزی را که حرام کرده پروردگار شما
بر شما بخوانم که شریك نسازید با خدا چیزی را و بدی نکنید با پدر و مادر خود
بلکه نیکوئی بسیار کنید با ایشان الخ و قال عز من قائل فی سورة الاسری
وقضی ربك الا تعبدوا الا ایاه و بالوالدین احسانا اما یبلغن عندك
الکبر احدهما او کلاهما فلا تقل لهما اف ولا تنهرهما وقل لهما
قولا کریما واخفض لهما جناح الذل من الرحمة وقل رب ارحمهما
کما ربیانی صغیرا و فرمان کرده پروردگار شما که نپرستید مگر او
و باینکه باید احسان بوالدین خود کنید و چنانچه یکی از آنها یا هر دو پیر
شوند که هنگامی است که بیشتر اسباب اضطراب از آنها فراهم است و زیاده تر
محتاج بنفقه و دلجوئی اند با این حالت نباید سخنی بسیار مختصری هم
که دلالت بر ملالت و کراهت طبع از آنها کند اظهار کنی و ضجر مکن ایشان
را و بانگ با ایشان مزن و جواب ایشان را درشت مگوی چه جای ضرب و
شتم و چه حالت جوانی ایشان که هنگام شباب احسانها است بتو
و با ایشان از روی ادب سخن گوی و فرو گیر برای ایشان بال شکستگی
را و عرض کن پروردگارا رحمت فرما ایشان را چنانکه پرورده اند مرا
از کودکی برای بندگی تو و فی سورة العنکبوت و وصینا
الانسان بوالدیه حسنا و ان جاهداك علی ان تشرك بی ما لیس لك
به علم فلا تطعهما الی مرجعکم فانبئکم بما کنتم تعملون والذین

آمنوا و عملوا الصالحات لندخلنهم فی الصالحین و فرموده ایم انسان را
که نیکوئی بپدر و مادر کند و چنانچه والدین کوشش نمایند که چیزی
را شریك و انباز من نمائی با اینکه خود تو هم مبتلای شرکی برای من
نشوی پس اطاعت ایشان مکن که بسوی من است باز گشت شما پس خبر
میدهم با آنچه کرده اید از نیك و بد و کسانیکه ایمان آوردند و عمل
نیکو کردند مانند بر بوالدین هر آینه ایشان را داخل صلحا میکنم و قال
سبحانه فی سورة لقمان و اذ قال لقمان لابنه و هو یعظه یا بنی
لا تشرك بالله ان الشرك لظلم عظیم و وصینا الانسان حسنا بوالدیه
حملته امه وهنا علی وهن و فصاله فی عامین ان اشکر
لی و لوالدیك الی المصیر و ان جاهداك علی ان تشرك بی ما لیس لك
به علم فلا تطعهما و صاحبهما فی الدنیا معروفا و اتبع سبیل من اناب
الی ثم الی مرجعکم فانبئکم بما کنتم تعملون و یاد کن هنگامی را
که لقمان پسر خود را پند میداد و میگفت ای پسرك من شرك بخداوند
میاور چرا که شریك آوردن برای خداوند و نظیر دادن ستمکاری بزرگیست
و امر کردیم انسان را بنیکوئی کردن با والدین چرا که مادرش او را بار کرد
در حالیکه از کشیدن این بار و تحمل این کار هی سست میشد و هم چنین مدت
دو سال اشتغال بر حمل اطفال دارد مثل همان ایام حمل و منتهای وقت
که انفصال طفل ممکن است بعد از دو سال است امر کردیم که شکر کن
برای من و والدین خود بسوی منست بازگشت و چنانچه کوشش کنند

فصل دوم از مقاله اولی

که شرک بمن آوری یا اینکه مبدأی شریکی برای من هست طاعت ایشانرا مکن
تا آخر این بنده میگوید که با خداوند تقدیم میفرماید که لقمان از طریق سپاس
و شکر گذاری و عدالت بسیار دور افتاده و من طریق سپاس و شکر
گذاری و عدم ظلم و تخطی طریق اعتدال با ابوین را میفرمایم و عادل سپاس
من و والدین را یکجا فقره بجا میآورد دیگر آنکه سپاس من یکی است و بیش از
سپاس ابوین است چه اگر من خالقم و ایشان مخلوق و واسطه و اینکه اگر امر
شود بمن طاعت نمود ایشان اطاعت ایشانرا نباید بکنی اما در دنیا روش
معروف فرا با ایشان از دست مده بالجمله این آنجمله ایاتی بود که دلالت بر مقصود
داشت و کونها ابانی که دلالت بر وجوب طاعت و احسان با والدین کند
و همچنین اخبار و آثار بسیار است و امید است برای تحقیق و استقصا
این مسئله رساله مخصوصه مرتب شود و برای توضیح و بیان و زیادتی
بصیرت را این مطلب میگوئیم که در باب عدالت مبرهن شده که اول
چیزیکه عادل را سمت ملازمت باید شکر نعمتهای ظاهره و باطنه حضرت
باریتعالی است چه اصل وجود از او است و نعم منصوره تا کسوت وجود نپوشد
مصداق نعمت واقع نشود پس عدالت اقتضا کند که شکر اصل وجود
خود و هر چیز از نعمتهای موجوده ظاهره و باطنه واجب باشد برای
کسیکه اصل وجود از او است بل همین شکر نیز تا بحلیه وجود متجلی نگشته
شکر نیست و بعد از صدق شکر لا محاله نعمتی است که متجلی بحلیه وجود
گشته نیز برای او شکری دیگر نیز واجب افتد هلم جرا پس میتوان گفت

در ذکر نعمتهای متعلقه باولاد

شکر کامل باقرار بعجز حاصل است چنانچه مرشد بزرگ دهیم کوئیم
شکر کامل یافت نشود چه اگر اقرار بعجز را نیز شکر میباید بود شکر
لازم است و اینکه میفرمایند کمال الشکر الاقرار بالعجز کالان بالنسبة
و پس ادای شکر خداوند منت الحق نزد صاحبان اعتدال از شکر
والدین لازم نیست چه اگر ایشان سبب اصلی تشخیص و وجود او
نیز انخود او والتاثیر مقام نفس تقدیر خود میکنند و پس از استقرار
نطفه در رحم تا وضع حمل او از وقت وضع تا هنگام تمیز بلکه دائم
الایام چه زحمات و مشقتها که مادر متحمل است و بسا که حیوة اولاد را
بر حیوة خود ترجیح میدهد و چون ابتدا تکون و تکثر قوای جسمانی از او
بل روحانیات از او مستند است از آن قول المستقر بطفر دریعم الی وضع
حمل و مشقت حمل و وضع و رضاعت و تغذیه و تربیت و مشقتهای
جسمانیه که مختفی نیست مادر سبب اقربیست فرزند را از عقلیات
مستند نشده والتذاذ او از جسمانیات بیش از او با مادر افزون از
پدر است و لهذا در حقوق مادر بیشتر از جسمانیات با بیش اداکرد
و اما پدر سبب کلی است در تادیب و تربیت باداب نفسانیه مانند فرهنگ
و صناعات و علوم و طریق تعیش و سایر اسباب بقا و کمال نفس و هر چند
اسباب بقای بدن نیز با او است مانند تهیه اسباب زندگانی و تعیش و بیع
بتحمل اتعاب و انتقال میکند و او از بر خود مینهد برای جمع اموال و ادا
برای او اما مسبب بعد است نسبت بمادر و چون در کار اقوای

نفسانیه سبب افراط محبت پدر بیشتر پس از اشتغال فرزند بتعقلیات و التذاذ
بلذاید نفسانیه بحقوق پدر بر شعور ود و از این راه ادای حقوق او را
بنفسانیات سزاوارتر است و حقوق مادر که از آبا و اجداد افزون
حقوق مادران بر پدران مبرهن است این بنده بسبب آنکه بخورده چه اگر ابوان
در بعضی خدمات فرزند مانند ایجاد او شریکند و در برخی که منفردند
زحمات هر یک از دیگری در میزان چندان افزون نخواهد چه اگر مادر منفرد
است بمشقت حمل و وضع و رضاعت و تحمل حر و برد و بجرع غصص
منفرد است بحمل اوزار و اثقال و مطالبه دوام که بعض الرجال است
و تحمل برد و حر و مشقت سفر و تحصیل معاش و تادیب و بجرع غصص
مگر اینکه گوییم در عرف حق و خدمت را بر حق و خدمات جسمانیه بیشتر اطلاق
دهند و مبنا را راست و خدمات مادر بیشتر از قبیل خدمات جسمانیه است
و در موقع جسم فرزند بیشتر خود را بتعب انداختن و وقوع خدمت جسمانی
در انظار ابنای زمان عظیمتر است و مؤید اینمعنا الآیست که در مقام اظهار
زحمات مادر فرموده حَمَلَتْهُ اُمُّهُ وَهْناً عَلیٰ وَهْنٍ یا حَمَلَتْهُ اُمُّهُ کُرْهاً
وَوَضَعَتْهُ کُرْهاً پس اینکه حقوق مادر را اعظم و اقدم داشته اند
مقصود حث بر خدمات جسمانیه فرزند است مر مادر را و این منافات
ندارد با اینکه بهمین میزان در خدمت روحانی پدر کوشد بلکه باید
پس احسان با پدران و مادران و شکر گذاری نعمتهای ایشان تالی
شکر گذاری خداوند متعال شد بلکه بملاحظه التزام از آن چرا که والد

با اینکه سزاوار شکر گذاری فرزندان اند احتیاج و انتظار از ایشان
دارند و تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً و این منافات با تقدیم در
ذکر و ترجیح در نوع شکر ندارد
و حاصل صورت ادا کردن حقوق والدین از این سه جنبه است
و از عکس و ضد این سه اجتناب باید کرد که موجب عقوق است
اول از جنبهٔ قلب مانند محبت و مودت قلبی و با امتنان خدمت
کردن و خیر خواهی و حفظ وصیت و حسن عقیدت و تعظیم نعمتها و منت
آنها را واجب داند و از ضد آنها که نقصان محبت و تعرض و
گران شمردن احسان یا مشوب کردن با منت و خوار داشتن و ضیعت
وصیت و تحقیر قدر و نعمت و بدگمانی و بدانی و بد در حق ایشان اخیر
نماید دویم از جنبهٔ اعضا و جوارح مانند تواضع کردن و
اطاعت کردن و مساعدت در خدمت و حسن قول و فعل و حفظ الغیب
و ثنا جویی و لین عریکه و مضرت و دعا در حق ایشان و مدارا کردن
و شکر نعمت و قضا و ادای بعض ماثورات برای ایشان بعد از ممات عبادت
لازم داند و از ضد آنها که اظهار بزرگی و عدم اطاعت و بلوغ
در خدمت و درشتی سخن و زشتی فعل و جنایت و فحاشی و زدن و بد
خویی و هتک احترام و استهزاء و خرق و منازعت و مناقشه و اهانت و کفران
نعمت و ترش کردن و کره داشتن و نظر تند نمودن و صدا بر آنها
بلند کردن و ادا نکردن عبادات و ماثورات بر آنها احتراز فرماید

سوم از حقوق متعلقات خارجه مانند ابنای دهر حق چیز دیگر نزد
او هستند مال و خانه و سایر اسباب و لوازم تعیش ایشان و انفاق و مقتضیات
در هر گونه مصارف ایشان قبل از ظهور آنها و صدقه و خیرات برای ایشان
و ادای سایر حقوق که بر عهدهٔ جناب ایشان است چه رد مال حیات و چه ممات ایشان
و از ضدهای آنها که بخل و دزدیدن و طلب عوض و امثال ارسال و اهمال حقوق
الناس با خیرات و صدقات عداوت هر چند از مال خود باید بدهد بی‌خبر ازین زود
و بالجمله همه و سبله مرضات ایشان را در غیر منهیات الهی فادی که
محذوری شد کرفتار نشود بد سنت او و رده و در منهیات و محذورات
معامله و مداهنه تمام کند و نکند راند و حیات و ممات ایشان را مساوی بیند
چون اطاعت ایشان واجب است حرمت ایشان را بر مستحبات دیگر مطلقا
و بر واجبات موسعه مقدم دارد و بالخلاف مطلوب هر یک حتی
المقدور رد و امر نکند سو و تن دادن خواهش هر دو و بداند
که ادای حقوق والدین و رضایت ایشان موجب خوشنودی خدا
و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و خیر و برکت در مال و عمر و سایر
متعلقات و انتظام امر معاش و غنی و ثروت و عزت و آسان سکرات
مرگ و امر قبر و دخول بهشت است و عقوق ایشان نتیجه بر ضد
بخشد و این اجمالی است و مخفی مباشد که آنچه نوشته شد
منافات با بعض اخبار ندارد که والدین حقیقی محمد و علی صلوات
الله علیهما هستند

محذورات منهیات

مضمون واجبه ممکن و قبل ازین ممکن باشد

مقام تفریع ... کردن

فصل سوم از مقالهٔ اولی

در تربیت امر عبید و خدم و حشم است

در این باب عنوان از کتاب مستطاب لاارباب تعلیم از کلام الحکیم علی
الاطلاق بدست کردن بر تا تمام حق تبیان این تربیت را حاوی باشد و او
این است که تشبیه فرموده تعالی عن التشبیه حال بین خود و عبید را بحال
بین عبید و عبید چه فرموده ضَرَبَ لَكُم مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِمَّا
مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِيمَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ
كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ
بیان فرموده خداوند مثلی را از خود تان برای وضع بندگی ابا
اینها که بندگان شما بند شرکت با شما دارند در آنچه روزی شما کرده
ایم آیا شما با آنها مساوی هستید مثل بید از آنها چنانچه از امثال خود مثل
ترسید این نحو وضع الوهیت خود بعد بندگی شما تفصیل میدهیم
برای کسانیکه با عقل و بصیرت باشند پس اگر صاحب خود بنده نکرد
آنچه سزاوار خداوندی او است نسبت با بندگان همین نحو صاحب
عبید و خدم را سزاوار مبداند با عبید خود معمول دارد و همان نحو کاری
وادارد که سزاوار بنده است نسبت با خداوند خود مطابق آن سزا
متوقع از عبید است مثل چنانکه بنده مظهر صفات الله است و بروز
صفات الله بظاهر است همین قسم بنده مظهر صفات مولای خود است
پس همین معنا که بنده از بندگان ید الله است و بنده عین الله و بنده

لسان الله و بنده اسد الله و هکذا با بنده مظهر تمام صفات است در
اوقات مختلفه باید در وقت واحد باعتبارات چند همین قسم بنده و خادم
باعتبار یک دست مولای خود است هنگامی که خدمت یک کند و زبان
مولای خود است باعتبار یکه خدمت لسان کند و پای مولای خود است
و هکذا پس همان ترتیبی که خدا تعالی برای مظهر صفات خود مقرر فرموده که
حتی اجعلک مثلی مولی نسبت با بنده باید معمول دارد و مواظبت
فرماید اما چون بنده در هر حال برای مولا لازم است باید بندگان ترتیب همچنان
که با بندگان دارد و مخفی نماند که بعضی صفات است مانند کبر خدا
مخصوص بخداوند است که یا من الکبریاء ردائه پس در این طور صنعت
دیگر مشارکت نباید با خداوند نمی آید پس بنده را نمی رسد بواسطه کثرت
عبید و خدم تکبر ورزد و نه بر عبید نخوت کند پس باید بنده بسبب این نعمت
عظمی شکر الهی بجا آورده و بواسطه رجوع خدمات دنیوی بخدام خود
مشغول امور عظیمه دینیه و فصل امر آخرت خود شود و ایشان را اسباب
طغیان و سرکشی با دیگر بندگان خدا نکند و قدر نعمت شناسد و همان
اطوار یکه محبوب بندگان و مولی است بین خود و خدایش بکار برد
انّه ولیّ العباد دین بعضی از تدابیر بین موالی و عبید را بر مشتمل بر نهم
تا نیک تطابق واضح و حکم مستفاد از آیه مبارکه لائح گردد

اوّل پس همچنانکه خداوند

متعال بندگان خود را به تمیز آزمایش میفرماید مولی نیز باید بندگان

خود را بیازماید تا استعداد هر یک معلوم شود دوم همچنانکه خدا برای عباد
درجات قرب و بعد بتفاوت است بحکم انّ اکرمکم عند الله اتقیکم مولی را
هم باید این میزان در دست باشد و بقدر همت قرب و بعد بخشد سوم
بحسن خدمت او وقع دهد تا بندگان خود را در نزد مولی نکبت
نه بینند و اجر خود را ضایع نه تا بهترین مقام عمل برآیند چنانکه عادت
الله است چهارم و همچنانکه پسندیده است بندگی خدای از طمع و
خوف نباشد مولی نیز بندگی باید کند که بندگان ناصحاً و از جهة خدمت
کنند نه بندگان و از ترس پنجم هم چنانکه الله تعالی بندگان را بقدر
وسع مأمور بلوازم بندگی فرموده بندگان را نیز بکاری باید واداشت که بقدر
کاری نیز دارند و خیره سر نشوند ۶ و چنانکه خدا تعالی میفرماید
لا یکلّف الله نفساً الّا وسعها خداوند رعیت نیز باید بقدر وسع و
طاقت بنده بنده را امر فرماید و از زاید طاقت احتراز کند ۷ چنان
که خداوند میفرماید هو الذی جعل لکم اللیل لتسکنوا فیه و آشیا برای
اسایش بندگان مقرر فرموده خداوند رعیت نیز برای اسایش نهاد و فی
معیّن کند ۸ و هم چنانکه الله تعالی بندگان خود را با نواع وعده و عید
امیدوار و ترسان کرده مولی نیز بندگان را در جزای عمل نیک امیدوار
و در شر ترسان کند ۹ و چنان بسبب کراز خداوند در دلهای بندگان
است مولی نیز در دل بندگان باید خصوصاً اگر بندگان زرخرید باشند
۱۰ و همچنانکه خدا تعالی بحسب انواع اطاعت و عصیان بندگان موهبت

وعفو نیز بنماید خدام را نیز باید با طاعت و معصیت جزا داد ۱۱ و هم
چنانکه بنده را از خدا گریزی نباشد باید چنان معلوم بندگان شود که از
خدمت مولای خود دور نخواهد شد تا در خیال دیگری نباشد ۱۲ و هم
چنانکه خداوند اختیار بعضی امور را با عبید گذارده و بعضی را با خود
مولی نیز بعضی امور را با بندگان و بعضی را با خود گذارد ۱۳ وَفِي السَّمَاءِ
رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ که خداوند متکفل روزی بندگانست چنان
توسعه در لوازم معیشت بندگان باید که هیچ غم ندارند ۱۴ چنانکه
خداوند بمضمون وَأَنكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنكُمْ ... بر بعضی بندگان واجب بر
بعضی مستحب فرموده نکاح بعضی بندگان را نیز واجب بعضی مستحب داند
۱۵ و هم چنانکه بندگان از خدا متوقع انتظار رحم و رفق و عفو و تجاوز
و کرامت و فضل است مولی نیز باید با بندگان رئوف و رحیم و عفو و
کریم باشد ۱۶ و چنانکه خداوند بواسطه انبیا وظایف عبادات و لوازم معرفت
را به بندگان آموخته مولی عبید ایشان را آموزد قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ
۱۷ و چنانکه هنگام سرآمدن روز برای بندگان هر یک مفرد شده
ولی نیز هنگام ... بندگان را آزاد فرماید ... ۱۸ ...
که خدای تعالی ... فرموده مولی نیز ...
حسن طویت بندگان را از ظاهر پی برد بعلم سیماها ۱۹ ...
را و ظاهر ... و اهتمام در ... بعد از
اطلاع ... قابل نباشد ... کنند چنانکه ... ۲۰

وچنانکه بنده خدا پاک دامن باید مولی نیز بنده را پاک دامن بخواهد
با بیگانه او را باندرون خانه راه ندهد خوش دو جلف نباشد و از
صحبت اجلاف او را منع کند ۲۱ و بندگان را از خانه منع کند که مولا
امیر المؤمنین ... وَالنِّسَاءِ ... الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ و باید چنانکه خدا ایشان هر یک
را الهام باندازه تن دو ختن و هر نفس را بر سر کاری نهاده یکی را از داشته
را استعداد حکمت بخشوده دیگری را سر کار زراعت نموده یکی را
خیاطت دیگری را تاج سلطنت بر سر نهاده این دیگران پایان قصه
در دهان دیگری را نیز شجاعت بر کمان یکی را لشکر بندگی یکی دو بکوی
کشته در ماند کی بر دوش کذارده و بدین مضمون الهام خداوندان رعیت
بندگان را امتحان فرموده هر کدام استعداد هر چه دارند بان ...
بدل ... و کار ... و بدان بدون ...
و بر این قاعده ... مختصر بیان فرموده اند چنانکه ... نمود
میشود و نیز فرموده اند که ... اولی از ... چرا ... اند
از ... بدانکه بندگان خدا بر سه گونه ...

اوّل بندگانی که بنده طبع ...

این صنف را باید مانند مواشی و چهار پایان بکارهای صعب و سخت
امر فرمایند مانند بنای عمارات و حمل اثقال و شخم اراضی و امثال اینها
و علامت این طایفه قوت بنیه و ... دوم بندگانی که

ان طبع ازاد ند
با بها ایشان را مانند اولاد بتعلیم و کسب اخلاق امر فرموده و برای خدمت
خود و نظارت در امور و حفظ اموال و تجارت و سفارت و رسالت و
سرکاری و امثال اینها و بالجمله هر کاری که امانت و کفایت و دیانت و
عقل و تدبیر بیشتر لازم داشته باشد او را پرورش داده امر فرمود
و همین نحو برای کتابت و سحراوری و علامت انحطاط بفهم شعور و حیا است
و علامت شعور و حیا گذشت
سوم هندکانی که بنده شوند انحطاط بفهم باید بکار نهایت جسمی
مشغول باشند مانند جاروب کشی و قاب چی گری و قهوه چی گری و حمامی
و مهتری و کناسی و بزرگری و امثال اینها و علامت انحطاط بفهم دیانت همت
و پستی مرتبت است و بی ننگی و عار و بلهو و لعب بسیار مایل
و دانا صنفین از حکمای پیشین فرمایند مردم بر چند صنف و هر صنفی
بدین خصایص موصوف عرب ان بنطق و فصاحت و بزرگی مشهور لیکن بجفای
طبع و قوت شهوت مذکور و ند عجم ان بکیاست و نظافت و بزرگی همت
لکن موسوم با خباثت اند اهل روم بوفا و امانت و تودد و کفایت
موسوم اما بصفت بخل و لوم ملوث ند ترکها بشجاعت و همت شاخص
و حسن منظر اما به بیوفایی و قساوت و وقاحت و سوء ظن مشهورند
اهل هند بقوت نفس و حدس و فهم موصوف اما بعجب و بدنیتی و مکر
و تهمت و بهتان معروف ند و باید دانسته شود جوانانی که در

نصف غلامان است بعضی را حکم مال است اما بعضی که مالی خدم اند
رعایت انها الزم از خدام است چرا که عاجزتر از خدام اند مانند مال
سوای انکه نباید فقد این موهبت را داشته و شکر این نعمت را که اشته
که انها را بکار دیگر برای انکه از وبه شده اند بدارد و اعانت جوید تو
امور اخوت و ادای حقوق انها بد و کمال مواظبت و رحم و انصاف
و رعیت داری در حق انها نماید خادمی مخصوص برای چرانیدن و
اب دادن و علوفه و تیمار و تنظیف مواطن انها و شستن خود انها
معین فرماید از سرما و گرما و بار گران و گرسنگی و تشنگی و زحمت
و رنج فراوان حفظ فرماید و اهتمام کند تا جراحتی بر بدن انها ظاهر
نشود و هنگام پیاده شدن در عرق گرفتن و خود اکثر تغافل
نورزد و چنانچه جراحتی بر بدن ظاهر شد معجلا در چاره اش کوشد
برای سواری و نگاه داشتن چهارپا و چوله ایتباع کند که شرعا
و عقلا ممدوح باشد در رنگ و ترکیب جلد و جهد بلیغ نماید نهایت
مبالغه در تربیت صبر و تعلیم سایر صفات انها نماید بلکه شخصی
در این کار ماهر باشد بر انها گمارد و چنانکه از عهده مسکن و لوازم و
خدمات انها بر نیاید بمعرض بیع بیرون اورد و بعض اداب در طی صنف اول
معلوم گردید ان شاء الله تعالی

مقاله ثانیه در ذکر اداب بعضی از لوازم منزل

چون اجتماع مجموع قوم حاصل امد بعضی از لوازم این اجتماع است

کرا از ارکان اربعه خارج اما چون از لوازم لوازم ارکان اربعه است
اهل تنزیل الزمند بر اینها که نیز بی‌نسبت و چون در طی مقالهٔ اولی
اشاره‌ای اجمالیه به بعضی از آنها شده این مقالهٔ ثانیه را محض تفصیل انها
آوردیم چنانکه نموده می‌آید بعون الله آ تدبیر هوا ان باد دایما
بوزند کالای جسمی به همه جا بعد از احتساب اوقات و حرف چنانکه گفته
و بیاید رسانند ۲ اکل و شرب تحلیل از بدن تمیز ده بلکه تقویت بدن
و عوض از کرها داد کردن در هیچ از بدن باطل نگردد ۳ لباس تا بان
دفع سرما و گرما کند و عورت مستور و بعض مناسج از خوردن ۴
تدبیر مسکن تا خود و عیال از لطمهٔ الهضم و چشم و اموال از
شر دشمن و سایر عوارض محفوظ و از زندگانی خود محظوظ شود
۵ خواب تا بدن از استراحت کردن موجب تقویت قوی گردد و تحمل
کشیدن تا بتواند شد ۶ علاج آلام و اسقام از
دفع و دفع کند و استدامه صحت بدن جوید ۷ مجامعت تا موجب
بقیهٔ نوع گردد و دفع شهوت نماید چه در طی فصل ثالث از مقاله
اولی بمناسبت بعض آداب آن گفته‌اند ۸ استماع و تکلم تا ما
فی الضمیر را درست بشنود و بفهمد و بیان نماید ۹ حرکت
و سکون تا معاشرت بتواند نماید و دفع حوایج خود و ضبط خود
و اسباب معیشت درست کند ۱۰ تنظیف تا بدن از دنائت کثافات
بیرون آید و از نفرت طباع مصون و موجب اقبال مردم باو شود ۱۱

مسافرت تا بدین سبب جلب منافع و دفع مضار بقدر قوه مصاحبت جوید
۱۲ معاشرت چون آداب معاشرت بسطی دارد و در قسم سیم از انشا
رعیت داری را خود لهذا مقالهٔ ثالثه را برای آن نهادیم پس به بیده
فصل و مقالهٔ ثالثه کتاب که جمیع آداب اجتماعیه بقدر مقدور ضبط گردید داشتیم

فصل اول از مقالهٔ ثانیه

تدبیرات اموال است بدانکه حال اسرحال است ۱ دخل
۲ حفظ ۳ خرج و چون تدبیر اینها دخل و خرج از دو اعتلا
مستلزم حفظ نیز هست عنوان مخصوص حفظ مفرز نداشتیم
چه مقصود از حفظ جز حفظ از نقصان و حشو بر زیاده مال
در دخل و خرج نیست چنانکه نموده می‌شود اما دخل را
دو وجه است اول المخرج زحمت سرمایه بدست آید و آن بر چند
قسم است ۱ لقطه آنچه در معابر جسته شود اگر بقدر نصاب شرعی
باشد مقدار تعریف امانت ما مالکا ضبط میکند تا بصدق و مباح
۲ گنج آنچه از دفائن و امثال آن بدست آید ۳ معدن و از ما
و بیان بدست آید ۴ عطیه از بزرگان بدست آید ۵ هدایا از
فرزندان بدست آید ۶ ارث از پدران و مادران و سایر
خویشان و کسانیکه نازل منزلهٔ ایشانند بدست آید بحکم
شرع مطهر ۷ سایر حقوق مقرره مانند برات و صدقات و امثال
آن اما چون عقلا این نوع از مداخل را معتبر نمیدانند و این نوع

از دخل با منظور نظر نهند و مال مستعرض ذکر کنند بیرون از آنها نشده
اما شارع مقدس برای هر یک بعد از یافت شدن از احکامی
نهاده و شرح آنها بجز باز و تفصیل سرمایه بدست آید این بر دو
قسم است ١ صنعت کارها که از نفس و بدن ساختن آید و
اجرت گیرند و چون محتاج بسرمایه نباشد اعتماد را بهتر شاید
٢ کسب کارها که محتاج بسرمایه است و بدین سبب بزوال
نزدیکتر باشند و لا بد در تحصیل مال فضل و احسان باید
و خویشان را نفقات بدهند و عیال و سایر مصارف ضروریه لازم و
مستحبه چنانکه بیاید و طلب مرضات الهی نماید و هر شغلی که مال دارد
و در بنا پر سیر باشد و برای هر یک از آن صنعت یا کسب ارکانی و شرایطی
است که بی وجود ارکان صنعت یا کسب متحقق نشود و بی ملاحظه
شرایط بکمال نرسد و برای هر یک فنا است که هر یک بجای خود
ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی و باید دانسته شود که گاهی شغل
سبب مداخل کسب و صنعت هر دو است و گاه یکی از آنها است مستقلا
و گاه یکی اصل است و دیگری تابع بالجمله صدق کسب و صنعت
دائر مدار سرمایه و زحمت بدن است اما ارکان صنعت
سه است ١ آموختن آن صنعت است باید نزد استاد ماهر و
مشهور کامل کند ٢ ممارست بکار بردن آن صنعت است تا آن
دستش نپیچند و مجبری در آن قوی شود و کامل و ماهر گردد ٣ افزار

الات

الاتی آن صنعت است تا بآن آلات آن صنعت درست شود
و ارکان کسب نیز سه است ١ سرمایه تا بدان داد و ستد کند و باید
سرمایه خود را تقسیم بر مثل املاک و تجارت و صرافی و غیرها از آن
دیگری نماید تا چنانچه یکی را در روزگار آسیبی رسد دیگری
محفوظ ماند و هم چنین جنس مال التجاره را چند نوع کند تا اگر
در هر زمانی یکی از آنها روا باشد ٢ ربط تا بتجارت صحیح و بجا کنند
٣ تدبیر و آن چهار وجه است ١ صرف کار دیگر را تمام نتوانند ساخت
نکنند مانند ملکی که از آباد کردنش عاجز باشند تا جنسی که در
نقد کردن آن قاصر ٢ صرف جنسی که طالبان کم باشند نکنند
٣ و مال خود را بچیزی که دخل آن مقابل خرجش نشود معطل
ندارد ٤ سودی که در چیزی یافته کرد ترجیح دهد بر سود نقدا
نسیئا اما شرایط کسب و صنعت بالاشتراک هشت است
١ احتراز از جور باید نمود مانند پرهیز از تقلب و مکر و خدعه
و تفاوت وزن و کیل و بیش ستاند و امثال آن ٢ احتراز از
عار مانند پرهیز از مسخرگی و قمار بازی و مطربی و قسم دروغ و
بذل آبرو و بدنامی و امثال اینها باید بست ٣ احتراز از اضرار
مانند اینکه داخل در معامله غیر شود و مدهش جنس او نماید یا
معامله غیر بر هم زند و حیف غریم را معطل و بی کار کند و برای
بهره اندکی مبلغی غیر را متضرر نماید ٤ احتراز از مانند

بینکه در شبکه برای اسایش مقرر شده و بین طلوعین و بعض اوقات
دیگر که مخصوص بعبادت باشد امر تجارت را سست باید نمود هواهای خاد و باید مفرط
کسب و صنعت مشغول بوده باید فرصت استقبال جنسی کردن با
ملاح بی قاعده از جنس خود نمودن ٥ احتراز از نزول باینکه مشغول
هر صنعتی شود کمال طلب و تقدم بر همگنان جوید و همت بلند دارد
و از دنائت طبع دون همتی احتراز نماید ٦ احتراز از دنائت مانند
ابتیاع از صنعتی پست مثل حجامی بلکه باید با تمکن از شریف تر ٧
احتراز از قلت چون مال و این لوازم از زمانکه اندیشه در تکثیر آن
بعدالت و مروت و پرهیزکاری از مخالفت شرع نجیب معتقد شده
کوشند تا مردمان در غش معامله کردن و زیاد اندوختن برخود نبندند
راه رك کند ٨ احتراز از اختفا مانند اینکه در دهانه باد کان هائی
که واقع است در مواضع غیر معروفه اکتساب کند مگر که اصل صنعت
مقتضی اختفا باشد و اقسام کسب و صنعت سه است آ شریف
در عمل و کسب احرار و ارباب مروت است و این هم را چند وجه است
١ صنعت وزرا این تعلق بجوهر عقل دارد مانند صحت رای و صواب
در مشورت و حسن تدابیر ٢ صنعت ادبا و فضلا این تعلق
بفضل دارد مانند ریاضیات و حدیث و علوم طبابت و غیر
و کتابت و امثال آن ٣ صنعت فروسی است تعلق بشجاعت و شهامت
دارد مانند ریاضت سپاهیان و حفظ ثغور و دفع اعدا و از این

است صید نمودن ٤ تکسب بلند همتان مانند تجارات و احتنا
زارع و اخراج جواهر از معادن و امثال آن ٢ خسیس و این
سه وجه است آ صنعت عیبه از اینجهت که مصلحت عموم مردمان
باشد چون احتکار و سحر و معامله ربوی و عملیکه موجب اختلال
نظم امور و جرم باشد احتراز باید ٢ صنعت سفها اینجهت منشأ
فضیلتی از فضایل باشد مانند مسخرگی و مطربی و قمار باختن
احتراز کنند ٣ صنعت فرومایگان اینجهت موجب نفرت طبع گردد
چون حجامی و دباغی و کناسی و حمامی گری و حمالی حتی الامکان
احتراز کنند ٣ متوسطه و این بر دو وجه است آ ضروریکه نباید
زراعت و خیاطت و نساجی مانند اینها از غالب صنایع و مکاسب
٢ غیر ضروری که چه صباغت و نجاری و بزازی و امثال آن از مستثنا
کسبها و اما تفصیل خرج کردن چنین است بدانکه برای
خرج نیز ارکانی است که بدون آن ارکان صورت نبندد و شرایطی
است و اقسامی که بهم انتظام شرایط و اقسام محل کمال است بیابد
و انتقال از بحث قواعد خارج اما ارکان خرج سه است آ محل
صرف چون اقسام خرج معلوم شود محل صرف نیز معلوم گردد ٢
اصل مال در خرج مال از دو وجه بیرون نباشد اهم اول خرجی که از زهد
کنند تا بجهت یکه محل ملامت ناس نشود دوم از دادن خمس و زکوة
و صدقات و خیرات و صله ارحام و سایر حقوق که نافع تکاهل

نکنند تا باعث برکت اموال گردد سیم انفاق در انفاق نیز
چند چیز احتراز کلی فرماید از لوم و تبذیر و صرف نکردن مال در حق
مثل انفاق بر نفس و بر کسی که واجب النفقه او باشد لوم گویند و
در سایر معروفات مستحبه تقتیر گویند و اسراف و تبذیر صرف
مال در شهوات نفسانیه خود را اسراف گویند کلوا واشربوا ولا تسرفوا
و در سوی غیر لایق بر قدر معروف تبذیر نامند ان المبذرین کانوا
اخوان الشیاطین فرموده و سوء تدبیر صرف در بعضی مواضع
زیاده از اندازه و در بعضی کمتر یا بجمله قواعد شرعیه بیرون نهادن
را سوء تدبیر گویند ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک ولا تبسطها
کل البسط فتقعد ملوما محسورا و قدح صرف مال در وجوه
ریا و مباهات و تفاخر و ترفع قدح گویند اما اقسام خرج
پنج قسم خرج است که باید متحمل شد اول مصارفی که خداوند عالم
بحکمت کامله خود برای مصلحت عموم بندگان خود مقرر فرموده و
مخصوص ببعضی نفرموده برای این صرف منکر مانند
خمس و زکوة و رد مظالم و نذور واجبه که فرمود ان الله اشتری
من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة و باید که
[illegible]
[illegible]
[illegible]

عذر ندارد تا ایمان او سلب نشود چنانکه پیغمبر فرمود المال مالی والفقراء
عیالی الخ دوم مصارفی که ایزد تعالی بحکمت کامله خود برای
مصلحت شخص مخصوص لازم گردانیده که آن خود مقرر داشته چون مخارج
نفس خود و عیال و والدین و خدم و حشم و از این قبیل است
مخارج عمارات و واجبات تعیش بقدر ضرورت و از این قبیل است
نیز ادای دیون و دیه جنایات که از مال دهد و زیاده از حد کمی
سوم مصارفی که از زکات نفس و طلب ثواب و فضل
معروف مانند هدایا و تحف و مبرات و خیرات و صله رحم با اقربا
و دوستان و آشنایان و همسایگان و خویشان و از این قبیل است
ایضا در دو قسم اول بر وجه استحباب هر قدر که فرموده
چهارم مصارفی که برای جلب منفعت یا دفع مضرت دنیوی باشد
همچو نذورات و املاک و رشوه بزرگان و همراهان ایشان یا نفع
مانند مهمانی اهل فضل و تقوی یا اعانت در مخارج ایشان
بر وجه شرعی و لوازم داخل در کسب ثواب کردن و تأثیر
ثالث پنجم مصارفی که برای دفع ضرر باید از روی ضرورت
داشته باشد یعنی بظلمه و ستمکاران دهند برای حفظ نفس و عرض یا شعرا
دهند برای دفع هجو ایشان و کمتر چیزی در این باب است که خرج
کنند تا او را بخیل و لئیم نگویند و بد نگویند اما شرایط
خرج هر است اول هر چند در کارها اعتدال

روی ایستد بلکه است لکن بایستی خرج کردن قدر آنکه از حد اعتدال
افزون باشد چه اگر در حقوق الله باشد با حمال در تقرب نزدیک
ترجیح یکسبب در شرع این گونه احکام استحسان است و اگر بنسبت با مردم
باشد بیجا است از طعن طاعنین از جهت آنکه عدالت در طبایع مفقود
و حرص و طمع موجود است پس میزان عدالت کار را و انگذارند
و اگر در مطالب منافع باشد مید تواند بیشتر و اگر در دفع ضرر
باشد بیشتر صورت بندد در قسم اینجا دهد برای رضا الهی دهد
و اینکه از نیت امتحان خالص برای شکر و مدح مخلوق و نشر
فضائل خصوصا در قسم اول که محض فرضها بر آنکه باید سوم آنکه
اینها میدهد بطیب خواطر رضای نفس و وسعت صدر باشد هر
چند با جهاد باشد چنانچه اند که ناگوار نباشد باشد قدر
زیاد نمیدهد بلکه این صفت خبیثه را از خود دور کند خصوصا
در اول و ثالث بالجمله باید ظاهر او باطنا اظهار بشاشت کند چهارم
آنکه قسم اول از اشیایی که امراید در نیت ایشان منت بناز کند هر چند
سائل را نیز بعد در مقدور محروم و مهجور نگذارد اما اولی است
که سائلین را از قسم ستم هیمند دهد پنجم آنکه کشف سر مستحقین
و اخذ عطا با خود را منماید چه او دفع در نفوس است خصوصا
در قسم اول ستر کند که اشد در خلوص و قصد تقرب ششم
تضعیف و تحقیر عطیه خود نماید و احسان خود را کم بیند هفتم هر چند

بغایت گران باشد چه نزد منعم از بند و خلق پسند به هر است توجه
اسائل بخش هشتم بتجمل در انفاق و اعطا کند خصوصا در
قسم اول و ثالث و اخیر چه نفس را سایش و اقرب بقابلیه است
هشتم آنکه سر و قدر را در موضع خود کار بید و تقلید معرفت
نمیدهد و دریغ ندارد چه فرموده اند المعروف تقلید المعروف
نهم کتمان احسان خود کند و انفاق را پوشیده دارد خصوصا
در اول و ثالث خامس چه با ابتهاج نزد یکتر و بکرم مناسب
دهم مواصلت نماید پی در پی دهد هر چند کمتر دهد انقطاع
عطیه موجب شمنی و فراموشی است فصل دوم
در آداب اکل و شرب است
اولا منعم حقیقی را بشناسد و راضی بعطای او باشد شکر
بجای آورد با اینکه ابتدا به بسم الله و بحمد او نماید بلکه در هر
لقمه ۲ و مقصود از تغذی را باید ذکر لذت نیست بلکه تقوی برا
تحصیل کمالات و تقرب بجد اعتدا است ۳ و چنانچه در تخلیه
باشد نزد یک صبر و طعام از بیرون رفتن برای تخلی حذر نماید
که قبیح است ۴ و طعام خوردن هنگام چاشت و بعد از عشا
را ترک نکند چه فرموده وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا و در میان
این دو وقت چیز نخورد ۵ در حال مرض پرهیز کردن لازم است
اما در حال صحت پرخواری موجب لاغری بدن باشد لازم نیست

خنم ح

۶ در حال جنابت نخورد و اکل لطیفه الا ان اغلظ اجتناب فرماید
چه فرموده وَفَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ وَلَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ لهذا
بعضی تجویز کرده اند چنانچه در طب مبرهن است ۷ دست
دهان و بینی با پشمینه یا چیزی دیگر استعمال نکند حتی دستمال اصحاب
طعام ننماید ۸ و کسیکه غذا تناول کند لقمه کرده شاید تا هشت
پس لبت هم خوردن را کی پیدا کند همه بخلاف ... و جمع باشند ۹
و بعد از سفره کسترون بخوانند سبحان الله اللهم یا احسن ... نیلنا
سبحانک یا احسن ما انعمتنا ... اللهم اکرم ما اعطیتنا
اللهم اوسع علینا و علی فقراء المؤمنین و المؤمنات و المسلمین
و المسلمات ۱۰ و طعام اگر چه غیر شده باشد با کره یا بیطعم
در احترام است خصوصا اگر کسی در انتظار باشد ۱۱ و نخواهد
و چهار زانو و پاها بر دیگری انداخته تناول نکند بلکه دو زانو
بنشیند بجهت آنکه خوردن را مدح ... ۱۲ و نان را باید
گرامی داشت بعد خوردن و بر روی دو رند کان نخوردن و بکار
قطع نکردن و ضبط کردن از ... تا یکی تمام نشده آن
دیگر برادست نزند ۱۳ و از ظروف طلا و نقره و مفضض و شکسته
و مس بلکه هر ظرف دیگر از مس ساخته باشند احتراز فرماید ۱۴
در اکل پیشی نجوید مگر آنکه میزبان باشد یا آنکه مسلما بزرگ
تر از دیگران باشد ۱۵ و ابتدا و اختتام بنمک نماید با بسم

با ابتدا بنمک و اختتام بسرکه نماید ۱۶ و چیز بسیار سرد نخورد و
از دیبا اگر چیز ... بلیغ فرماید و به دمیدن سرد نکند ۱۷ و
از میان ظرف طعام بر ندارد بلکه از کنار ظرف از طرف خود و از
سمت همخوار بر ندارد ۱۸ و شام را و از برای ... شستن تناول کند با طعام
دهد و چاشت کمتر و کرنه موجب کسالت و کندی ذهن گردد ۱۹
گوشت کم تناول نماید که باعث شهوات حرکت و سیار و غلت
بلادت و موجب نشاط است یکباره نیز ترک نکند که سبب ضعف قوی
و سوء خلق است ۲۰ و تقلیل در حلویات و میوه جات نیز نماید چه
اول مورث اخلاط و ثانی کسالت امتلاط است ۲۱ و از تکلمات رکیکه
و چیزها از دهان در سفره و ظرف افتادن و زواید طعام را از دست
بظروف تکاندن و ریختن احتراز فرماید ۲۲ و از چیزهای بدبو مانند سیر مانند
و پیاز و امثال که قصد مجامع مردمان یا عبادت با زنان دارد خصوصا
در عید ها احتراز فرماید ۲۳ و معده ... الدم
بقلة الاکل را گوش دهد و تا گرسنه نشود تناول ننماید و سیر نشده
دست باز دارد ۲۴ و دست را زیاده از سر انگشتان آلوده بطعام
نکند و کمتر از سر انگشت نیز آلوده نکند خصوص ... دهان و لبها
نیز آلوده نکند ۲۵ و لقمه را کوچک گرفته در دهان زیاده باز نکند
که قبیح است ۲۶ و زیاد در دهان نگاه ندارد و زود نیز فرو نبرد که
بعلت معروف ۲۷ هنگام مضغ لب و دهان زیاد حرکت ندهد که

صوت از دهان بیرون نیاید ۲۸ و در بین اکل تکلم ننماید بلکه
باید به صحبت طعام و چیزهای پسندیده میل نماید ۲۹ و نظر به انواع
اطعمه نیفکند و بو نکشد و به دیگر امتیازاتی که اهل مجلس را خوش نیاید
اشتیاق طعامی نکند ۳۰ و طعام نیکو را اگر اندک باشد جزو خویش نشود
بلکه متمنیان او را برای دیگران باقی بگذارد ۳۱ و از انواع
اطعمه هر یک اندکی تناول نماید هر چند میل اعتنا باشد و از هر طعام
که نیکو تر است برای دیگران ایثار نماید بلکه هر طعامی ۳۲ و
از سفره و نان و نمک و قاشق و خربوزه و شیر و برنج و غیر آن آلوده
نکند و نظر به لقمه دست و دهان و دیگران ننماید و نکند و
در پیش افکند ۳۳ و اگر چیزی را از دهان بیرون اندازد دست
از دیگران در کنار پنهان گذارد که موجب نفرت طباع نگردد ۳۵
غیر از لقمه به دهان نهادن هر کاری را با دست چپ صورت دهد مانند
اصلاح چراغ و چیزها از دهان گرفتن ۳۶ و چنان نظیف غذا
خورد که بعضی از دیگران تا میل تناول کنند ۳۷ و چنان به خوردن
طعام میل مفرط باشا پیدا کند که تا سکون التهاب
و با یک دست حفظ آب کند ۳۸ و اگر زودتر از دیگران سیر
شود دست باز نکشد و تعلل نماید تا دیگران سیر شوند و دیگر احضار اهل
مجلس باشند ۳۹ و اگر بعضی از دیگران دست باز کشیدند دست باز کشد حتی
که تنها نباشد مگر خود میزبان باشد تا مجلس ۴۰ و

از صرف طعام و تقدیم ... ظرفها و انگشتان نیکو بلیسد
و چیزی به استخوان باقی نگذارد ۴۱ و بعد از صرف طعام دندانها
دهان خود نیکو بشوید و بعد از آن با اشنان دست
بشوید ۴۲ و در دست شستن پیش از طعام اول میزبان و پس
طرف یمین تا آخر مجلس بشویند که ختم بدیشان شود و بعد از صرف
طعام ابتدا از ... بخود ختم کنند ۴۳ و صورت و
چشم را بعد از شستن دست تر بمالد و بگوید الحمد لله المنعم
المحسن المجمل ۴۵ و در خلال کردن دندانها جهد نماید و از
چوب انار و ریحان و نخل و امثال احتراز کند ۴۶ و بعد از
طعام بالتعجیل از مجلس برنخیزد مگر مضطر باشد و در این هنگام
اشتیاق ... مجلس ... ۴۷ و چون سفره را جمع کردند
بخواند اللهم اکثرت و اطبت و بارکت و اشبعت و ارویت
الحمد لله الذی یطعم و لا یطعم و بعد از آن ...
... تناول کند مگر در مثل ...
طیور و هوام است ... باشد ۴۸ و
مخفی نماند که چون ... عبادت ... کند باید
اقلا ... ۴۹ ...
رساندن غذا ...
ابتدا ... ۵۰ ...

سادن و بعد از مسهل و فصد و حجامت که مزاج ضعیف گردیده یا رطوبت
دماغ غالب شده است ۱ و قبل از استعمال آن تجسس
از ناشتا هم نماید و دور کند و روز ایستاده و شب نشسته استعمال نماید
۲ و از زیاد خوردن و بلعیدن احتراز کند بلکه مانند بعضی از حیوانات
ابرا بمکد و از ظرف طلا و نقره و شکسته احتراز و از چوب سندل
شامی ۳ و همواره از سوء ظن مؤمنین استغفار نماید و بعد از
آشامیدن یاد از تشنگی حضرت سید الشهدا نماید و سلام بر او نیز و کن
و لعن بر قاتل آن حضرت کند ۴ و بعد از صرف ماکول با مشروب
مدح صاحب آن گوید و مذمت و شکوه نکوید و شکایت از نخوردن
یا کم خوردن نیز نکند ۵ و باید میزبان باندازه شأن مهمان
حرکت کند و با عدم قدرت نکردن بهتر است مگر که صداقتی در بین
باشد که تکلیف منتفی باشد و مجلس از ضیر خالی

در ذکر بعضی از آداب شرب چایی و قلیان

و چون قدمای حکما فصلی در آداب شرب حمز کذارده الحال بسبب
نهی ناموس الهی حرام و مجتنب از آن بطریق التزام نامید بجای آن
قدری از آداب شرب چاهی که حقیقتا در این زمان الزم از نادید
شرب خمر است نسبت بدان بیان کنیم اولاً خود را از اعتیاد
بچاهی و قلیان باز دارد که مضر با مورد بنا و خوشتنی یا عادت
بکند و غیر ترک نکند مگویید بسم لطایف الحیل ۲ و از اعتیاد کتف

تنباک احتراز بیشتر کند چه مانند تنباک اسلامبول جابر نکرد بشتر ...
هر چند مملکت خود را از مداخله غیر محفوظ دارند تا خود مملکت را
باندک زمانی ویران نمایند همین است عمل تنباک با بدن ۳ و
او تا من خود را در این باب مصروف دارد و با اقتضا کوشد ۴ و
اهتمام در نیکوئی تنباکو و چاهی نماید که ضرر او کمتر و نفع آن بیشتر
هر چند حسن و قبح تنباکو بلکه چاهی بعادت است ۵ و از چای مصنوع
و رنگین احتراز و اول لشوید پس از آنکه قوه بر آن کم کرده باشد و آب جوش
به چای بریزد و بعد از دم کردن چای قدری بماند نیز نباید زیاد بماند
۶ و نیز سر قلیان هر چه سفالی نوبه یکبر باشد بشرط لطافت و بو نه کرد
سر قلیان و همچنین سر آن با عندال بهتر است و سوراخ نی و میان نیز
میل آب وسیع و میل آب بلند و کوزه نامناسب و میان نیز با سر در
خود را باندازه و جفت باشد و پس از کوزه سفالی بلور بهتر از چیزهای
دیگر است ۷ و بهترین تنباکو تنباکوی شیراز پس از آن اطراف
کاشان و طون و طبس و حوالی سمنان و چغاده و جیق ابرتر
است و مناط کلی عادت است ۸ و شرط است که هر تنباکوی که
گرد و لای وی آب بریزند و گل از آن بگیرند و قدری که نباید تنباکو نسبت
نیز نباید بماند که فاسد شود و رطوبت در شیراز ی کمتر بکار برود
و تنباکوی اطراف سر قلیان قریب با عندال محکم و میان از است
و اطراف و میان آن مساوی و آتش را ریزه و سرخ و جدا کنند و

بگذارند و شرط است آب قلیان را پیاپی مبدل و سر و نیچه کوچک سر آنرا
سرد کنند و بشویند ۹ و تا ممکن است چاهای باصفا مانند باغات
و لب جوها را برای صرف چای اختیار کنند یا اقتضا فصل و بساط
سماور را مقابل اهل مجلس در کناری پهن کنند و پیاله در طرف اهل
مجلس و سماور را پهلوی آن نهند ۱۰ و در نظیف داشتن چای و قلیان
کوشش فراوان نمایند و پیاله را در هر استعمال بشویند و با دستمال پاک
مکر بعد از اتمام کار ۱۱ و از دود و بوی ذغال احتراز کلی فرمایند
و مادام که ذغال بو دارد وارد مجلس نکنند خصوصا در اطاقهای بسته
بی دودکش ۱۲ و چای و قلیان را هیچ وقت بناشتا صرف نکنند و صبح
کمتر و کمرنگ تر صرف کنند و از بالای غذا صرف کردن مضر است چه
هضم غذا را میبرد و ثقل آن میماند و قلیان روی غذا مصلح است
۱۳ و منتهی صرف چای و قلیان هنگام صبح سه فنجان و سه قلیان
و همچنین عصر و از زیاده احتراز کلی فرماید و خود را عادت ندهد
۱۴ و چای بی قند هر چند مقرون بقلت مؤنه است لکن مضر است
خصوصا صبحها را اجتناب کنند ۱۵ و آنکه چای زیاد و سرخ و پر
رنگی نجنبد فرماید و پیاله را قدری خالی بگیرد بنظافت اقرب است
۱۶ و از جمله آداب آنکه تکلیف اصحاب نکنند در صرف چای و هر کس را
در صرف چای بمیل خود گذارد ۱۷ و اصرار و ابرام در تکرار آن بیجا
نکنند و بقدر ضرورت اکتفا کنند و وقار خود را منفی نکنند ۱۸ و

صرف چای و قلیان را طول ندهند چندان تعجیل نیز نکنند مگر که خبر
بخواهند برخیزند یا بزرگی وارد شود یا مهمان بیاید و نیز هر حال
مجلس و اهل آنرا بنماید و از هشتهش کردن در صرف چای احتراز کنند

و نظر بحد از منا اکل و شرب تخلیه را واجب آمد

بنا بر قدری از آداب آن اول تخلیه در این مقامات را لازم و تأخیر را روا ندانند
هنگام اراده انسان ۱ با حضور قلب و آسوده که خواطر مشغول نباشد
و تأخیر باعث پریشانی و عدم حضور قلب است ۲ وقت مکتسب بیدار باشد
و تأخیر موجب کسالت و بطوء انتقال است بالجمله هر تعقلیکه صفای ذهن با
فراغ بدن در آن مطلوب تخلیه قبل از آن را لازم دانند ۳ وقت خواب
و تأخیر موجب گوارا نبودن و تأثیر نکردن و زیادی و سنگینی خواب
و دیدن خوابهای پریشان است ۴ هنگام باقتضا طبیعت غالبا
اقتضا طبیعت هنگام صبح و قبل از نهار و شام است و هنگامی است که
غذا دفع شده لهذا موجب اسهال دفع و گوارائی تخلیه است و تأخیر موجب
صداع و سوء خلق و سوء مزاج و قبض طبیعت و بخر دکارها است و نیز
بعد از صرف غذا نمیکند که موجب صعوبت دفع و منافع از تخلیه کامل
۵ قبل از جماع و تأخیر موجب عدم میل کلی و گوارا نبودن جماع است
۶ بعد از خروج منی و تعلل شاید موجب اعاده غسل و موثر بعضی از
امراض است ۷ قبل از رکوب و تعلل موجب پریشانی خواطر و پیشیمانی
و زحمت خود و مرکوب است و ثانیا از آداب در تخلیه ملحوظ دارد

بجا نه خلوت نرسند برای تخلیه بجهت بیمارکان تا از انظار مخفی باشد ۲
مکانی بلند یا بر آن اختیار کنند برای بول تا بر شح نکنند ۳ و از مکانها
شریف و محترم احتراز کرده بول و غایط نکنند ۴ در برابر جست سبو دار
نرنشینند که باعث تلاف و تضییع سوه است ۵ و از محل عابر
و منازل و مجامع ناس و هر جاییکه هنگام خلوت باشد احتراز کنند تا او را
لعن نکنند ۶ و از بول در آب و سوراخ جانوران و در گو بچو ایستد وقا
اجتناب کنند ۷ و در حمام نیز بول نکنند که موجب پریشانی است
۸ و هنگام تخلیه تخفیف لباس دهد و کمربند بگشاید تا گوارا باشد
۹ چیزهای محترم را همراه نبرد مانند کلام الله مجید و اسما الله
و اولیاء او ۱۰ و چیزهای نفیس مانند اشرفی و قران همراه نبرد مگر که
محفوظ باشد و از جهتی اینش یکی است ۱۱ در دخول بیت الخلاء اول
پای چپ نهد بعد پای راست بر عکس هنگام فراغ ۱۲ و پا را ساق و
سر را نیز بپوشاند بلکه مانند جملت دکان چیزی بر سر کشد ۱۳
از استقبال و استدبار اجتناب نماید مگر بی اختیار باشد ۱۴ آب
را در طرف راست نهد و استنجا با دست چپ نماید ۱۵ هنگام کشف
عورت بسم الله گوید تا از نظر کردن شیاطین محفوظ ماند ۱۶
پوشانیدن عورت زنان از زنان و مردان از مردان ستر کنند ۱۷
چه زن از زنانی که وطئی با ایشان باشد و بالعکس و با عدم ناظر محترم
ستر نمکنیم است ۱۷ ایستاده بول نکند بلکه نشسته ۱۸ تکیه

بپای چپ دهد و پای راست فراخ نهد ۱۹ و در بیت الخلا چیزی
مانند تنحنح برای بودن خود قرار دهد و از ناله کردن ... کنجکاو
عنبر باند که بعضف غایط کند احتراز نماید ۲۰ و از تکلم احتراز
نماید مگر یاد عبیر مأثوره و اذکار یا تکلم لازم شود ۲۱ و مسواک
هنگام تخلیه عورت عفونت دهان نشت ترک کنند ۲۲ و هنگام
تخلیه اکل و شرب نیز نکنند ۲۳ و مکث را طول ندهد که موجب
بواسیر است ۲۴ و تنحنح و استبرا از بول و استنجو شرعی لازم
داند تا بلل مشتبه برا و پاک باشد ۲۵ و در استنجا و تطهیر از
بول و غایط جد و جهد بلیغ نماید ۲۶ و وقت دخول بخواند
بِسْمِ اللهِ اَللّٰهُمَّ اَعُوذُ بِكَ مِنَ الْخَبِیثِ الْمُخْبِثِ الرِّجْسِ النَّجِسِ
الشَّیْطَانِ بعد بگوید الحمد لله الحافظ المؤدی و وقت اخراج غایط
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی اَطْعَمَنِیهِ طَیِّبًا فِی عَافِیَةٍ وَاَخْرَجَهُ خَبِیثًا فِی عَافِیَةٍ
بگوید و هنگام نظرش بغایط افتاد بگوید اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِی الْحَلَالَ
وَجَنِّبْنِی الْحَرَامَ و هنگام دیدن آب استنجا و توضیه او بگوید اَلْحَمْدُ
لِلّٰهِ الَّذِی جَعَلَ الْمَاءَ طَهُورًا وَلَمْ یَجْعَلْهُ نَجِسًا و هنگام استنجا
بگوید اَللّٰهُمَّ حَصِّنْ فَرْجِی وَاَعِفَّهُ وَاسْتُرْ عَوْرَتِی وَحَرِّمْنِی
عَلَی النَّارِ وَوَفِّقْنِی لِمَا یُقَرِّبُنِی مِنْكَ یَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ
بعد از آن برخواستن دست بشکم مالد و بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی اَمَاطَ
عَنِّی الْاَذَی وَهَنَّاَنِی طَعَامِی وَشَرَابِی وَعَافَانِی مِنَ الْبَلْوَی و دلو

بیرون رفتن بگوید الحمد لله الذی عرّفنی لذّته و ابقی فی جسدی
قوّته و اخرج عنّی اذاه یالها نعمة لا یقدر القادرون قدرها
٢٠ و در خبر است که خدا بنعم ملکی موکل فرموده که دست پس کردن
هر کس نهند در آن حال تا نظر عبرت بغایط خود نماید که نعمتهائی که
با این نعمت بدست آمده در عاقبت چه نوع شود و نیز عبرت گیرد که
حامل چه خباثت بوده

فصل دویم از مقاله ثانیه در وظایف لباس است

اول آنکه شکر نعمت ساتر العورة را بجای آورد که رفع قبح عورت بدو
و نیز پوشیدن لباس نموده چنانکه فرموده قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَةَ اللّٰهِ
الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ چه مراد از زینت پوشیدنست برای اینکه لباس و
٢ و مطلقا مراء و نمودن لباس را چه بنفع چه بد مذموم داند حضرت
امام حسین فرموده مَنْ لَبِسَ ثَوْبًا یَشْهَرُهُ کَسَاهُ اللّٰهُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ ثَوْبًا
مِنَ النَّارِ ٣ و حضرت امیر المؤمنین فرموده اِنَّ اللّٰهَ جَمِیلٌ یُحِبُّ
الْجَمَالَ وَ یُحِبُّ اَنْ یَرٰی اَثَرَ النِّعْمَةِ عَلٰی عَبْدِهِ از باب اظهار نعمة و ابرو
البته لباسهای نیکو بپوشد با ملاحظه مرتبه شان خود تا خدا برا خوش
آید و بندگان ذلیلش ندانند ٤ و بفضیه خبر لباس کل زمان
لباس اهله را کوش کرده لباس خود را بصورت لباس اهل آن زمان کند
٥ و بهتر آنکه لباس از پنبه باشد چرا که پنبه لباس پیغمبر و ائمه علیهم
بوده مکان نیز لباس پیغمبران و بد نزاهیه و پیغمبر پوشیده مکی

درضرورت ٦ و بفرموده وَثِیَابَکَ فَطَهِّرْ بجهت لباس را کوتاه بگیرد
که بنجاست آلوده نشود فرموده اند فما جاوز الکعبین ففی النار ٧ و
از لبس حریر و طلا بجانب کلی بدن مکروه و حرام و لباس حرام نیز بوام
خود مهیا سازند ٨ و در لباس اندک خود بجاوز نکند و از لباس
متکبرین و بجنس و عصبه متشبهین نیز احتراز فرماید ٩ و در لباسها
سفید کنند که شبیه نور است پس از آن زرد که قریب بنور پس از آن
سبز که شبیه اخلاط نور با ظلمت است و سرخ نیز و امثال اینها
نیز بد نیست و از سیاه اجتناب کنند که شبیه بظلمت است مکروه در عبا
و عمامه و چکمه چرا که رنگ و در بود نشو نیند ١٠ و جهد و سع بنظافت لباس
بورزد که وارد است دشمن را کور و غمزاده و رمیکند و از همگنان
صناوبان برتری بجوید ١١ و پیچیدن و بستن لباس موکد نظافت
است و لباس عبا و عمامه را خصوصا با تحت الحنک بالخصوص بستن
پیچیده شود نسبتا مطلوب است ترک نکند ١٢ و منو نیست لباس
متعددا داورا باشد هر یک مخصوص بمقامی اند و لباس غیر از بیرون
و سفری غیر از حضری باشد ١٣ و زنان از لباس مردان و بالعکس
اجتناب کنند و مؤمن از لباس کافر نیز دوری کند ١٤ و لباس
در ساعت خوش بپوشد بالخصوص از تیر در عقرب اجتناب کند
١٥ و هنگام پوشیدن لباس بسم الله گوید و برکت و توفیق
عبادت در او را از خدا جوید و بعد از پوشیدن نیز شکر خدا گوید

و در هر حال دعمه یا نوره ترک نکند ۱۶ و وقت پوشیدن بدو یمین
و ختم بشمال کند و در کندن بعکس و جامه مقدم بر زیر جامه پوشد
و زیر جامه نشسته پوشد تا نعم و هم اهت و درد خاصره محفوظ باشد
۱۷ و سبابه ممدوح است ختم یمین از نقره و نگین در بخفی و یاقوت
و عقیق و فیروزج و زمرد نماید و بعضی از آنها لسبابه مؤکد است
عقیق و فیروزج سالب فقر است ۱۸ و پیغمبر صلی الله علیه و آله
در باب عصیر فرموده تعصوا فانه من سنن اخوانی النبیین از سنت
پیغمبران است جای دیگر فرموده من بلغ اربعین و لم یحمل العصیر فقد عصی
الله در چهل سالگی عصا بدست گیرد

فصل چهارم از مقاله ثانیه در ذکر بعضی از آداب مسکن

اوّلا آنکه بلاد اوسط اقلیم چهارم اوفق باشد تا موجب تساوی اخلاق
گردد بالجمله در امکنه که هوای آن اقرب باعتدال است منزل سازد که موجب
اعتدال مزاج است ۲ و جایی اختیار کند که سلطان عادل و قاضی
منصف و طبیب حاذق و مسجد و بازار و حمام دایر و جمعیت اقرب باشد
و چون منشاء تمام عدالت سلطان است با فقدان العیاذ بالله با قدرت
هجرت بدیار دیگر را لازم داند ۳ و علیکم بالسواد الاعظم را محط
نظر سازد و از بلاد مخالفین مجانبت کلی فرماید ۴ و یمنعون الجار
ثم الدار همسایه مؤمن موصوف بصفات حسنه و اخلاق سنیه باید و
اهتمام فرماید ۵ و کوشش نماید که غیر از محارم واجب النفقه در آنجا

منزل نکنند و از تنهایی در خانه هر چند کلی فرماید و غیر از خود و زوجه
محرمی معروف در سکنای دیگر لازم داند ۶ و امکنه مبنی که غیر مشوق
را اختیار کند چه زمین را علیینی و سجینی است چنانکه در اخبار است
۷ و منافذ جانب زنان و موذیات اگر چه به بلند کردن دیوار است
مسدود کند ۸ و آب جاری یا راکد لا بچاه را در منزل خود نیز ترتیب
لازم داند ۹ و سقف از هشت ذرع بلندتر نکند که علامت دنیا و
مفاخرت و منزل شیاطین است مگر آنکه کبوترجای [illegible] الکرسی
نقش نماید ۱۰ و مساکن و معابر و وسیع و رفیع و معبر اندرون خانه
منزل نه معبر خارج باشد و منزل خلوت و جلوت اندرون و خارج
منزلگاه خود و عبید و قهوه خانه و بزرگان و زنان و اطفال و حیوانات
و نمازخانه و مطبخ و انبار و مبال و تابستانی و زمستانی هر یک را بقدر
ضرورت و امکان بجای خود قرار دهد مثلا انبار را جای محفوظ
و محکم سازد و منزل زنان و اطفال را در خلوت و مطبخ و مبال را جایی
خلوت تر و دورتر و جهة تابستانی بزرگ و شمال کبیر و جانب جنوبش مسدود
مگر از خط استوا بجانب جنوب باشد و زمستانی کوچکتر و محفوظ و در
خلاف شمال نیز مسدود و جانب مگر از خط بجانب جنوب باشد در هر صورت حلوا
خان مستغنی برای طاقهای شیشه لازم است و منزل شب را محفوظ و
روز را با صفا و روح هر یک را بجای خود قرار دهد و صفا و روح خانه
حاصل میشود باینکه خانه را وسیع و اطراف آنرا کوتاه و صحن را [illegible]

بر حیزه و اسیجار ولکن شبهی نزدیک بسبزه و برفراز آن باشد قرار
دهد ۱۱ و بنیانها را محکم و قوی کند و از اسراف و انواع کج
برپا ببرهیزد و در بناها قصد ریا نکند که تا هفتم طبقه طوق
از آتش فروزان شده بگردنش افتد و او را بر آتش اندازد و چیزی
او را نگاه ندارد مگر فعرانش مگر آنکه توبه کند ۱۲ و در تعمیر خانه
اهمال نکند و چنانچه خرابی در بنا شد بفروشد که فرموده اتقوا الله
والله لتسئلن حتی عن البقاع والبهائم ۱۳ و خانه را از کثافات
نجاسات که داخل است کلب و خنزیر پاک و پاکیزه کند ۱۴ و آب
جاروب کردن خانه و کشودن و آب جاروب کردن در خانه پیش
از آفتاب هر روز موجب گشادگی امور است ۱۵ و بیوت عنکبوت
را نیز زایل کند که موجب فقر است و کثافات در موضع مخفی نریزد
۱۶ و گوسفند و مرغ و کبوتر و کره بدارد و منزل هدهد کند للحفاظ
را شیاطین اذیت رسانند و موجب نزول رحمت است ۱۷ و در
شب در خانه را ببندد کلید را مستور دارد و قبل از خواب چراغ
افروزد و اسراف در چراغ ننماید ۱۸ و هنگام دخول بخانه
برای رفع فقر سوره حمد و توحید و وقت خروج برای کفایت مهمات
این دعا بخواند بسم الله حسبی الله توکلت علی الله اللهم
انی اسئلک خیر اموری کلها و اعوذ بک من خزی
الدنیا و عذاب الآخرة و ادعیه بسیار است هنگام دخول

و خروج بهر زبان هرچه بخواند خوب است

فصل پنجم از مقالهٔ ثانیه در بعضی از آداب خواب

بملاحظه

اولاً النوم اخ الموت چنان تدارک کند که اگر از خواب برنخیزد متحیر و متضرر
نباشد ۲ پس معامله بی خوف و عهد را اجرا نکرده مگر استحلال آن بفعل با
وصیت ذکر نموده حالیه تدارک کند ۳ و معاملات خود با مردم برابر
و کوه تنبیه نماید ۴ و تخلیه از بول و غایط چنانکه گذشت و تطهیر
از احداث صغیره و کبیره بغسل و وضو یا تیمم بنماید ۵ و نفض جسد
و کینه از کسی بدل دارد بدر کند ۶ و در بعضی زمان خواب رو خود
حرام داند مگر که اینها نیز بخوابند ۷ و چنانچه دیگران خوابیده باشند
با مواضعت کند تا دود برخیزند ۸ و چنانچه در دنیا مردم خواب بر
او غلبه نماید از خود دور کند و گرنه از مجلس غافلین شود ۹ و موافق
حدیث سه مرتبه بچشم خواند بسیار دارد ۱۰ و سیر اینقصد بیدار
آخر شب برای عبادت بخواند تا ثواب قائمین او را باشد هرچند
بیدار نشود ۱۱ و هنگام خوابیدن آیة الکرسی یا دو آیه از بقره
یا دو آیه آخر سورهٔ کهف را با هر سه را بخواند ۱۲ و ادعیه و آیات دیگر
نیز هست فوائد بسیار دارد مداومت کند ۱۳ و برخواستن را وظایف
است از کتب صحیح و طلب ضبط و معمول دارد ۱۴ و تعقیب معصیت
روز طایع از برخواستن شب مسنت ترک کند عجوانیت ملیه و خواند
این قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی انما الهکم اله واحد فمن کان

غایب

یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً ولا یشرک بعبادة ربه احداً ۲
دنیا برای بیدار شدن وقت مخصوص مجربست ۱۵ و دهن ظروف را
ببندد و چراغ و آتش را خاموش کند و در خانه تنها نخوابد ۱۶ و حتی
الامکان خود را و عیال خود را از غیر از محارم مستور دارد بپرده افکندن
و بنا ظر را مسدود کردن و چشم بند بستن ۱۷ و اگر بر بام بخوابد بقدر
سر شبر حجر باشد و گرنه نخوابد ۱۸ و بین طلوعین هنگام تقسیم ارزاق
است هرانیه نخوابد که موجب زرد شدن رنگ هم هست ۱۹ و روز کمتر
خواب کند و هنگام عصر موجب ضعف و حمق و اکثار آن موجب کسالت و
بطالت است ۲۰ و کمتر از مقدار معتاد نیز مضر است پس باید هر شخصی
بقدر میزان خواب خود بخوابد و میزان آن بحسب اوقات روز و سالست ۲۱
و بر رو نخوابد بلکه باید بدست چپ که موجب هضم غذا است یا بدست راست و
رو بقبله مانند مرده بر پشت مانند محتضر بخوابد اما بر پشت خوابیدن
معاصد خوب که هست و بریاد خدا بخوابد و بنام او برخیزد و در اواسط
شب که بیدار شود یاد خدای کند فواید دنیا و آخرت دارد ۲۲
هنگام بیدار شدن بگوید الحمد لله الذی احیانی بعد ما اماتنی
والیه النشور و اگر خواب بد ببیند پناه بخدا برد و سه دفعه آب دهن
بجانب چپ افکند و بجانب دیگر بغلطد و آیه انما النجوی را تا آخر
بخواند ۲۳ و خواب خود را نقل نکند مگر برای عالم بتعبیر و کسیکه خالی
از حسد و ظلم باشد و کسیکه ناصح و سلیم الصدر باشد و نخوابی که موجب

ابدانی تشخیص باشد نگوید

فصل ششم در تدبیر علاج امراض است و این پنج قسم است

اول تدبیر طبیعت چنان باشد که بکنه استعداد و فراست و باید که این
مریض را این عمل و اینده و اعلاج باشد دوم تدبیر طبیب مجرب چنان باشد
که بکثرت غرائب و ممارست مداوا الطبیعت و ادویه و امراض را بامنه
معالجه نماید سوم تدبیر طبیب عالم چنان باشد که بعلم طب آنکه پیشینیان
ضبط کرده و امزجه و طبیعت امراض و ادویه را بداند و از روی قواعد عمل
نماید بدون مداخله خود اما علاج بدون طریقه اول و دوم بخطا نزدیک
است پس باید مریض یکی از این سه تدبیر را بجوید و تضعیف طبیعت حتی
الامکان در دفع مرض خود کوشد و با عقیده علاج کردن بر که با دعا
چه فرموده اند الدعا ینفع فینکی حاصل آنکه بلطایف علاج مزاج را
تقویت کرده دفع مرض نماید و با عدم علم و ربط باین تدابیر ناچار
لابد است از رجوع بطبیبی که باین صفات موصوف باشد ۱ آنکه
از هر جهت خردمند و هوشمند باشد خاصه در فن طبابت حاذق و
سریع الانتقال و ماهر باشد ۲ و در تشخیص امراض و تعیین علاج
تامل بسیار نماید و نا مجرب و تردید رجوع باستشاره و استخاره نماید
۳ و صاحب تدبیر و فکر باشد و نظر در کتب حکما و اطبا بسیار نموده
باشد ۴ و تجربه حاصل کرده طبیعت ادویه و امراض بنکو واقف
باشد ۵ و آب و هوا و طبیعت هر شهری نکو شناسد و از احوال

نجوم و فلکیات نیز واقف باشد و از علم اختیارات نیز اطلاعی داشته
باشد ۶ و بفصول سال و اوقات و طبایع اصناف خلق مخبر ۷
و در شناختن ادویه و اغذیه و ساختن معاجین و حبوبات و گرفتن
جوهرهای آن و دهان و طریقه شربت و استعمال آنها ماهر باشد ۸ و متصف
بصفات حسنه و با عفت و خوش سیرت و خالی از کبر و حسد و خود
پسندی باشد ۹ و خوش صورت و با جامه‌های پاک و خوش‌بو و خوش
خو و با طلاقت و ذلاقت لسان باشد و خیرخواهی همیشه در کار داشته باشد
و مریض و بیمارداران او را قوی دل کند و سرایت نماید اضطرابات
امثال این صفت وی مشتمل خطر و فاید

فصل هفتم از مقاله اولی در تدبیر ارباب اجتماع است

بملاحظه شد که فضائل اجتماع با سیرت در مقاله اولی چنانکه باید
نامکمل هویدا کرده و بعضی را از ترتیبات آن در پیش اشاره نمودیم
پس به تکرار آن نپردازیم

فصل هشتم از مقاله ثانیه در تدبیر استماع و تکلم

اولاً بداند که زبان خلقتی عظیم و ابداعی بزرگ است چه هر عضوی از
اعضا را کاری داده‌اند خاص آن و زبان با اینکه عمل خاصی بخود
دارد مشترک در تمام امور و وظائف دیگر اعضا نیز کند بدین سبب
است که ثواب و عقاب بیش باده از سایر اعضا است انتظام امور
دنیا و هیچ چیز آخرت بسته بزبانست پس حکیم علی الاطلاق این خلقه

عجیب و صنعت غریب را برای کاری کرده که باید آن را بر آن داشت مثل
اعلان کلمه حق و سؤال و تعلیم و سلام و جواب آن و تسمیه و تحمید
در اول و آخر کارها و استثنا در اول امور و تسمیت عاطس و جواب آن
و ذکر و شکر الهی در همه حال و مناجات و سایر عبادات و نشر فضائل
و مناقب اهل بیت علیهم السلام و صلوات فرستادن بر ایشان و امر بمعروف و
نهی از منکر و شکر منعم و حفظ الغیب و نصیحت و قول معروف و اصلاح
مسلمین و نشر مسائل و امثال اینها و از امثال کذب و بهتان و غیبت
و نمامی و فحش و قسم و افسانه و دو زبانی و کلمات لایعنی و پرگویی و
خودستایی احتراز کند و در این گونه کلمات شرکت با غیر نیز نکند و
از استماع آن اجتناب ورزد و در کتاب مهیج الاشواق فضائل و رذائل
زبان را بالکثر ایراد کرده‌ام رجوع بآن کنند ۲ و در همه حال شنودن
وی افزون از گفتن باشد چرا که او را دو گوش داده‌اند اما یک زبان
و گوش آلت کمال و گفتن آلت اظهار و اکثار زبان موجب فضیحت بلکه مرتبه

از صدف پر در مکن همچون صدف هر گوش را
قفل گوهر ساز یاقوت زمرد پوش را
در جواب هر سوالی حاجت گفتار نیست
چشم بینا عذر میخواهد لب خاموش را

تا علم بمطلبی نداشته باشد نگوید اطراف سخن را درست نکرده ادا نکند

سعدیا مزن بی تامل بگفتار دم
نکو گو اگر دیر گویی چه غم

از غیر وی سوالی کنند مبادرت بجواب نکند ۵ و در حالیکه دیگری

الا چون [illegible] سؤالی از او نماید [illegible] پیش از آنکه [illegible] در جواب
۶ و اگر از دیگری سؤالی کنند عجله و شتاب در جواب نکند ۷ و جهد
بلیغ نماید تا جواب وی مطابق سؤال باشد ۸ و چنانچه احتیاج
به حکایت کردن از شخصی افتاد نیکو آنست اسم او را نبرد ۹ و سؤال
را دوباره نکند [illegible] چنانچه [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] ۱۰ و در محاوره انتحال [illegible]
[illegible] ۱۱ و حتی الامکان [illegible]
[illegible] و از الفاظ و الفاظ پیچیده
[illegible] کند ۱۳ و از [illegible]
[illegible] الازم داند ۱۴ و اگر [illegible]
[illegible] باشد [illegible] کو شد ۱۵
و [illegible] مطلب او نکوشد ۱۶
و تعجیل در انکار و ابطال قول نکند هرچند ظاهر الفساد باشد سعدی
چون غلط بشنوی [illegible] مکن گر نداند که خود غلط باشد ۱۷ و انکار
و ابطال قول بزرگان روا ندارد مگر به لطایف الحیل و قول سفها را
انکار نکند ۱۸ و از مخاطبه عوام و زنان و کودکان و دیوانگان و مستان
حتی الامکان دوری کند ۱۹ و در مقام بگوید و از غیر مقام گفتن احتراز
جوید که گفته‌اند ضرطه بمقام به از کلام بی مقام است سعدی

خاموشی بهتر که گفتن بی ادب بر کرسی نیله سقط باشد ۲۰ و مناسب مجلس
و اهل آن از ادای سخن از دست ندهد ۲۱ و با بزرگان کمتر سخن
گوید و هنگام سخن گفتن با ایشان سر در پیش افکند و با خضوع
سخن گوید ۲۲ و در مکالمه با بزرگان بعد از توجه بحق ابتدا بحمد و
ثنای ایشان نماید ۲۳ و سخن را بجا ایمپ ادا کند و تکرار سخن نکند
مگر با کمال الضرورة ۲۴ و هنگام تکلم از حرکت دادن اعضا اجتناب
نماید مگر اصل تکلم موجب اشارتی باشد ۲۵ و حوش گوید را پیشه
خود کند و از مزاح خارج از اعتدال احتراز کند ۲۶ و در هر جا
امثال و اشعار لطیفه و حکایات مناسبه در مقام بکار دارد ۲۷
و اگر انکار قولش کنند با تاکید گوید و با تاکید هم اگر قبول نشود ابرام
نکند ۲۸ و چنانچه ضرورت عود به گفتار مستمعان کند تا کفا
بکنایات نماید ۲۹ و هر چند در اختصار کلام کوشد بهتر است تا
بسبب تعداد نشوند کان ۳۰ و حتی الامکان سؤال نکند مگر از
علم عالم و از بزرگان اصیل و از والدین و رفیق محقق ۳۱ و چنانچه
متکلم باطل گوید تا صبر بعد از تمام کلام وی سخن گوید به وجهی که
موجب طعن او نشود ۳۲ و چنانچه مطلبی گوید که مطلع باشد اظهار
نکند مگر بعد از استدعا نماید ۳۳ و در بین سخن متکلم هیچ
گونه سخن نگوید چه با دیگری بلکه توجه با متکلم نماید خصوصا اگر از
بزرگان باشد ۳۴ و چنانچه خصم ابر حقوق [illegible] داده [illegible]

کند ۳۵ و مداخله در مکالمات دیگران نکند مگر که او را مشارکت
دهند ۳۶ و چنانچه دو نفر سخن گویند که از وی پوشیده دارند ابدا
استماع نکند خود را بکار دیگر مشغول دارد

فصل دهم در بعض آداب حرکت و سکون و جز آن

۱ قوله تعالی الذین یمشون علی الارض هونا که عبارت از حرکت مطابق خلقت
است ملاحظه کند ۲ و بحکم الانسان حریص علی ما منع بمجالست خلق
مراوده خود را عزیز کند ۳ و مراوده با عالم عادل و ملی با ذله و
اعیان ذی جود و ناصح و دود و محب واقعی نماید ۴ و چندان مراوده کند
که در انظار بیخوار نشود و گرانی بر طبایع ناس نکند ۵ و قبل از آفتاب
بیرون نرود مگر مستعد حمام و همچنین بعد از غروب بیرون نرود مگر برای
مسجد ۶ و هنگام شب بقصد احتیاج ملاحظه بصر همان از خانه بیرون
رود ۷ و هنگام بیرون شدن و دخول در خانه اهل خانه را
اعلام کند ۸ و از مرتبه اجتماع زنان نا جوان عبور ننماید
۹ و اگر زنان بر خود رو بپیش آیند ببرنا از عقب ایشان بخوبی که
در گذشتن از ایشان اهل جنس با ایشان نکند ۱۰ و تحویل از مکنه را در
ساعت خویش و در شب و روز جمعه کند ۱۱ و از سر جنبیدن حرکت
که علامت خفت عقل و بطوء حرکت که علامت نخوت است نیز
اجتناب کند ۱۲ و در ملا برهنه نکند مگر رو و دست و در خلوت
از زانو تا ناف خود پوشیده دارد ۱۳ و همواره با استقامت

که علامت

حرکت کند و سر و دست و کتف حرکت ندهد ۱۴ و غالبا بمجلسی رود
که همگنان خود زیاده تر در آنجا باشند ۱۵ و نظر افکنده براهی که
میرود و باطراف نگرد بجهتیکه موجب ظهور آثار حزن نشود و در
سواری کمال استقامت و خویشتن داری برد ۱۶ و در راه رفتن بطریق صلح
سواره کمال تواضع نسبت با همراهان و عابرین نماید ۱۷ و مطلقا
سبقت بر بزرگتر از خود نگیرد مگر بامر او باشد ۱۸ و از مواضع
تهمت اجتناب فرماید خصوصا خلوت کردن با اجنبیه را ۱۹
و داخل در خانه تاریک نشود و مکث در آنرا اجتناب فرماید ۲۰
و از مجالس لهو و لعب و بیکاری و بیکاره و دونان احتراز کلی نماید
۲۱ و خود را نزد هیچکس عزیز نماید و حرکات عزیزانه نکند
۲۲ و در مجالس بزرگان حاضر نشود مگر برای حاجتی و زیاد طول
ندهد ۲۳ و جای خود را در مجلس بشناسد نه فروتر بنشیند و نه بر
تر ۲۴ و چنانچه در صدر او جا نباشد هرگز و بر نشستن خویش اصرار
از بی ترتیبی و اضطراب مراجعت نماید سعدی گفته چه مردانه ...
بنا چار بناید چنین بالا نشستن بجا خویش بعض به بودی
که از سبب افتادن و گردن شکستن و اگر غفلة بر تر از مکان خود نشسته
باشد هنگام التفات بگردد و گرنه او را بگردانند ۲۵ و چنانچه
مهمان مجلس باشد در عمل جا آنچه بنماید بنشیند ... ۲۶
و در نشستن جمع بنشیند ... ۲۷ و همواره

ابنای با هم جلوس کنند در مجلس نباید حرکت نکند نباید برخیزد و نا
امن شد نکند ۲۸ و با چیزی از اعضای خود یا چیز دیگر بیهوده لعب
نکند ۲۹ و دست بدهان و دماغ خود نکند و از خاراندن بدن
اجتناب کند ۳۰ و خود را بدیگری بنا و بر دو سر بروی دست و زانو
نگذارد که اثر و مور شعر و کسالت است ۳۱ و از خمیازه کشیدن
انگشت شکستن و سخن کشیدن خلط بینی احتراز کند ۳۲ و آن اخلات
آب دهان و خلط سینه و دماغ بجنبیه فرماید مگر با عدم اطلاع دیگران
۳۳ و آب دهان و دماغ با دست و دامن و آستین و لباس خود یا دیگری
پاک نکند بلکه با دستمال مخصوص ۳۴ و همواره خوشروی و انبساط
پیشه خود فرماید ۳۵ و در خانه دیگری که وارد شود البته چشم خود
محفوظ کند ۳۶ و چون کسی چیزی بنویسد یا رقعه بخواند از نظر کردن بدان
احتراز کلی نماید ۳۷ و اگر بمجلسی وعده کرده اند کی دیر تر از وقت
وعده البته وارد و بمقتضی مجلس فکر زود تر برخیزد ۳۸ و اگر کسی
بر او وارد شود کمال اهتمام در احترام او کند و کسیکه وارد مجلس شود
فکر زیاده او شان او و تواضع برای بر کند ۳۹ و با هر کسی بنوع مخصوص
دلنوازی فرماید چنانکه گوید تا منزلت در و لوغ با خلد باشد ۴۰
و در آداب حرکت و سکون و آداب خواب و دیگر لوازم را ملحوظ دارد
و اگر بعض آداب بر خود دشوار باشد عشر شد اشد بد
عرفی مسلمانت بزمزم ستویند هندو بسوزانند نقل نصیب
جان با ... سرکش که بعد از ... عرفی

در بعض آداب تعزیه جناب سید الشهداء علیه السلام

و از جمله مواضعیکه دانستن آداب حرکت و سکون و تکلم و استماع و
سایر آداب لازم مجالس تعزیه جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداست
که در این زمان رایج تر بین مجالس و دائر ترین محافل است چه بهتر و سالم
بحالت بوده و ساقط خیر است لا اثر بعد عین هیچ لازمه شکر
بذل کرم ابی عبد الله الحسین نمی‌بیند مگر آنکه معاینه فضا حاجات
عظیمه خود را در این درخانه مشاهده نموده کدام خانواده است که اقامه
این عزاداری شد و از حوادث روزگار محفوظ و بر کنار نگشت یک نفر
از قوم چنانکه نوکشته بجان نزد مگر که طائفه و قومش بزوال شده
پسر زال شکسته بال که با بشارت دولت از نهال خود را بنزاع تمام
شد نقد چه فلک بیچاره کان عوض کربجنه مضاف خود بدان درگاه
شاهنشاه جهان کشته کَمَثَلِ حَبَّةٍ اَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِی كُلِّ سُنْبُلَةٍ
مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ چکند بی بهره کسیکه بهره
اش از دیدار این نور کور و از قبول این فیض عظیم بر کنار و محجوب است
شعر یا مدعی مگو تبدل اسرار عشق و مستی تا بی‌خبر بمیرد در عین خود
پرستی قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ شعر
همه جمال تو بینم چو چشم باز کنم همه شراب تو نوشم چو لب فراز کنم
هزار گونه بلنگم بهر رهم که برند رهی که آن بسوی تست نزل ناز کنم
بالجمله در این باب و معنی مرسوم در محضر تعزیه برای این است

بلکه امم سابقه کشوده نشده صد چندانکه بمرور دهور و تکثر این اسباب
در اعوام و شهور بلکه ازمنه یادان در هر سنه و صد اخلاف اغبیا و بیکارانکار
نزدیک بآن رسیده اساسش منهدم و بنیانش منطمس کردد ما
در این زمان کار منبر عمل مصایب پهلوانان و با قصه حسین کرد خواندن
همعنان کشته چه زینان تغلب بکید بکرود دروغ و حکایت اجلاف و رقص
کردن و حرکات سفها و هتک احترام و جسارتها نسبت بامام علیه السلام و
اهل بیت آنحضرت و بعض سؤالیه اکر اهل کوفه و شام ستم کردند بعضی
از این بیحیاها اجلاف و بدعتهای بی انصاف نسبت بخدا اناهم ازاینها
بیزار و اینها از ساحت قرب آن بزرگوار بر کنارند نه اینکه این سرور
سبرهٔ پیغمبر و عزیز خالق اکبر و نور دیدهٔ علی مرتضی و سرور سینهٔ
فاطمهٔ زهرا و علیا مخدره زینب بعد از فاطمه بر تمامی زنان عالی نسب
برتری داشت با این مراتب و این احترام کار اینبزرگوار بمقابل لشکر شقاوت اثر
امد و بعد از بیان حسب و نسب و مراتب فضیلت و شرف خود برای برائت
ذمه خود فرمود آیا حلالی حرام کرده ام یا حرامی حلال نموده ام یا بدعتی
در دین پیغمبر گذاشته ام عرض کردند نه فرمود فبم تستحلون دمی
یعنی با این مراتب فضل و شرف که مراست چنانچه حرامی را حلال کرده بودم
قتال با من که ابدا نداشت حال کجا است چنین کسی با متابعت و تولی
با چنین بزرگواری و حال آنکه این جماعت ادعای متابعت و خلوص و محبت و تعلق
با این بزرگوار بیشتر و بیش با بلکه تعبیر و شیونات ایشان برکت

مختصر است و باید چشم شفاعت داشته باشد پس اول باید بقدر کفایت
تحصیل علم کند تا اقوال صحیح را از سقیم و صدق را از کذب تمیز دهد انشاء الله تعالی
۲ و ان اقوال کاذبه نسبت باخبار معتبره بر داخته و خود را از دنیا کنار
ندهد و در حفظ و ترتیب اخبار و آثار جد بلیغ نماید و الی تغافل نورزد
۳ در یک منبر تا ایشان نشائد و ترتیب صفحات دهد مطلوب تر
است تا از یکسر شنیدن سخن گفتن چه تفنن موجب اقبال قلوب بهر موضوع
مرغوب و هرکسی بمقتضای میل خود بهره برد مگر که منبری واو را ممکن نباشد
۴ و آداب حرکت و سکون و استماع و تکلم و اکل و شرب و لباس و تنظیف
و امثال آنکه بعود شده و بعود شود با کمال اهتمام ملاحظه نماید چه معاشرت
این طایفه با مهتران و همچنین با کهتران بسیار است موعظه با این آداب
این طایفه عزیز الوجود ۵ بمقتضی فصل و ایام اظهار حزن و سرور
نماید ۶ و از هر چیز که با آن بزرگواران نسبت و تعلقی دارد احترام
نماید چه از منبرها و طوقها چه رسد بعلما که رب النوع ایشانند ۷
چنانچه خود نیز با صفل از خرج مالک باشد سهم آنان بمصرف تعزیه اختصاص
رساند ۸ و تکبر و نخوت را از خود دور کند و مغرور نشود که این صفت
با این طایفه نزدیکست بدانکه استماع مستمعین نیز برای حضور ...
در خود او ۹ و حسد با همکنان نورزد خصوصا با استادان حرمت
نکاه دارد ۱۰ و با کمال ادب و خضوع و طهارت بر منبر براید بلکه خود را از
نجاسات باطنیه و ظاهریه طاهر دارد و الاولی منبر کوید که منبر جای پاک

[illegible] ۱۱ و از طول دادن [illegible] که موجب ملال [illegible] گردد و همچنین
اختصاری که [illegible] باشد احتراز نماید بلکه اقتضای مقتضای
مجلس نماید ۱۲ و اگر [illegible] بین علما باشد [illegible] کفش [illegible] با عوام
با قدر فهم و ادراک ایشان سخن کند و در ادای کلام ملاحظه مراتب خواص و عوام
نماید چنانچه فرموده اند کلم الناس علی قدر عقولهم ۱۳ و در اول مجلس
[illegible] استعداد مستمعین [illegible] بودن اخص مهم مطلب
سابق را گوید [illegible] مطلوب است مگر آنکه مجلس [illegible] از استعداد باشد در
[illegible] مناسبت با کلام سابق [illegible] باشد ۱۴ و چنانچه [illegible]
مجلس [illegible] مستمعین کسل [illegible] که در طلب اقبال قلوب [illegible] و مطلوب
[illegible] با علم [illegible] اهل مجلس ها امکان [illegible] جذب قلوب
نماید و با عدم [illegible] ابرام نکنند ۱۵ و اهتمام در اظهار حزن و اندوه
[illegible] نماید که در [illegible] ۱۶ و [illegible] که صبر زند
[illegible] شود [illegible] اظهار اضطراب و صبر [illegible] شود ۱۷ و اگر
[illegible] باشد چندان [illegible] نکنند بلکه [illegible] در
[illegible] در مقام [illegible] بخوانند ۱۸ و التماس [illegible]
[illegible] اصل [illegible] گرفتار [illegible]
علیه السلام [illegible] زنان [illegible]
[illegible] کرم [illegible] شود و [illegible] کند حال
[illegible] حرکتی کند [illegible] ظاهر [illegible]

انصاحب [illegible] صاحبان بصیرت
[illegible] مجلس [illegible] حقیقت [illegible] میکنند [illegible]
[illegible] دروغ گوید [illegible] ضعیفه لازم شود
[illegible] ذکر کنند [illegible] بگوید شاید چنین باشد یا
بعضی نوشته اند یا در فلان کتاب چنین نوشته اگر این مطلب هم [illegible]
باشد [illegible] نماید خود را اهل [illegible] و امثال اینها را از اول [illegible]
[illegible] نکنند و بعد از آن هم [illegible] نکنند و [illegible]
[illegible] طوری گوید [illegible] عمل خود نماید تا
منافی آن باشد [illegible] کنند [illegible] کند که [illegible]
جمع و [illegible] تابستان [illegible] زمستان گرم باشد ۲ و وقتی باشد [illegible]
[illegible] فارغ البال [illegible] باشند [illegible]
[illegible] وقت دیگر [illegible]
[illegible] تابستان ۳ و [illegible] الاستطاعة
در [illegible] نکنند [illegible] و از جمله مصارف
چاهی و قلیان [illegible] تحصیل فرمایند [illegible] فراوان مصروف دارد
۴ و [illegible] خدمت کنند [illegible] خلوص در این درگاه [illegible]
۵ و چای و قلیان بردن در مجلس [illegible] نکنند
۶ و [illegible] که در بین خواندن [illegible] چای یا قلیان [illegible]
[illegible] اگر [illegible] حواس [illegible]

و دیگرانرا نیز از جمعیت پرهیزند مدح و ثنا در منبر خواندن ۷ و هرگاه
از اهل منبر کسی در مسند کاردان بر و مند بنی از او افضل اند دعا خواهند
۸ و انحطاط اعتدال درجه ذاکرین بجا و نکنند که موجب ضیق طبایع
نشود ۹ و از مستمعین سخن بیهوده و اجابه نکنند بلکه بالفاظ کافیه اکتفا کنند
مگر قصد اطعام باشد نقد مرسوم ابرام کنند ۱۰ و با واعظین کمال
شرمندگی نماید و هر یکرا بقدر شان ملاطفت کند بمجلسیکه موجب انحلال
مجلس نشود ۱۱ و خدام و راثین را بقدر خدمت شان و استطاعت
خود احسان کند اما مستمع باید اوّل وقت با خلوص قصد و تخلیه
و تطهیر حاضر مجلس شود ۲ و حواس خود را بجای دیگر مشغول ندارد
و در مجلس توجه بمنبر نماید التفات بیمین و یسار نکند ۳ و از مکالمه
با جلسا احتراز بلکه متکلم را منع فرماید بنحویکه موجب فتنه نشود الا آنکه
راثی بر منبر نباشد ۴ و از نزد و اجتناب و چنانچه جهت داعی بر نزد
شود تأمّل فرماید تا هنگامیکه راثی از منبر فرود آید ۵ حتی الامکان
با توجه بمنبر ادب از جلسا بنی نگاه دارد و کرسی تر جمع با منبر اولی الادب
داشتن از اهل مجلس ۶ و اگر حالت گریه نداشته باشد از مجلس
نشود مگر آنکه خود را شبیه بعزاداران کند خلاصه اینکه هر کسرا بقدر
امکان لازم است تمسّک باین عروه وثقی و هر قدر حرکات و ادای هر نوع
از غیر تحصیل مقصود وزنی است باید ترک کردن اند دیگران
و اعظان انبر نمایند که گویا مجلس خوشتر امعر که در ودتن مبتلا

کمال اهتمام ایشان آنست که سخنان خود را مطابق خیالات و طبیعت خود
و مردم گویند لهذا طریق جعل اکاذیب سخنان باطل و ترتیب کلمات
ناصواب پویند و حکایات بی فائده نامطابق تمر بر بازند بلکه اگر
سخنانش منجر شود بغیبت یا اذیت مؤمنی هیچ مضایقه نکنند و لابد
طبیعت مردمان که کدورات عصیان ایشانرا منکوس کرده و طریقه
شانرا معکوس ساخته بیشتر میل نمایند و اظهار شادی کنند خنده
هی زنند هانا پیغمبر خدا برین حالت میگریند واعظ از خدا بیخبر دین
پیغمبر را تغییر داده و منبر که جای موعظه است محل اضلال مردم مقرّر
داشته و برای خواندن مردم است بجهاد ران دستگاه شیطانرا
ترویج بلکه دین خدا را بازیچه انگاشته اگر نادری بصیرت هنگر در هر کدام
حضرات از هوا پرستی و پیروی طبیعتشان بیشتر در عمل منبر بیشتر است
هر کدام از خدا بیخبر بود درین فن مشتهر تر اگر از ذهب اعتنای دنیا
بیان نماید برای آنستکه دیگران دست بر دارند و برای وی جمع آورند
اگر از مراتب فضیلت و شرافت علم و علما گوید جز طریق احترام خود و ذلت
دیگران نجوید و چنانچه مذمت محبت دنیا بسی کند جز آنکه امر مردم را
برای خود بچیزی دیگر نخواهد جهت طمع دنیوی خود هر لحظه نفرین انگیخته
و کلمات خدا و رسول را بار طبیعت و ابن خود امیختن از دو بطول سخنان کمالات
خود اظهار داشته و عصا و ردای خز و ثیابرا اسباب افتخار بینداشته
منبر را وسیله خود نمائی نموده با ان از دکان خود کرده سعی نکند جام شا

نکته

یا صحیح کاذب بنوازان و عنوان نامه شان خود ستایی و مثالب دیگران بود
در ستایش خود نیز از دوستی درهم و دینار و اظهار محاسن که کمند برای صید
قلوب انگار دانسته باصلاح محاسن ظاهری اکتفا نکرده گاه گاهی صفای
باطن اظهار کنند و دعوی تخلق اخیار نمایند کلمات او زبانست که از اعضای وچون منشأ
ظاهر است مهبط آن نیز گوش است که عضوی ظاهر است و اگر از قلب باشد
لا محاله بجان دل رسد ان العالم اذا لم یعمل بعلمه زلت موعظته عن القلوب
کما یزل المطر عن الصفا **بیت** خود نا گرفته پند مده پند دیگران پیکان
بتیر جا کند انگاه بر نشان عجب است از مردم عوام بل اضل از انعام که
ایشان را واعظ نام مینهند و مبلغی گزاف بایشان میدهند تا بر منبر برامده لاف زنند
تر ایشانند که از مؤاخذه خطاب عز من قائل لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ غافل
و از عتاب حضرت امیر اَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ اَنْفُسَكُمْ لاهل اند و شنیدم
با خدای که بعضی از ملاها دیدار کرده ام که اگر هزار پند هم بانند زخواند
هیچ سودی نبخشاید پس کجا استعداد پند دادن ایشان پدید آید بخفته
را خفته کی کند بیدار پس ایشان علاوه بر ملاحظه آدابی که گذشت اولا
خود بمعلومات خود عمل نماید پس از آن بدیگران اموزد و غرضش جز
طلب قلوب بسوی خدا نباشد و اغراض دنیوی را از خود دور کند ۳
و ابتدا بمطالب و درود بر حضرت رسالت پناهی والا طهار او نماید ۴ و
بموجب اُدْعُ اِلٰی سَبِیْلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ بنرمی و حسن قول موعظه سبیل
فرماید ۵ و وعظ خود را بیشارت و تذکیر و امثال و حکایات مناسب

و گاهی مضحکات مستحسنه و بذکر مصائب ائمه علیهم السلام خصوصا جناب سید
سید الشهدا علیه السلام آمیخته دارد ۶ و از هر طرف سخن گوید تا تمام
نفوس بهره یابند و موجب تحیرت طباع نشود ۷ و هر مطلبی که ادا میکند
اثبات آن را بآیات و اخبار نماید و **مستمعین** نیز علاوه بر ملاحظه
آنچه گذشت از مذهب و اعتقادات واعظ مطلع شود اگر فاسد است اهل
منبرش ندانند و اگر اهل منبر خطائی کنند یا سهوی نماید مستمعین
چشم پوشند و اگر گفتار رشتی مطابق رفتارش نیابند نیز اغماض کرده از هر
پند گیرند و در اصلاح کار خود کوشند در این مقام از این افزون نتوان

این رساله بیش برنتابد اللهم اجعلنا من اهل السداد والرشاد

فصل دهم از مقاله ثانیه در ذکر بعضی از آداب تنظیف گوید

بدانکه موجب چرک و شپش اجزای صغار بدنست که از مسامات بدن با فضول هضم
غذایی بیرون آید و غبار نیز بر بدن نشسته چنانچه تابستان عرق
بیشتر و هم بجهت حرارت هوا مسامات گشاده خروج اجزای صغار بیشتر
پس چرک زیادتر است اما چون ماکولات که ماکولات غالبا است غالبا صغیر
شود موجب خروج عرق نیست و مصاحبت عرق چرک فرو نشسته میشود
و در زمستان بجهت بستن مسامات از سرما و قلت غذا چرک کمتر است
و ماکولات هم اضعف آن غالبا لذا چرک فرو نشسته نمیشود و بر بدن
منجمد میگردد و بتأثیر حرارت غریزیه بر بدن چرک نفخ بر میدارد و بجای
بدن از آن اکتساب قوای حیوانیه کرده قمل میگردد تا بینند که دنیا ...

چون زیاد بر بدن نشسته باشد شپش و لباس هم با لباس‌های بدن چرکین گردد و هم بسیاری
غبارها و دردها خصوصاً از دهنیات باشد و هم ترشح ماکولات
و مشروبات چرک و نقطه‌ها بر لباس بریزد باید معمول باشد از بنای
احتراز فرماید ۱ ازاله کثافات مانند چرک و شپش بکیسه زدن و شرط
است در کیسه زدن مثل بودن بدن و نرمی کیسه سخت و نیاید
کشیدن و پس از دو سه کشیدن کیسه را بکشد و همچنین جای بلند کند
بهمین ترتیب چرک در بدن بلند شود و در دفعه بعد تماماً کیسه را در
اول ببدن بچسباند و بلند نماید بکشد که چرکهای برخواسته از بدن
نبشته شود و برود بر وی فتیله را نبندانند تا با عاشق دیگر
چرکها فتیله شود و بسیله و خطمی و شانه زدن و روغن بنفشه مالیدن
دنبیق و صابون و بیچوه و اشنان و امثال اینها نماید ۲ و ازاله
آنچه در سوراخهای گوش و زاویه‌های چشم و لب و خلال دندانها است
بخلال و دست و دستمال و مسواک و مضمضه نماید و ثعلبیه که موی را
بشانه و بلندی ناخن بگیرند و همچنین چرک زیر ناخن را پاک کند
و چون بدن تراید لاکه و شارب را بگیرند و موی سر مردم را تراشید
باشانه و موی داخل دماغ بکنند و مقراض کردن و اصلاح طول ریش
و گرفتن زاید از یک قبضه از مقراض و عرض آن بکنند و تراشیدن
و موی زیر بغل و سینه و پشت و عانه و پاها تراشیدن یا نوره نمودن و
تنظیف کنند و نوره اسهل است ۳ و موی سر مردم را تراشیدن برای

گذاردن اما تراشیدن بعضی و وانهادن بعضی مکروه و حرام و تراشیدن
سر و چرک گرفتن آن موجب نکویی صحت و فکر است ۵ و هنگام سر تراشیدن
روی بقبله نشیند و ابتدا از پیش سر کند و موی سر را دفن نماید و
وقت سر تراشیدن بگوید بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله اللهم
اعطنی بکل شعرة نوراً یوم القیمة و بعد از فراغ بگوید اللهم زینی
بالتقوی و جنبنی الردی یا مغیث ۶ و هنگام نوره صلوات بر
سلیمان فرستد چه با … طرز نوره الهام شده برای او … علیها
… و دعا ماثوره بخوانند و در حال نشیند که برص است (تشویش …)
و دو یوم چهارشنبه نوره نکند و جمعه طیب است و موضع از آن چه نکند
زخم نکرده و پس از آن حنا مالکند امان است از جذام و برص و کلف و …
بدنواحنا … و حنا … ناخن را حنا گذاردن زینت است ۷ و موی
زائد حشفه مرد را ازاله کردن و ختنه واجب است … برای الله
۸ و بمضمون احفوا الشوارب و اعفوا اللحی یا اعفوا عن اللحی و لا تشبهوا
بالیهود ریش را بگذارید و شارب را بچینید خود را شبیه یهود نکنید و
هنگام شارب چیدن بگوید بسم الله و بالله و علی سنة محمد و آل محمد صلی
الله علیه و علیهم و ریش را آنچه از زیر زنخ زیاده از یک قبضه است ببرند مکرر که
طول لحیه موجب سبکی … و هیبت روی … ۹ و در روز
جمعه ناخن بگیرد … و از انگشت کوچک دست چپ ابتدا نکرده … ۱۰ و …
بوی خوش استعمال … موجب … رزق … است …

با بوی خوش بهتر است از هشتاد نماز بغیر آن ۱۱ و در پاک کردن بدن و لباس
از نجاسات شان بغسل و تطهیر و از احداث کبیره و صغیره بوضو و غسل
رجوع برسایل ائمه و کتب فقهیه و علمای فقه نماید و نیکو مواظبت فرماید ۱۲
و حمام رفتن که عمده اسباب تنظیف است هر روز مورث لاغری و سل و کم
شحم کلیه و بدن است و ناشتا رفتن و در حال امتلا معده و مراست بلکه باید که
چیزی تناول کند که فرو نشاند صفرا و حرارت را و از آداب حمام آنکه هنگام
کندن لباس گوید اللّهم انزع عنی ربقة النفاق و ثبتنی علی الایمان
و در رفتن باول حمام گوید اللّهم انی اعوذ بک من شر نفسی و استعیذ بک من
اذاها و در صحن حمام اللّهم اذهب عنی الرجس النجس و طهر جسدی و قلبی
و در خزانه گرم بگوید نعوذ بالله من النار و نسئله الجنة و هنگام پوشیدن
لباس اللّهم البسنی التقوی و جنبنی الردی گوید و چهار زانو بکم
ننشیند که [illegible] مثانه کند و آب سرد خوردن و بر [illegible] ریختن مفسد
معده و مضعف بدن است و هنگام بیرون آمدن آب سرد بر قدمها
ریختن دردها را از اعضا میکشد و در حمام بر پشت و پهلو خوابیدن
مورث [illegible] اند و حنا کردن [illegible] و تکیه زدن [illegible] کلیه
میگدازد و پس از گرم شدن مضمضه کردن با آب حار درد دندان
برطرف کند و پاک کردن پا با [illegible] موجب [illegible] و شستن سر
با خطمی برطرف کند فقر را و موجب رزق است و امان از صداع و با
سدر جالب رزق و سالب هم و وسوسه شیطان تا هفتاد روز است

و ریش را خضاب باید با رنگ سیاه و گرنه سرخ و الا زرد و مسواک کردن
در حمام موجب آفت دندان و شانه زدن آفت مو و [illegible] بلند [illegible] باید
طرف کند آب [illegible] هیکل نشستن درهم کشیدن رو و برطرف کردن
عیب را و از متعلقات این باب تهنیت با کسانیکه از حمام بیرون آمده
باشند کند و گوید بهر زبان باشد و آن شخص نیز جواب گوید ۱۳ و از
آداب تنظیف روغن مالیدن و شانه زدن بر سر را هفته یکمرتبه
باید و هر روز [illegible] ممدوح نیست و شانه زدن بر ریش بعد از هر نماز
باید پیش از آن نشسته هفتاد مرتبه از زیر بالا و بخواند انا انزلناه را و
مستحب است هفت مرتبه از طرف زیر خواند والعادیات و گرفتن شانه بدست راست
۱۴ و از جمله گرفتن و ازاله نمودن موی زیر بغل و عانه هر هفته یکدفعه
و هر چه بگذرد کراهت دارد و شدید میشود کراهت آن ۱۵ و از جمله
وظایف نظافت مسواک کردن بچوب اراک یا هر چوب نرمی بلکه با انگشت
که مورث خوش بوی دهان و زوال چرک دندان و دفع رطوبات و [illegible]
حافظه و سختی گوشت دندان پس هنگام سحر و وضو و نماز و بدبوی دهان
و بعد از خواب مسواک نماید تا [illegible] و مضمضه و استنشاق [illegible]
[illegible] بنماید ۱۶ و در تنظیف لباس و تبدیل و گرفتن [illegible] با [illegible]
و صابون و تخفیف آن [illegible] و احتراز از دود و غبار و رسیدن ماکول
و مشروب بلباس و احتراز از عرق بدن نیز اهتمام فرماید ۱۷ و در تنظیف
خانه بجاروب و شستن و گذاشتن جای هر چیز در محل خود و [illegible]

و پیچیدن و چیدن و کتابت در موضع خود قرار داده است

فصل ثانی از باب ثامن از مقاله ثالثه در ذکر آداب مسافرت

بدانکه اسفار بسفرکنندگان فرموده‌اند السفر قطعة من السقر هرچند موجب جدائی
از اوطان و مفارقت دوستان و تحمل جور و بد نفسان و تابستان و اختلال
بال و ناخوشی احوال و تفرق اسباب و عسرت و انقلاب و خستگی و تشنگی
و گرسنگی و طی اعالی و اقاعی و مصاحبت اجانب و ناسی و نقصان عبادات
و ترک عادات است اما چون تا یکی مسافرت بیابان جهالت ننموده نصیبه
علم و کمال حاصل نکردی و حصول هر کمالی را مسافرتها از غربت نقصان آن
لازمست چنانچه امیر علیه السلام سفر فرماید تغرب عن الاوطان فی طلب العلی
وسافر ففی الاسفار خمس فوائد تفرج هم واکتساب معیشة وعلم وآداب
وصحبة ماجد فان قیل فی الاسفار ذل ومحنة وقطع الفیافی وارتکاب
الشدائد فموت الفتی خیر له من حیاته بدار هوان بین واش وحاسد
پس اگر ببصیرت مسافرت کند بسی عجائب ببیند و غرائب مشاهده نماید و بسیار
اخلاق حسنه کسب کرده و تجربات گیرد نشاید رده علاوه براینکه برای
بعضی امراض مفید و جهت دفع ناملائمات وطن و محن و دارای فواید
مذکوره در اشعار حضرت کرار است و چون قصد مسافرت کرد او را
لازم که بعضی آداب بین خود و خداوند و حقوق دوستان و همراهان
و مکاری و مرکب را ملاحظه نماید و اینها از آنچه منزل سفر آموخته‌اند
رعایت نگاه دارد که اگر مراجعت نکند او داغی بدل باشد و نقص در محاسبات

خود باید مدیر نماید و در محاسبات حتی الامکان مساهله نکند و بعد از توکل
بر خدا و دعا این امور را ملاحظه نماید ١ نفقه برای صاحبان نفقه خود قدری
زیاده از زمان مسافرت خود معین کند ٢ و دفاین و کفالات امورات را
در ودایع با خداوند بدهد و در ودایع با امینی گذارد ٣ و با تمام دوستان
و احبا نیکو وداع کند ٤ و وصایای خود بطریق شرع و ملاحظه انصاف
نماید ٥ و حدیث الرفیق ثم الطریق و ملعون مسافر وحده را التزام
کند ٦ و با امثال و با نظراء و بهتران از خود رفاقت کند نه با اراذل و خادم
و خدمه سلاطین و شاعر و ساحر و کاهن و منجم که افلاک را مؤثر دانند و جوان
جلاد و سلک که تماماً منهی عنها است ٧ توشه و لوازم مسافرت را با ملاحظه
اختصار نیکو تدارک کند مگر در زیارت حضرت ابی عبدالله الحسین از یزد
٨ و از ایام هفته شنبه و سه شنبه و پنجشنبه و شب جمعه بعد جمعه مسافرت
نیکو است ٩ و از ایام ماه اول و دوم و ششم و هفتم و نهم ١٠ و از بعضی
و تاثیرات افلاک موافق تقویم خصوصاً قمر در عقرب را ملاحظه کند ١١
و اگر در غیر این اوقات ناچار شود دفع شر مسافرت را بصدقه و قرائت آیة الکرسی
و اعتصام باهل بیت علیهم السلام نماید ١٢ و مکاری با ایمان و متقی باشد
و با او مکر نکند و محمول خود با او ظاهر نماید ١٣ و کرایه را با وی قطع و فصل
کرده نوشته و شاهد بگیرد و چیزی از آداب بین خود و مکاری را در دل مجمل
نگذارد ١٤ و در راه با او احسان نماید با قدرت در هر منزل او را اطعام و احسان
کند ١٥ و خود را در نظر او با سطوت و با هیبت و ... برای

نماید ۱۵ و قطع امید کلی از خود نکند بلکه فقط در کرایه وقت قرار دهد
بلکه تا اخر کار چیزی از کرایه و بار از خود نگاه دارد ۱۷ و هنگام مسافرت
همچنین در تمام حالات سفر ادعیه و صلوات ثبت است از کتب مطبوعه ضبط
معمول دارد ۱۸ و هنگام خروج مضطرف و خیرات برای حفظ مسافر و بازنها
مجربست ۱۹ عمامه سفید بر سر و انگشتری از عقیق و عصای از چوب بادام تلخ و کل امرا
و سلاح دا بنده و سایر والات چنانکه در کتب ادعیه و کتابهائی که از آن بیشتر دارد همچو خود نماید ۲۰ و رفقای سفر برای کثرت تا رتیبی احتیاط
کنند ناصح و مشفق و خلیق و کافی در تمام مصالح پیروی کنند تا نفسانی نکنند
۲۱ و در حواسته او نیز از انداز بقی عمرو و بیشتر بعضی حواست با میل دیگران
بیا سازند ۲۲ و خدمات را نیز پیشه نمایند هر کدام به نحو هر کاری هستند
کوتاهی نکنند ۲۳ و اعانت یکدیگر از بدن و مال بنمایند و مواسات کنند
و از انجمن عزلت نکرینند ۲۴ و هنگام مرض مسافر را تجدید کنند و در نداوی
وی تکاهل نکنند و کمتر از سه روز توقف در موضعی برای معالجه مریض سزاوار
است ۲۵ در حفظ نفس خویش و رفقا با کل ماکولات مناسبه عراق
و حفظ اموال و مراکب کوشش فراوان فرماید ۲۶ و مراعات پیادگان
و ضعفا و درماندگان را نیز بکنند تا ممکنه منجر تعقب افتادن با
منادی دیگر نشود ۲۷ و هیچ علی حدّ دستگیری ضعفا بدون شود
رفقا نکند ۲۸ و مرکب خود را مراعات کند از حیثیت سنگینی بار و سرعت
رفتار ۲۹ و با امکان قدری پیاده رود و مرکب را حالی بر دو راکب فاید

بخشد ۳۰ و مواظبت نماید از پا و دست و سر و ته و رعیت برساند ۳۱ بلا
که خواب کردن لیعیر مرسوم سوار شدن و نشستن مرکب را آزار رساند
۳۲ واگر محلی بر مرکبی زنند مراعات وی لازم نزداند مانند سبک کردن
باران و تکیه ندن راکب بطرف پالان و استواطرفین و امثال آن ۳۳
و کاهی فی الجمله تادیبی از کوب خود مرغوبست خصوصا در ابتدای سوار
شدن اما چنان نزند که عضو را شکسته یا مجروح کند و بر صورت مطلقا
نزند ۳۴ و هنگام کردن او را نزند بلکه بلطایف الحیل او را آرام کند
و دشنام نیز ندهد ۲۵ و در راه آن آب خوردن ممانعت نکند مگر مضر
باشد و از چریدن در راه او را منع فرماید ۳۶ و از لجام طلا و نقره و سنجه
و نسیله پرهیز کند و هنگام لجام زدن بسم الله بگوید ۳۷ و در منزل
از آب و علوفه و سایر خدمات مانند منزل مناسب کوتاهی نکنند
۳۸ و در اول شب کوچ کنند که اول شب موقوف کرده کنار کردن راه و دوری
کسالت راکب و مرکوب و طی نکردن راه است بیرون در روز منزل کردن
نداند لوازم اسلامست ۳۹ و پیوسته از عقب و پیش قافله راه طی کنند
و از قافله دور نیفتند خصوصا از عقب ۴۰ و چون راه کنند از طرف
یمین رود و با اذان گوید یا صالح اغثنی و این ذکر برای خوف تنها و گم شدن
چه صالح از صلحای جن است او را اغاثه کند ۴۱ و بر هر منزل و ملائکه آن سلام
کند باین نوع السلام علی ملائکة الله الحافظین السلام علینا و علی
عباد الله الصالحین و رحمة الله و برکاته و وداع نیز نماید چه روز

قرای
گم
و باگوید

باشد شهادت نمیدهند ۴۲ و از بلاد مغشوش و بلاد یکه امراض و مسیر در آن شیوع داشته باشد مجتنب شود ۴۳ و داخل هر بلد که شود از پیدا اجتناب کند تا از عفونت آنجا محفوظ ماند ۴۴ و بر زیارات و مساجد و بقاع متبرکه هر بلد داخل شود و نماز و دعا بخواند و بقدر امکان نشر بجز مصلحت احباء پوید بزیارت ایشان و اموات از ذات ایشان برکت جوید ۴۶ و هنگام مراجعت بقدر استطاعت ارمغان برای دوستان اورد هر چند سنگی باشد که مضمون خبر است ۴۷ و بی خبر وارد نشود مگر که روز باشد و قبل از دخول بخانه بمسجد درآمده دو رکعت نماز بگذارد ۴۸ و از ذکر کذا در شان سفر مجتنب کند مگر بعد از سؤال با اختصار جواب گوید ۴۹ و شاید در تعداد آداب ...

مقالهٔ ثالثه که فصل از جمله مقالهٔ ثانیه است در آداب معاشرت گویند

از این پیش گوشزد کرده شد که انسان بالطبع متوجه کمال و تحصیل کمال بی اعانت ایشان بدون اجتماع صورت نبندد و در اجتماع محبت و وداد چرا اگر الفت که موجب اعانت است اعتصام نکردند تا از روز تعاونت باز ماندند با هم متفق می چنان فایده می بخشد که هر چند دوستان افزون شوند و دشمنان خار و زبون حصول مقاصد سهل و وصول غایت و کمال کرد بلکه هر چه محبت زیاده باشد اعانت بهتر صورت می پذیرد تا بدان حد دوستان اعانت دوست کنند که بمنزلهٔ چشم و گوش و زبان و دست و پای

دوست شود و بدین تقریر معلوم شود فایده کثرت اصدقا چه یکی هر چند دانا کو با داشتن باشد بمراتب بهتر از آنست که با یک زبان و یک جفت چشم ... چه مقدار بهتر از آنست که منحصر بیک چشم شود اما چون صدیق حقیقی در کمال عزت و قلت است بجا که گفته اند صدیق لفظیست بی معنی ساخته و تاکنون کسی برای او محقق نگشته و نیز گفته اند صدیق تو کسیست که تو باشد بحقیقت و غیر تو باشد بشخص و غالبا صداقت واقعی بیش از بین دو شخص واقع نشود ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه چرا که قیام بحقوق صداقت بهمه کس از معظمات تکالیف است و نتوان بحقوق بیش از یک صدیق اقدام نمود بلکه بنا هست که قیام بحقوق دو صدیق ممکن نباشد چه شاید برای یکی شادمانی و برای دیگری محزون و برای یکی در حرکت و برای دیگری در سکون چه خوش گفت شیخ ... کلامیکه شاید نوشتن بزر دلم خانهٔ مهر یار است و بس از آن می نگنجد در او مهر کس خصوصا اگر از بزرگان باشند که بهم هلاکت است پس چندان جد بلیغ در تحصیل بیش از یک صدیق نکند اما معاملهٔ اصدقا را با خلق در کار دارد و اینکه با صدیق حقیقی از روی استحقاق کند با دیگران با عدم استحقاق معمول دارد چه این معامله خود طلب فضیلتی است و هر چند صداقت ایشان با او از روی حقیقت نباشد ناچار معاملهٔ اصدقا با او کنند و معامله را در افعال بکار برند کمتر از آن نباشد که دشمنی با وی نکنند سعدی باید اندیش هم نکوئی کن ... وچون انسان مخصوص است

بریا با صفت جبن اظهار شجاعت و با بخل اظهار سخاوت و با بیتمکاری اظهار
اعتماد و با عداوت اظهار صداقت نماید تا معروف بصفات حسنه شوند
در برابر چه گوسفند سلیم در وفا هیچ گرگ آدم خوار بخلاف سایر
حیوانات که بعضی از مظاهر اخلاقی واقعیه خود ندارند لهذا باید بعض
علامات برای امتحان ذکر شود تا مبتدیان فریب نخورند و از هر دامی جا هی
ستر فریب نخورند و این مقاله را که فصل است از مقالهٔ ثالثه مشتمل بر دو

بدوازده فصل

فصل اول از مقالهٔ ثالثه در امتیاز دوستان حقیقی از غیر ایشان

اولاً بنگرند تا اگر دوستی خود را اگر از تمام محبوبین محبوب تر است
بمعامله با خود و معامله با دیگران چگونه حفظ کرده چنانکه بنگر حفظ کرده بنگرد
است و الاّ فلا ۲ بنگرند تا با دوستان دیرینه خود چگونه معاشرت نموده
کرده است و استقامت در محبت دوستی او بوده یا نه اگر حسن معاشرت
در صداقت بکار برده بنگر است و الاّ فلا ۳ و نیز بنگرد که سیم و زر نقد
در نظر وی عظیم تر بوده یا دوستان چه بسا میشود دوستان در کمال
اظهار محبت در معامله حقیر چون سگان برهم بپرند و هم چو زر
درهم اوبرند سعدی تا سگان را خود رالت سپید نیست عاشق بهم بر
بکدیگر نگرند لقمه در میان نشان انداز تا ببینی که چه بکدیگر بدرند ۴ و بنگرد
تا مایل بشهوات و لذات نفسانیه نبوده باشد چه بسی بسبب شهوات نفسانیه
مانع از اکمال دوستی باشد هم مجالست و موانست وی موثر باشد ۵ و

چون شکر نعمت موجب ازدیاد آن در هر صنفی است باید تا اثر شکران
هر چند بحد ثبوت باشد و نیت چنان است تا دهد بلکه با شدید با کفران هم
السنتکم بازای احسان اکفران ورزد ۶ و با خبر باشد که محبت و دوستی
محض طمع در امور دنیائی بنا شد که حقیقت ندارد و سریع منقضی شود و دائماً
ممکن است امر دنیائی موجب عقد محبت حقیقی شود ۷ و بداند که دوستی
بدوستی نوجوانان و دوستان طلبان نیست چه مراد از صداقت صداقتی است
کراز طلب خیر محض محقق شود و احداث و طالبان دنیا است از این غرض عاری
و خالی اند ۸ و غالبا بزرگان باخذ و اعطای راضی نپسندند و دوست مساوی
خود را باشتهارات اصدقا دانند زنهار که با ایشان صداقت حقیقی دو اینا
۹ و بعضی دیگر از طالبان دنیا بسند در خلوت کمال تملق و صداقت بخرج
دهند و در جلوت خلاف و مقصود ایشان استفراغ دنیا است اسیر ایشان
در جلوت و ایشان کسانی هستند که هنوز امر دنیا بر ایشان مستقر
نشده باشد زنهار تا مغرور نشوی بالجمله فان نعم الاخلاء یومئذ بعضهم
لبعض عدو الا المتقین

فصل دوم در بیان معاملات با دوستان بعد از امتحان ایشان

اولاً چون دوستی بدست آورد در مراعات احوال و تفقد او کوشد
و هیچ حقی از حقوق او را هر چند اندک باشد حقیر نشمارد حافظ آسایش
دو گیتی تفسیر این دو حرف است با دوستان مروت با دشمنان مدارا
۲ و هم چنانکه استدامت رعایت حال خانه از خراب به جا است نیست حفظ

کند با این دستور در این حال دوستان را مستدام دارد تا موجب دوام محبت
گردد چرا میل همه خیرات از دوستانست و ضرر دیگران از خرابی خانه یا فساد
جامه برسد بکو چه بیشتر ندارد اما ضرر عناد دشمنان وجوه بسیار دارد چه
بهم انکه تو هم بیزار تمام دشمنان کرده براینکه اطلاع بر تمام اسرار دارد
علاوه برانکه دخیل عظیم از او مفقود شده ۳ و مواسات در نعم خود
بی شائبهٔ منت و شدت بنفس و مال و بعضا احوال خصوصا شرکت در
مصیبت را کرد انتظار وقتی دیگر استیعاب نکند بحیث دعوی الاخاء
علی الرخاء اکثره بل فی الشدائد نعرف الاخوان ۴ و در مواسات انتظار
نکشد بلکه تفقد مکنون ضمیرش نماید تا پیش از انکه حاجتش ظاهر شود
و مترصد وقوع ان شده باشد ۵ و چون با ایشان در دوستی در مضنبا بنکم
انفاقات باعث نقصان کردد واجب است در انفاق امثال علوم و صنایع
دادن که تعلیم انها موجب زیادتی مهارت است بهرها باید بخل نورزد و تأمل
کند که بخل در علوم بیرها از فرق ما نکی است با حب تفوق نزد جهال یا
خوف نقص در علم یا حسد است و هیچکدام را مدحی نباشد بلکه با این
صفت بخل مانع نشر فضایل وی است پس صفت قبیحی است موجب قطع امید
و دوستی دوستان است ۶ و چون انسان محل سهو و نسیان است
در دوستی بصفاد مخالفت نکرند و اغضاء را غالبا لازم و بتوجه بعیوب
نکنند ۷ و از صداقت با کسیکه سبق صداقت با معاشر کم مقتدر
صداقت ایشان احتراز فرماید ۸ و در مهمات و حوادث در ذکار با او یار

باشد که موجب تخفیف کربنا دی وی شود و کمتر مستحضر ۹ و از
و حالها وه ناك و در وصالش مستبشر و در عسرش ... اظهار بشاشت
و کشادگی باعضا و حرکات او را و متعلقین او را ملاقات کند و بدوستی
باطنی اکتفا نکند چه عالم السر دیگری است ان کان ودك فی الطویة کامنا
فاطلب صدیقا عالما بالغیب ۱۰ و هرگاه بهره بیش از دیگران برسد هر یک را
از دوستان باندازه شرکت دهد با خود قرین کند و منت ننهد ۱۱
و چنانچه بوحشتی با نقصان محبتی از او برخورد غیرت با نخوت مانع خلوص
مانع از تجدید مخالطت با او نشود چه اگر مستدام باشد عقد مودت
گسسته و چنانچه زایل شود خجلت کدورت موجب مفارقت و وحشت باشد
پس جهد در استحکام ان کند ۱۲ و با این نحو تدارک کند که سبب وحشت را
بواسطه بیش و از دل بیرون کنند و صدیق مجرم را بعتاب لطیف ...
کند پس در معذرت کوشد ۱۳ و چون مراد وحید المراد موجب اختلاف و
اختلاف سبب این وجود محقق شد بنا بر اصل شرو ...
تمامی خیر است از سرزنش کردن در محافل و او را اعجاب کردن و بجمله موجب
احتراز کلی فرماید ۱۴ و احتراز فرماید از اینکه کسی نزد او عیبی از ایشان
یا متعلقان ایشان گوید چه از روی جد و چه هزل که چون استماع کند بی
شائبه بود راستی یابداند و قطع مودت شود چه رسد باینکه خود عیبی
ایشان گوید ۱۵ و اگر بر عیبی با خلاقی از او مطلع شد با اشاره کردن دیگرا
واقف نشوند و او را مودب کند و الاخیانت کرده و مساعت در ضرر خود

دار نموده شعر اثنین برادری شرط پاک آن نیست که حبیب من یکبار
اسنادکرد خلاف سابق بسوم انتقاب دوستی بدشمن داری وان دیگر
معاشرت بخصوص دشمنان دوست پیوند دارد تا دوست در معرض اضداد
نباشد ... تادیب را بمثل حکایت زجر کند و با نفع نبخشد با شان
و با علم نفع در خلوت نه اظهار یکانگی اکتفا کند ۱۷ وان نمائی
احتراز فراوان فرماید چه ایشان با آشنای اصدقا اصداد کنند ...
ایشان نفهمند هیچ پیوند ... دیوار ... بر اساس ... تا محتاج
بکلنک شود ... ۱۸ ... عیبهای او
فرماید ... منافقین و تکلف ...
۱۹ و در خیرات مساعدت وی نماید ۲۰ و دوستان او را دوست و دشمن
او را دشمن دارد شعر ... دوستی ست
کر با دشمنانت ... ۲۱ و در مهمات خود مشورت با وی کند
۲۲ و خبر او را خصوصا در مشورت از او بخل نکند ۲۳ و خیر او را
از خدا خواهد دعا در حق وی نماید ۲۴ و در مخاطبات با وی تعظیم
او نماید ۲۵ و ... عیبها ... و متعلقین او نماید ۲۶ ... ننگ و ناموس
او را ننگ و ناموس خود داند پس هر چه برای خود پسندد برای وی پسندد
۲۷ و قول او را قبول کند و برادر رد نکند مگر با خطای او بر وجه صواب
۲۸ واحسان او را قبول فرماید و پاداش دهد ۲۹ و در عیب او را
بر شنای نماید ۳۰ و عورات و اسرار او را مانند اسرار و عورات

خویش حفظ فرماید ۳۱ کم شنیده او را باور نکند ۳۲ و در سلام و بحث
کلام و تسمیت عطسه وی نماید ۳۳ و در مرض و براعبادت کند ۳۴ و
در افتادگی دستش بگیرد ۳۵ و در مردگی او را بنیاد فرماید ۳۶
و وصایای او را بجا آورد ۳۷ و در غیبت و وفات او بهتر تفقد کسان او
نماید ۳۸ و مخالفت معاهده وی نکند ۳۹ و حفظ الغیب وی کند و بد
گوی او را ردع نماید ۴۰ و تولی در مذکورات نکند چه مستحکم دوستی
و اعتماد را ... چون بحسن معاشرت و تفقد مانوس
شوند امثال را در محل انس خود جمع آورند و انسان بدین صفت اولی
و احذم است در کلمات نبوی است للمؤمن على أخيه ثلاثون حقا لا
براءة له منها الا باداء او العفو يغفر زلته ويرحم عبرته ويستر عورته ويقيل
عثرته ويقبل معذرته ويرد غيبته ويديم نصيحته ويحفظ خلته ويرعى
ذمته ويعود مرضته ويشهد ميتته ويجيب دعوته ويقبل هديته ويكافئ
صلته ويشكر نعمته ويحسن نصرته ويحفظ حليلته ويقضي حاجته ويشفع مسألته
ويسمت عطسته ويرشد ضالته ويرد سلامه ويطيب كلامه ويبر انعامه و
يصدق اقسامه ويوالي وليه ولا يعاديه وينصره ظالما او مظلوما فاما نصرته
ظالما فيرده عن ظلمه واما نصرته مظلوما فيعينه على اخذ حقه ولا يسلمه ولا
يخذله ويحب له من الخير ما يحب لنفسه ويكره له من الشر ما يكره لنفسه

فصل ششم در معاشرت با دشمنان ظاهر و باطن که غالباً اهل حقد و کینه اند

اوّلا بهر حیله است از میل تلطف و حسن معاشرت اصول حقد از دل آنها بیرون کند شاید بمرور دهور ایشانرا بمرتبه دوستان ظاهری رساند ۲ بعد یاس از مقام اوّل سعی مدام کند با حسن ظاهر اوقات ملاقات کند جد بر محافظت نماید شاید عداوت باطنی ظاهر نکند و بمراتب مراعات مدارات نماید ۳ تحمل بر ناملایمات برخود اگر او نقدر وسع و توانائی اغماض و تحمل آن استعمال کند و مقصد با امر بر بنا نهد شاید بدین حیلت عداوت او تمام شود ۴ انکه نا او را ممکن باشد از کشیدن بار معادات شان خالی کند خصوصا از طلب کشیدن نان چرا او را برای کاری دیگر با این عالم آورده اند و بداند که معادات وطول آن موجب نیل الغم و هموم و هموم و ضیع عمر و مال و سلب فضائل و رنجانیدن آبرو و تحمل مشقتها و حسرات دنیا و آخرت است ۵ و از اسرار ایشان تفحص کند تا بر مکر و حیل ایشان مطلع و مبتلا با آن نگردد قبل از نمایش مکر ایشان ۶ و کوششها را دوستان دیگر هر چه را بر کند که او دشمن است تا در اقوال و افعال متهم شوند و قولشان مقبول نشود و کید شان تاثیر نکند ۷ تفحص از معایب ایشان کند و مخفی دارد و چه اظهارش موجب دفع ان معایب در انظار کردند و هنگام اظهار کند که باعث شکستگی او و دیگران گردد و در وقوف بمکائد و مثالب و اخبار مخفیه آنها طرد سبب بهتر از اظهار دوستی آنها و دوستان آنها نیست ۸ و بهتر انکه بعضی از معائب و مقائیل آنها را در حلوت نزد آنها اظهار کند تا وقوف او را بر معائب خویش بدانند باشد که در معادات نجبان شوند و در شکوه و اظهار معائب او چیز نزد

وچه دیگران صدق گوید چه کذب باعث استیصال خصمان گردد ۹ از دشمن نزدیک بیشتر احتراز کند و در دفع او بهتر کوشد چرا که از دشمنان دور بر معائب و اسرار وی واقف تر باشند و بدتر آورد که ضعف دشمن او را چه فعلی مضطرب و مقهور میشوند تا نزاه او را مقهور ساد دهم ۱۰ و بهتر آن است که بر فضیلتی که سرآمد تمام فضائل او است وقوف یابند و خود بیفشد در آن فضیلت چو بد خصم او خود مقهور میگردد احتیاج بزحمت نباشد ۱۱ و چنانچه ناچار باشد بقهر بر دشمنان و غلبه بر ایشان بهتر است که اسباب فراهم کند که بواسطه دشمنی دیگر از او این دشمن مقهور گردد و با عدم امکان با اجتماع شرایطیکه ذکر میشود پیش دستی کرده فرصت غنیمت داند و کسالت نورزد ۱۲ و در دشنام اجتناب از کذب و فحش و لعن و دیگر حرکات سفیهانه مذموم زیرا موجب تغیبه و ضرر و نفس مرتکب است و بد دشمنان مرسا نند جز بخیره ۱۳ و اگر بمرور و آفتی دشمن را رسد که خود نیز از مثل آن این نباشد رنفا دیگر اظهار شمانت و شادمانی کند نگر نز بکسته خود بمعرض دست خویش شمانت کرده ۱۴ اگر دشمن پناهنده او شود و رفع شفقت بر قلع که مقتضی وفای با او بلجمانیت لذا و شود البته غدر و خیانت و انکار نکند و وفا و حمایت او را نماید و با احتمال مکر او نا مخصوص با حتیاط گذارد

خلاصه در دفع ضرر را حدا سبب بهر مقرر فرموده

اوّل تا امکان اصلاح حالات بدشمنان نماید و گرنه اصلاح ذات البین نماید ۲ احتراز کلی از آنها به بعد جوار یا بسفر که اختیار نماید ۳ قلع

و قمع ایشان با اجتماع این شش شرط و این خود نادر است و برای

قلع و قمع دشمنان مقرر داشته‌اند

اولاً آنکه بالذات شریر بود و اصلاح او با ذات البین صورت نبندد دوم
آنکه هیچ وجه از وجوه جز قهر در خویش از تعرض او خلاصی نبیند ۳ ثالث
۲ اگر ظفر او را باشد زیاده از آنچه دشمن مرتکب شود مرتکب نخواهد شد
۴ آنکه اظهار فضل و سعی او در انتقام خیرات خویش مشاهده کرده باشد
۵ آنکه در قهر او بر دیگری مانند خیانت و غدر حتی الامکان موسوم
نشود ۶ او را عاقبتی مذموم حاصل نگردد بنا و چه در آخرت ممنوع نباشد
و از جمله آنکه کمان غلبه و آثار غلبه نیز در کار باشد

فصل چهارم در معاشرت با دوستان ظاهرها باید که خالی از

تملق نباشند اوّل بقدر وسع با ایشان احسان کند چرا مبنای است بجنس مراتب
بمرتبه دوستان حقیقی رسند ۲ در استمالت و مدارات و صبر در معاملات
دقیقه فرو نگذارد ۳ و اسرار و عیوب خود در دوستان حقیقی خود را
از ایشان پوشیده دارد ۴ و اسباب منافع و مضار و احوال هیچ‌گونه
احوال و خانه خود را مخفی دارد ۵ و بتقصیر و اهمال او در حقوق
مؤاخذه نکند و تا امید اصلاح هست در تقصیرات بمکافات بیرون
نیاید ۷ و مواسات با ایشان و قضای حاجات ایشان را بقدر وسع بنماید
۸ و در ملاقات اظهار بشاشت و خرمی نماید ۹ کسان و اقارب
و متعلقان و پراگندگان تفقد فرماید ۱۰ و اگر بریاست و بزرگی رسد

ایشانرا نیز بهره بخشد ۱۱ و بالجمله چنان اکرام کند که همه کس را بدوستی
وی رغبت افتد ۱۲ و در حال ضرورت از ایشان دستگیری کند
و در گرفتاریها نیز بقدر وسع همراهی نماید ۱۳ و گله و شکایت مراوده
با او و آنرا نکند اما نه بحدی که موجب کسالت و ملالت او گردد

فصل پنجم از مقالهٔ ثالثه

در معاشرت با دشمنان باطنی که غالباً اهل حسدند اولاً هر قدر ظاهرا
تعظیم او و نشر فضائل خود کند موجب حسرت و رنجوری و شکستگی
او گردد اما مادام بر زبلئی مانند ریا و مباهات متصف نشود ۲
و بد شنوی دیگر کذشت و تفحص کند از مکائد وی تا حذر از کیدش کند
۳ و جهد نماید که مردمان خصوصاً بزرگان از سوء سریرت او اطلاع
یابند ۴ و سعی کند تا عداوت باطنی او نیز بظاهر نکند و بعداوت
باطنی کفایت کند و بعد از آنکه بظاهر رسید مشغول شود در فصل بعد
معمول دارد

بالجمله بدانکه ابنای جنس که با هر یک معاشرت مخصوص دارند

بر سه قسم اند فروتران ایشان بر پنج قسم اند زن و فرزند و خدم
در مقاله اولی شرح آنها سمت ذکر یافت رعایای سلطنت حفظ ایشان
علم سیاست متکفل بیان میکند متعلمان امید است عن قریب بیاید متعلمان
و ضعفا مجملی از آداب آنها ذکر میشود سائلان بکف نیز مجملی از آن ذکر میشود
دوم همسران ایشان نیز بر پنج قسم اند پادشاهان و همسران

تا سلاطین و مهتران از توابع سیاست مدن است اما بقدر ضرورت از آن
از مقالات این کتاب معلوم شده و میشود خصوصا از فصل نهم استادان
از خداوند منان هم توفیق ذکر دهد پدران و مادران تدبیر معامله با
اینها مستقصی ذکر شد برادران و خواهران بملاحظه در این مرحله بزرگتران
از اینها ملحوظ و مذکور میشود و کوچکتران استطرادا ذکر میشوند قسم سوم
منتسبان ایشان نیز بر پنج قسم اند دوستان حقیقی اینها که ظاهرا و باطنا دوستند
علامت و تدبیر معاشرت با اینها در فصل اول و دوم از مقاله ثالثه گذشت
دشمنان حقیقی کسانیکه ظاهرا و باطنا دشمنند در فصل سیم از مقاله ثالثه
گذشت دوستان ظاهری کسانیکه مرتبه دوستی ایشان بمرتبه دوستان
واقعی نمیرسد در فصل چهارم گذشت دشمنان باطنی کسانی که اظهار دشمنی
خود نکنند در فصل پنجم گذشت کسانیکه نه داخل دوستانند و نه دشمنان
چند طایفه اند که ذکر اینها در مقام خود میشود
اینست انواع ابناء جنس که باید صاحب منزل اداب معاشرت با هر یک را دانسته
و معمول دارد و شاید با ملاحظه اداب و تدابیر خود را از فروتران برتر
اورد و ببرتران رساند و در مرتبه مساویان نیز هم چنین نماند و این
که دوستان و دشمنان را از نوع مساویان گرفته و خاصه ایشان شمردیم
برای این بود که خطاب معادات و دزدیدن با هر یک از فروتران و برتران
از دیدن دانشمندان بیرون بلکه داخل دشمنی و نوع جنون است
و چون اداب با بعضی از این پانزده طایفه در طی تقسیمات گذشته گذشت

برخیر احوالت مجمل خود گوییم اداب بقیه را در طی چند فصل ایراد کنیم

فصل ششم از مقاله ثالثه

در صفات استادان و انچه را که باید با شاگردان ملاحظه کنند اما استادان
بدین صفات اراسته باید

اول باید در فن مقصود عالم و عامل و در کار و ماهر باشد (۲) و عاقل و با خدا
و پاک دامن و متدین و پرهیزکار و از اخلاق حسنه مستحضر و رذیله برکنار باشد
۳ و از اخلاق حسنه و سیئه و اداب کودکان خبیر ۴ و بشره بهی
گفتار و هیبت و وقار و مروت و نظافت شهیر ۵ و از اداب معاشرت
با هر طایفه مستحضر ۶ و بدستکاری و اصالت و نجابت شهیر باشد

شهیر یعنی مشهور ۱۲

انچه را که استاد نسبت بشاگردان خود باید

معمول داشت اینست اول با ایشان حسن سیاست و حراست و تحریص بخلوص
عقیدت و ترغیب بر اکتساب فضیلت نماید ۲ و اینها که صاحبان اخلاق
ذمیمه اند بتعجیل در تعلیم اخلاق حسنه نمایند و بر معایبشان اگاهی دهد
و بتدبیر و مدارات و تقبیح سیئات دفع صفات رذیله اینها فرماید (۳)
و ملاحظه استعداد وی را فرماید با بلادت انچه برایش اقرب بفهم است
اموزد و زاید از مدت طاقت بر او نفرماید خصوصا با عدم استعداد از علم
و حکمت منع فرماید اما هر طایفه را خط و سیاقت اموزد ۴ و با استعداد
در هر علم و صنعتی اقتضا تعقل نفرماید و گرنه حق وی را ادا نکرده باشد ۵
و علوم و صنایع را با ملاحظه ترتیب تعلیم فرماید و تعجیل نورزد (۶) و

هر یک از علوم و صناعات را که دارا بیند استعداد شاگردان آن فهمیده آن را که
اهلیت افاضه کند که اهل آن علم یا صناعت را بیابد ۷ و هر علمی را از آنکس که اراده
آن دارد که از او وسیلهٔ اغراض فاسده نماید مضایقهٔ بلیغ نماید و تعلیم نفرماید (۸)
و از بطالت و موجبات کسالت احتراز دهد اما به وقت فراغت از بعض بازیها که
بجنبه منع نفرماید خاصه بازیها که موجب تهذیب بدن و دفع خاطرها
گردد و بعضی آداب که در دفتر اول گذشت از اکل و شرب و حرکت و سکون
و تکلم و استماع و سایر آداب و وظایف ایشان را مؤدب دارد و در این خصوص
ملاحظهٔ نظافت لباس و منزل و مناسبت لباس و منزل با فضل و صنعت آن شاگرد نیز
لازم است ۹ و در تعلیم علوم منت ننهد و اجرت نطلبد ۱۰ و مقصود را
اندک اندک بر زبان نارند تا اعتنا کنند اعاده تقصیر نکند اما معلمان دانا چنانکه
با اطفال حرکت کنند که اگر محتاج بضرب باشند بلطایف بکرات و تنبیه
فرمایند ۱۱ و از فریاد کردن و تشنیع خواستن او حذر فرماید و قول منع را
زود قبول نفرماید ۱۲ و چنانچه تعلیم علوم است بعض را که مأثور دارد
ابتدا و انتها بخواند ۱۳ در صحت تعلیم ندانسته بنماید و اگر بخطا تعلیم کرده
باشد زود رجوع فرماید ۱۴ و حفظ کند مجلس خود را از رفع اصوات و
جسارات و سوء ادب و تعکّر هر یک بدیگری و مخالفت با منکر اعتبار راه
ندهد و خود حفظ تمام آداب ظاهر بنماید و با ایشان ادب با آنها سلوک نماید
و تکلم فرماید ۱۵ و با کامل شدن شاگردی در علم یا صنعتی تعلیم آن
علم باید و حواله فرماید و بهره وسیلهٔ او را ترویج نماید ۱۶ و اگر شاگرد از

حد بیرون ریاضت کشد و زحمت بر نفس خود دهد که مهلک یا مفسد
مزاج وی باشد یا مخل معاش منع فرماید ۱۷ و افضل و مؤدب قدر را
مقدم دارد و در تزاحم تعلیم استبقا را مقدم دارد و اگر استبقا در بین
نباشد هر علمی اشرف باشد مقدم دارد (۱۸) و گاه گاهی هر یک را
امتحان نماید و از هر یک مسئله یا صنعتی که مضمر بخواهد (۱۹) و از حالات
و اخلاق و نام و منزل و گذران او تفقد کرده بینا باشد و بقدر وسع
رعایت فرماید ۲۰ و حسن تدبیر از سوء تدبیر در کسب و تجارت چنانکه بعض
از آن گذشت بر ایشان تعلیم دهد ۲۱ و چنانچه اهل صنعت باشند با
قدر صنعت وی حقی برای او معین کند ۲۲ و از انشاد سوء و تصنیفات و
غزلهای عاشقانه و مستانه در کسب علم منع فرماید ۲۳ اشعار خوش مضمون
حفظ وی کند تا مؤکد حسنات و مزین کلمات وی شود بهر حال کوشش در فرا
و از محفوظات او فرماید چه زیادتی از کثرت محفوظات بهتر باشد چه فرمو
موده اند الحفظ نصف العلم ۲۴ و او را بازدارد که آن مؤدب نقادی بعد
تا میل و عادت بقرا کردن را بیابد

فصل هفتم و هشتم از مقالهٔ ثالثه

در معاشرت با مظلومان و ضعفا و سائلان بگفت گوید چنانچه از
روی طمع و عدم استحقاق سؤال کنند او را منع فرماید و الحاح او را
اعتنا نکند بلکه زجر نماید اما بهره و سلسلهٔ ایشان را بی بهره نگذارد
خصوصا با احتمال استیصال بلکه با ایشان مواسات کند بلکه [illegible] دام کر

اخلال بمعیشت عیال خود برساند ایثار فرماید و ضعفا را تفقد و دستگیری کند تا خدای بر رحم و دستگیری فرماید و مظلومانرا بقدر طاقت اعانت فرماید و فی الجمله سخنان ایشانرا استماع فرماید و اظهار غم خواری و حزن برای ایشان کند بالجمله حال ایشانرا نزدیک بحال خود بیند هر معامله که نسبت با خود پسندد بخواهد نسبت با ایشان نیز همان باشد و بداند که اعانت نکردن داد خواه با قدرت موجب اعانت گناه کار و عذاب و سیاهی روی و کبودی چشم و [illegible] شدن دشمنی کردن [illegible] خود آتش [illegible] باعث استحقاق بخشم الهی و پیغمبر و ائمه علیهم السلام و کرده بنا حق در دنیا [illegible] انگشت نما [illegible] و موجب قطع ولایت خدا و بیرون رفتن از اسلام و اعانت کردن باعث فوائد لا تعد و لا تحصی است

فصل نهم از مقاله ثالثه در بیان آداب معاشرت با ملوک و رؤسا گوید اکتفا میکنم در این فصل بذکر کلمات عالی درجات استاد کامل خواجه نصیر الدین طوسی قدس سره العالی که در فصل پنجم از مقاله ثالثه از کتاب اخلاق ناصری ذکر فرموده باشد که این مختصر را بها مزین کرده و از برکات آن کلمات فرخنده مآل مطمح نظر ارباب کمال شود و بواسطه آن فضل اصل کتاب مرغوب افتد فرموده اما معاشرت با ملوک و رؤسا اوّل عموم مردم را چنان باید که در غیبت و حضور ایشان بدل و زبان تقصیر نکنند ۲ دوم افشای محامد و ستر معایب ایشان غایت جهد مبذول دارند ۳ سوم دعای خیری که برای ایشان متوجه باشد مانند

خراج و عمارت انشراح و خوشدلی استعمال کنند البته از اظهار انقباض بخود راه ندهند ۴ چهارم در امتثال اوامر و نواهی بقدر طاقت ایستادگی نمایند ۵ پنجم در نگاه داشتن احتشام و هیبت ایشان مبالغه بجا آرند (۶) ششم در اوقات نوائب و مکاره جان و مال و خانمان در پیش ایشان از روی محافظت دین و ملت و اهل و ولد و شهر بذل کنند ۷ هفتم کسانی که بخدمت ملوک موسوم نباشند باید که بر طلب قربت ایشان اقدام ننمایند چه صحبت بدخولد آتش و گستاخی با سباع تشبیه کرده اند و کسی که بجوار و معرفت ایشان ممتحن بود لذت عیش و تمتع از عمر برو منغص گردد

و اما کسی که بخدمت ایشان مشغول باشد سبیل او آن بود ۸ که ملازمت کاری نماید که بصدد آن کار بود و مواظبت کند بر وظیفه که متکفل آن شده باشد (۹) و جهد کند که نصب العین مخدوم باشد بهر وقت که او را طلبد ۱۰ احتراز از مداومت حضور که مؤدی بود بملالت هم احتراز نماید چه ملالت کثرت ازدحام مردم باشد و چون زحمت خلق بر درگاه رؤسا بیشتر بود ایشان بملالت اولی باشند ۱۱ و باید که بر هر کار دیگر از مخدوم او صادر شود او را مدح گوید و آن کار را براستی ستایش کند چون ۱۲ نماید هیچ کار نبود در دنیا که او را دو وجه نبود یکی جمیل و دیگری قبیح پس وجه جمیل هر کاری طلب کند و انرا حواله بمخدوم نماید (۱۳) و در حضور و غیبت او بر ذکر محامد افعال او فرماید

و اگر تدبیر مخدوم بد و حوالت بود مثلا این شخص

و وزیر یا مشیر یا معلم او بود و تعریف مصالح کار کند او را واجب بود
۱۳ و باید که داند که دولت ملوک مانند سیلی باشد که از سر کوه در آید
و کسی که خواهد که بیکبار آن سیل را بگرداند هلاک شود اما اگر با او
مساعدت نماید و بمدارا و تلطف بجانب او را میل دهد و خاشاک بلند
گرداند و بجانبی دیگر که خواهد تواند برد هم برین سیاقت در صرف
رای مخدوم از چیزی که مستقیم نشاید بود طریق تلطف و تدبیر باید سپرد
و بر وجه امر و نهی او را بر هیچ کار تحریض نفرمود بل وجه مصلحتی که در خلاف
رای او بود با او بنماید و او را بر وخامت عاقبت آن کار تنبیه دهد و هیچ بند
در اوقات خلوت و مؤانست بامثال و حکایات گذشتگان و حیل
لطیف صورت آن رای را در چشم او نکوهیده کند ۱۴ و باید که در کتمان
اسرار مخدوم مبالغت نماید و طریق احتیاط درین باب آن بود که احوال
ظاهر او نیز از استطاعت پوشیده دارد تا چون برین وجه کتمان ملکه
کند سر پوشیده داشتن برو آسان شود و مخدوم را نیز که این حال از
او معلوم گردد بر او بر افشای اسرار تهمت نیفتد چه سر مکتوم از احوال
ظاهر بسیار منتشر شود و در اثنای این رؤسا را کسانی که در آن سر محل
اعتماد بوده باشند گمانهای بد حادث گردد و علت ظهور اسرار
آن بود که امور عالم بیکدیگر متصلست و از بعضی بر بعضی دلالت توان ساخت
۱۵ و باید که داند که ملوک و رؤسا را همتهایی بود که بدان منفرد باشند
از غیر خویش و آن همتها آن بود که بدان از همه خلق استبداد و تعلق خواهند

و خود را در آن و در هرچه کنند مصیب شمرند و سبب آن سبب کثرت
مدح مردمان بود ایشان را و تواتر تصویب اعمال و آرای که از خاص و عام
در مسامع ایشان تمکن یافته باشد ۱۶ و باید که بهیچ وجه در هیچ
کاری جزوی بمخدوم حواله نکند اگرچه با او در غایت مباسطت باشد
۱۷ و اگر چیزی از او مستبشع بیند باز نگوید و اگر بنیاد سهوی کند و یا
گوید بدان اعتراف نکند اگرچه چیز آن بمخدوم رسیده باشد که از اقرار
تا اخبار تفاوت نسبتها بود ۱۸ و چون میان او و مخدوم خللی افتد
که قبح او عاید بیکی از هر دو بود حیلت کند در آن که آن قبح را خود بر گیرد
و برائت ساحت مخدوم از آن ظاهر کند و چون آن بری الساحه شود دانا
بسبب آنکه تنصل از خارج که حواله آن از نزد یا او نیز بگردد و عهده او
در آن واضح شود ۱۹ و در جملگی اگر چیزی نزدیک مخدوم محبوب و مکروه
بود در نظر گیرد و ایثار محبوب او کند اگرچه بر مکروه نفس خود مشتمل
بیند ۲۰ و با خود مقرر کند که در عبودیت هیچ با منفعت برای
ترک حظ خود نبود و چون این معنی مقرر کرده باشد در هر معامله
و مجازات که میان او و مخدوم افتد خویشتن را در آن حظی نبیند
ترک آن حظ بکرد و از آن بجنب عنایت بد و حظ دینش مستخلص گرداند تا
ثمره جز هم عاید با او باشد چه اگر در اول باستیفای حظ خود مشغول
گردد از خلل خالی نماند و ترک امور از فصل آن اولی ۲۱ و در جذب
منافع از رؤسا تلطفی عظیم بکار باید داشت البته در سؤال و الحاح

بر آن اقدام ننمود و طمع و شره را مجال نداد بل قناعت کوتاه دستی
بعادت باید کرفت که خود دنیا روی بکسی نهد که او از آن معرض باشد
و از کسی امتناع کند که او بر آن حریص بود ۲۲ و جهد در آن باید کرد که از
رؤسا و مخدوم از اسباب منافع طلبد مثلاً الطاف زیادت در آنچه موجب اقتنای
منافع و جمع فوائد بود تا هم از سؤال فارغ باشد و هم بر منافع بسیار
ظفر یابد و حاصل این سخن آن بود که نفع بمخدوم طلبد نه از مخدوم
چه هر که از رؤسا نفع کیرد از او ملول شوند و هر که بدیشان نفع
کیرد او را عزیز شمرند ۲۳ و خویشتن را در چشم مخدوم چنان فرا
نماید که بکمتر کلمه و اندک توسعی که مخدوم فرماید جملکی اموال و
مقتنیات خود بذل خواهد کرد چه اگر چنین کند از طمع او بمال
خود ایمن کردد و اگر مناقشه بکار دارد حرص او را نیز کرداند
المَمنُوعُ مَحرُوصٌ عَلَیهِ وَالمَبذُولُ مَملُولٌ مِنهُ ۲۴ و جهد کند
در آن مال و جاهی که کسب کند رتبت و جمال مخدوم طلبد نه تجمل
نفس خود چه این نوع باستیفا از نیکی و مودت لائق تر بود ۲۵
و حذر کند از اتخاذ چیزی که مخدوم منفرد باشد تا لائق و ستاد بکی
بود مانند او و الا آن چیز را در معرض هلاک آورده باشد ۲۶ و در
هیچ چیز استقصا ننماید از مخدوم اگر چه آن چیز حقیر بود ۲۷ و در همه
قناعت و رضا باید از مخدوم بدو رسد شعار خود سازد ۲۸ و
اگر در مقام سخط و عقاب مخدوم افتد البته از او شکایت نکند و

عداوت و حقد بخود راه ندهد و چه کناه باشنو کرداند و بعد از آن
جهد کند و تلطف نماید تا بخشید بحالی که منزل سخط مخدوم باشد نیکو
متبدل شود حاصل کرداند ۲۹ و اگر مبتلا شود بیکی از ولات که ظالم و بدخو
بود مبتلا کردد باید که داند که او در میان دو خطر افتاده است یکی
آنکه با والی سازد و بر رعیت بود و بر آن هلاک دین و حرمت او بود دوم
با رعیت سازد و بر والی بود و در آن هلاک دنیا و نفس او بود و
خلاص از این ورطه یکی از دو چیز تواند بود مرگ یا مفارقت کلی و با
والی عزم رضی المبرّه هم جز بمحافظت شرط وفا طریق نباشد تا آنکه
خدای تعالی مفارقت و نجات روزی کند

و در آداب ابن المقفع آمده است

۳۰ که اگر سلطان تو را برادر خواند تو او را خداوندکار دان و اگر در تقرب او زیادت
کند تو در تعظیم او زیاده کن ۳۱ و چون در مدت منزلتی یابی
تملق لفظی مانند تضرعات متواتر و دعا در هر لفظی و مانند تضرعات
استعمال مکن که آن علامت وحشت و بیکانکی بود مگر بر سر جمع که آنجا
این باب تقصیر نشاید ۳۲ و با او تقرب کم کن که از نزدیک تو حق است با مه
سابقه خدمتی دارم بلکه بجد بد مصنع او احظوظ عشوا بن حقوق
را نزدیک او تازه میدار چنانکه احزان او کرا اجا کند چه پادشاه حق دا
که حریش از اوایلش منقطع بود فراموش نماید در حم با هر کس منقطوع
دارد ۳۳ و هیچ کار سخت تر از دوری سلطان نبود که بمکان او

مسامحه نسبت با کسانی که محسنان و اولیای سلطان باشند که در منازل و مداخل با او مساهم و مشارک باشند و پیوسته مطالعهٔ منصب او متمنی فرصتی حبایل کشیده اند و مترصد انتهاز و هیچ سلاح او را چون حمیت و استقامت نبود چه در سر هر چه در عمل آید ۳۲ و باید که اگر بر کینه حاسدی با معاینه معاند وقوف یابد بلطائف حیل تعرض نماید که او را بدان هیچ مبالاتی نیست و در حضرت مخدوم خشمی و کینه از ایشان اظهار نکند که موکد سخن ایشان گردد و اگر در مقام سوال و جواب و مناظره و مجادله افتد جواب بوقار و حلم و حجت گوید که غلبه همیشه حلیم را بود

و هم درین باب ابن المقفع گوید

که شرایط خدمت ملوک ریاضت نفس بود بر مکروه و موافقت ایشان در مخالفت رای خود و مخالفت کردن رای خود و مقید کردن امور بر هوای ایشان و کتمان اسرار و بحث نا کردن از چیزی که تو را بران وقوف ندهند و مجاهده کردن در تحری رضای ایشان بهمه وجوه و تصدیق و تزیین آرای ایشان و نشر محاسن و ستر مساوی و تقریب هر چه ایشان از نزدیک خواهند و تبعید آنچه دور دارند و تخفیف مؤنت خود بر ایشان و احتمال مؤنت ایشان و بذل مجهود در طاعت بعادت گرفتن و کسی را که از عمل سلطان حائل بود مبادرت و ملازمت دیدن و عمل آموختن و اگر تجدد موسوم گردد باید که خشم سلطان بخشم نشمرد و غلظت ایشان بغلظت ندارد که با وعزت زبان گشاده کردانند باعراض مرهم مقابله سابقه سخنی الیس

پس بدین سبب تو بدیشان مواسات باید کرد و از آن با آرزو داشت و از مسخوط علیه و منهم مخدوم مجتنب باید بود و با او در یک مجلس جمع نباید آمد و در ثنا و تمهید عذر او امتناع باید کرد چندانکه خشم مخدوم ساکن شود و بعاطفت و امید وار بود آنگاه اظهار معذرت و رضا و داعی لطیف استعمال باید تا مرضی آید

و هم درین باب ابن المقفع گفته است

اصغای که چون والی با تو سخن گوید بدل و گوش و جوارح و اعضا او را باش و بهیچ فکر و عمل و نظر بچیزی دیگر و بکسی دیگر مشغول نشود و در مجلس سلطان سر مگو که بحضور دو تن سر گویند آنکس از ایشان کینه گیرد و در سلطان این معنی بمبالغه تر بود و چون از کسی سوالی بکند تو جواب مده که آنهم خفتی و زن تو اقتضا کند هم استخفاف بسائل و مسئول و مع ذلک اگر سایل گوید از تو نمی پرسیم جواب دهی و اگر از جماعتی پرسد که تو از ایشان باشی تو بر جواب سبقت مطلب که دیگران خصم تو شوند و بر سخن تو عیب جویند و بر عثرت تو رحمت نکنند بل تا خبر کن تا دیگران بگویند و عیب و هنر هر سخن بدانی پس آنچه دانی که بهتر بود عرضه میدار و اگر سلطان تو را عزیز دارد بر اهل قرابت او خدم قدیم او تقدم مجوی که این خلق از اخلاق سفها بود بدان که هر مرد مبرا اگر پادشاه بود اگر زبر دست با کسی مناسبت طبیعی بود اگر چنان کس در بشرا دنی بود موافقت و مؤانست او اختیار کند هر چند سلطان از او دور باشد و سبب آن تضاد و بود بروح چگونه از من تو ای

بود اگر بر کسی تفوق و تقدم طلبی آن تکبر اگرچه در باطن باشد مخدوم تو و سبب بود که حق آن نقصان گذاشته‌ای هر دو مبتلا شده و دروغ تو ظاهر و رسوا شود و اگر پادشاه را گوئی زنهار که بر او انکاره باشی با او مرافقت کن و تذلل نمائی بحقیقت بدان که سلطان او است نه تو لیکن اولی آنکه تو منازعت مراد او کنی تا آنکه از او مساعدت و مطاوعت التماس کنی و بحسب رای و هوای خویش سخن گوئی اینست تمامی سخن در این باب والله اعلم بالصواب

فصل دهم از مقالهٔ ثالثه در آداب شاگردان با استادان خود و در این دو عنوانست

عنوان اول از فصل دهم

در آنکه بر متعلم در خود باید ملحوظ دارد اول قلب خود را متوجه حضرت قدس نموده وظائف بندگی را بتقصیر فروگذار نکند و خود را از رذائل صفات تطهیر نماید چه محل نا پاک قابلیت گوهر های پاک ندارد ۲ و حتی در تحصیل فضایل نفسانیه کوشد و حالت فراغت و شباب خود را غنیمت داند و در قطع علایق و عوائق جهد بلیغ نماید بلکه اول پیرامون علایق نگردد و در معاشرت با اهل جهل تحصیل فضائل حرام داند حتی مناکحه را چه تعارض کند با تحصیل چه افضل از آن ۳ و بداند که لحظه‌ای از اوقات نفس نفیس خود ضایع و بی نکند پس جد و جهد نماید و انی تواند بورزد مگر آنکه وقتی را برای تدارک امور معاش خود جدا کند ۴ پس اوقات را توزیع کند با اشغال خود سحر را برای حفظ و صبح کاه را بمباحثه و چاشتگاهان بنوشتن و فکر در شب کند و خلوت برای اعمال خود کند و از پرخواری

پرهیزد بلکه کم خوارگی پیشه خود کند مولوی فرموده از کم خوارگی زیرک و هشیار شوی و از پرخواری ابله و بیکار شوی پرخواری تو جمله زپرخواری ست کم خوار شوی تو گر اگر کم خوار شوی ۵ و اهتمام در تصحیح کتب و الفاظ متداوله و درست کردن لغات و اتخاذ ماده آنها و وزن و صیغه و اعراب کلمات و مقصود از لفظ نماید تا آنکه الفاظ و معانی صحیحا ملکه وی شود ۶ و چون زعم بوده اند حفظ زینت علم یا مصنفان است همت در حفظ علوم بلند دارد و اول کلام الله تعالی با تفسیر صحیح آن از حفظ کرده و مداومت نماید بعد از آن سائر علوم را ۷ و برای ابتدای تعلم شنبه و دوشنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و اینها شده و از دو روز صبحگاه چه حضرت رسالت پناهی فرموده بورک لامتی فی بکورها و در هر حال از مذاکره و فکر و مطالعه یا تعلم و نوشتن خالی نباشد چه موجب حفظ و ملکه و اتقان است اما از حد نباید تجاوز کردن که مضر است مزاج را

عنوان دوم از فصل دهم

آنچه را که با استادان و همکنان باید ملحوظ دارد الاول معلم را بجای پدر بلکه حق وی را افزون دانند و همکنان را بمنزله برادران چه غالبا باعث تمامی قوای نفسانیه اند چه حتی الامکان صحبتشان را غنیمت شمرد و مخالفت و بر احرام داند چه معلم بجای طبیب امراض روحانی است و زمام کلیه و مهام اختیار مهام
خود با او گذارد و گر چند مدت متعلقانش را سمت برهان بندد و مضامین از آنها بر کنار کند هر چند بر خود حزینتر باشد حوائج و مهمات آنها را بقلب

امکان کفایت کند و حضور او غیاب او چنانکه مهابا پاس احترام خود و متعلقات
وی را نگاه دارد و باید به کمال تواضع و بذل هیبت وی را بدارد و در تعلیم
هر چه میتوان شکر نصوص برای وی کند و در هر حال دعای خیر و ذکر خیر وی بین
مردم نماید هیچ نجر بد گوی او کند و عیب وی را بدای و سوء خلق او نماید اخلاق
ردیه وی را با ابنا و اوقات نیکو حسنه بیندارد تا موجب اعتقاد خود نشود
و لعن با او نکند و در مخاطبات با وی از مطایبات نماید بلکه باید از سوء
ادب در خطابات احتراز کند بلکه نام وی را با تعظیم بر زبان جاری نماید ۲
و هنگام تحصیل نباید از کسالت و تشنگی و گرسنگی و الم و اغتشاش
خواطر و امثال آنها باشد چه خود چه استاد ۳ و جلد بر اسبقیت بر همکنان
کند هر چند باید مدتی منتظر باشد ۴ و در غیر مجلس عام استاد بدون
اجازت وارد نگردد و ابرام در استیذان نکند ۵ و هنگام ورود بمجلس
هم مجلسان احترام کند و سلام دهد مگر که مشغول بتنقیح مسئله باشند
که منافات با اشتغال دیگر داشته باشد پس مخفیانه در گوشه نشیند ۶
و در انتهای مجلس نشیند مگر که مدرس و جلسا او را جا نمایند با مصلحتی دیگر
در جلوس بر تر باشد تا افضل یا اکبر باشد تا مکان خالی باشد و بین دو
دست و میان حلقه نیز نشیند و نزد استاد با ملاحظه ادب بر گزیند و بلند
هر که هر کجا نشسته حق خود او است نباید مزاحم او گردد ۷ و اگر او نشسته
باشد ادعیان و ادنین نگاه دارد و بجای نشستن او را تخلیه کرده بنما بر دعا
دام نمیتواند با اشتغال نکند ۸ و چنانچه سوء ادبی از خصال شنیده بدیگر

در هر درس تحمل اشاره با ملاحظه ادب و تمیز کند و هم چنین اگر دیگر نیست
با استاد باشد هر چه استاد خود را عماض فرماید ۹ کمال توجه را با استاد کند
و استماع و تعقل کلمات و نظاره مصانع وی نماید مگر که احتیاج به تکرار
عمل بیفتد ۱۰ و امثال تبارک الله و احسنت گفتن را ترک کند لکن صدیق
صور قلبها و منت نماید ۱۱ و ملاحظه ترتیب را از دست ندهد و هر یک
در مرتبه خود تعلیم فرا گیرد مگر اینکه جهت ترجیح در تعلیم باید نفس یکی از
افضل یا غیر افضل یا اکبر و غیر اکبر و فقیر و غیر آن پس تقدیم اولا باشد ۱۲
و در خلال تعلیم دیگری مداخله و فضولی نکند مگر با اذن و میل او و هم چنین
اشتباهی از خود در میان تعلیم دیگری نپرسد ۱۳ هر شاگرد با شرکت
با استاد نکند و هم چنین اگر شاگرد سؤالی از استاد کند با او شرکت نکند و
اخبار از فضیلت هیچ یک نکند ۱۴ و بداند که در سؤال از استاد حیا یا خجلت
ندیشد تا بوقت سؤال کند و در غیر هنگام موقع جواب نکند و تکرار
سؤال نکند و از فهمیده نپرسد و استعاذه و تسمیه و تحمید و صلوات را در
ابتدای تعلیم و دعا برای استاد و پدران او و مفتین و بزرگان آن فن در اول
و آخر عمل بنماید و شکر الهی در هر حال بجا آورد ۱۵ و تعلیم علوم خود
از همکنان اهل مضایقه نکند و چنانچه نزد استاد از معلوم او کوید با اظهار علم
خود نکند مگر که اخفا آن موجب فتنه شود و در اظهارش مصلحتی باشد
۱۷ و در بین عمل و کلام استاد منافی بعمل نیاورد و در تقریر اسبقیت نجوید
و اگر مقام اقتضای سخن کند بعد از تمام دیگری با خود نسازد و تمهید

سخن گوید و بر سبیل باطل خورده نگیرد ۱۸ و انکار صریح بر استاد نکند
هر چند ببطلان رفته باشد بلکه بتفهیم بلند خود اکتفا کرده سهو او را بپوشد
یاد ده و حتی الامکان اغماض از خطای وی کند ۱۰ و اصل در جملهٔ آداب حرکت
سکون و تکلّم و استماع و حسن معاشرت مجالست سایر آداب است چنانکه
گذشت با استاد بیشتر اهتمام در استعمال آن کند و بعضی از تنبیهات اصطناع
نیز در مثال گذشت ۱۱ در همه حال مذاکره و مداومت بر فن خاصه با هم
همشیان در غیر مجلس تعلیم فرو گذار نکنند و در مباحثه و درس ترک مجادله
و مراءات نماید و زود طعنی در قولی نکنند و نسبت غلط ندهند

فصل یازدهم

در بعضی آداب با برادران و خواهران مثلی اوّل بزرگتران از ایشان
بمنزلهٔ پدران و مادران داند و معاملهٔ ایشان با ایشان کند ۲ و همچنان کوچکتر
را بمنزلهٔ فرزندان داند و با آداب با ایشان نیز معامله نماید ۳ مساویان
بمنزلهٔ نفس خویش پندارد و هر چه بر خود پسندد بر ایشان نیز پسند دارد بلکه
ایشان را از خود محترم تر دارد ۴ و چنانچه متعدد باشند هر یکرا بقدر
عقل و فضل نظر نماید و تکلّم نماید و با همه بیک نوع سخن نکند اما مرتبهٔ
ادب را نسبت با بزرگتران و مساویان و کوچکتران چنانکه گذشت معمول دارد

فصل دوازدهم از مقالهٔ ثالثه

از معاشرت با کسانیکه نه داخل دوستان شمرده شوند و نه دشمنان
گوید در همه حال استمداد از حضرت حق الله طلبد تدبیر معاشرت با بعضی دیگر

از اینها جلیس که در دید و نظر خارج از این فصول باشد صاحب آن به بهره بکمال
نه بهره خویش و هم تعمیم این عنوانات با اینها بحسن به بهره معامله نماید اما اینها
که بحث تاسیس و فا هر نه میتوان اورد اینست معاشرت با اصحاب
خدمت از ایشان کند و مخاطبه با ایشان نماید تا مکنه کلمات ادبیانه کند خو
سخنان ایشان را از باطل تمیز دهد مقصود از سخنان ایشان را درک کند
و از کلمات ایشان پند گیرد متابعت سخنان خصم ایشان نماید
و اظهار خوشنودی و بشاشت از دیدار ایشان نماید معاشرت با صلحا
که اصلاح ذات البین کنند مدح و ثنای ایشان فراوان گوید و در تعظیم
و تکریم اظهار ایشان کوشد و گاه گاه ایشان را هدیه و پیشکشی یاد نماید
و چون خصال ایشان نزد همه خلق محبوب است تشبه با ایشان نماید
معاشرت با فضلا اختلاط با ایشان را غنیمت شمرد و استفاده از ایشان
را واجب داند و صحبت القدر از اعانت ایشان نیز اهل تکاهل نورزد
و جهد نماید تا از زمرهٔ ایشان شمرده گردد و در محاوره با ایشان مباحثه
نماید پیش دستی نکند و هر فضیلتی در نظر وی محلی باشد با اهل آن
فضیلت معاشرت بیشتر کند چه هر کس دارای هر فضیلتی بود کثرت اختلاط با
اهل آن بداشته کرد معاشرت با همسایگان در معامله با ایشان
مجامله نماید و صبر بر اذیت ایشان نماید و در محارست نفقهٔ ایشان
تکاهل روا ندارد و مهمات ایشان را کفایت فرماید و عیادت مریض
ایشان فرماید و ایشان را معرض اذیت عیال خود نسازد و عار بر ایشان

بعد از استعمال بزودی بصورت اول باز دهد و اگر چیزی بعاریه خواهند
بدون مضایقه تسلیم ایشان نماید و هر که نزد ایشان نخورد که ایشان گرسنه باشند
بلکه از فضول معیشت خود ایشانرا نیز شریک کند و اگر نیکی از ایشان
ببیند در صدد اظهار دارد و بدیرا بپوشاند و چشم طمع در زن و فرزند
و مال و خانه ایشان نبندد و پاس حرمت عرض و مال ایشانرا بدارد
و در رفع غم ایشان در هر کار و هر حال توانائی بورزد بالجمله
در شرع مبین در حقوق ایشان مبالغه فراوان شده ملاحظه فرماید
و باد وصیت دشمن صغیر و کبیر ایشان چنانکه گذشت و اینها معامله
نماید معاشرت با عشیره و اقوام تمکین و اطاعت و مخالفت
نکردن با بزرگتران و نگاه داشتن و مراعات کوچکتران و موافقت
و عدم نقض معاهدت با مساویان نیکوئی و همراهی و حسن سلوک
با هر یک لازم داند و در شادی ایشان مباهات نماید
و تحمل اذیت ایشانرا نماید و معامله با ایشانرا لازم داند و لوازم صله
رحم را رعایت فرماید چه قطع آن موجب قلت عمر و فقر و فاقه و دوری
از رحمت خدا و نفرت و دشمنی خدای و قطع رحم خدا و ندامت
معاشرت با ایتام ایشانرا زیر دستان تکلیف است با ملاحظه
اهمیت معمول دارد بخاصه در نفقه و دلجوئی و اظهار محبت و عطوفت
و دست بر سر ایشان کشیدن و ایشانرا اگر از اطفال خود متوقع از دیگران
است با ایشان معامله نماید معامله با ... احسان ... و ...

ایشان مبالات نکند تا موجب بدخلقی ایشان از او نشود و سعادت ایشان
را حقیر شمرده اظهار تمام نفرماید و مشغول مکافات نگردد بلکه با کمال
تمام اصلاح ابتلا با ترک مخالطت نماید و تا تواند مخالطت و مجالست و مجادلات
و مجازات با ایشان نکند معاشرت با متکبران با ایشان تکبر کنند و
تواضع با ایشان روا ندارد چه موجب اهانت خود و تعیین کردن ایشان
است بلکه در فعل خود ذی حق کنند و همواره اعتقاد کنند که همه کس باید خوار
ایشان باشد و اگر تمکین تکبر ایشان نکند شاید نتیجه بعکس بخشند چه
المتکبر مع المتکبر صدقة سعدی گفته جفا پیشگان را بده سر به باد

خاتمه کتاب

ستم بر ستم پیشه عدلست و داد

در بعض از آنچه که ذکر آن لازم و بیان آن اولی است از آنچه گذشته و فایده بخشیده است

اولا حدیث معروف که از حضرت سید الساجدین امام العارفین علی بن
الحسین زین العابدین صلوات الله علیهم اجمعین در باب حقوق هر ذی
حقی رسیده در این خاتمه کتاب بیادگار می‌نگارم و در ذکر آن تیمنا و تبرکا
لما سبق و تتمیما لما بقی فاذ نماییم فی الوافی فی باب تفاصیل الحقوق
لکل ذی حق ... الهاشمی عن الثمالی عن سید العابدین علی بن الحسین بن علی
ابی طالب علیهم السلام فرموده است حق خداوند اکبر است که بندگی و
نماز و سپاس را برای رضای او ... هنگامی که از روی حقیقت و خلوص
نیت عبادت وی کردی او را یگانه شمرده ای امور دنیا و آخرت تو را

کفایت میکند و حق خویشتن آنستکه همواره خودرا بطاعت خدای عز و
جل بداری و حق زبان گرامی داشتن انست از هرزه گوئی و معتاد کردن آن
بخیر و ترك کلمات بی فائده و خوش گفتن با مردمان و کلمات خیر آمیز در میان
ایشان است و حق گوش پاکیزه داشتن انست از شنیدن غیبت و دیگر محرمات
و حق چشم پوشیدن انست از محرمات و عبرت گرفتن از ایات و حق
دست انستکه بمحرمات دراز نکنی و حق پاها انکه بسوی محرمات نروی یا
بایستی بصراط می ایستی با خبر باش مبادا بلغزد و تورا در اتش افکند و حق
شکمت انکه از خوردن حرام بپرهیزی و بیش از سیری شدن دیگر نخوری و
حق فرجت انستکه حفظ کنی اورا از زنا و از اینکه نامحرم نظر باو کند
و حق نماز انستکه بدانی بسوی خدا رفتن و میان دو دست وی ایستادن
چنانچه ابرار بدان ایستاده در جائیکه کان خادمیست یا عبد ترسان امید
وار خائف مسکین متضرع که بزرك میشمارد مولی خود را که میان
دو دستش ایستاده با سکون و وقار و باید با دل روی بنماز کنی و بجای
حقوق نماز بجای آری و حق حج انکه بدانی بسوی خدا میروی و بجانب او
از گناهان فرار مینمائی و در حج قبول توبه تست و بجای اوردن واجبی است
که خدا تعالی بر تو واجب کرده و حق روزه انستکه بدانی پرده ایست
خداوند عز و جل زده است بر زبان و گوش و چشم و شکم و فرجت که تورا از
اتش بپوشاند پس اگر روزه نگیری پرده خدا را بر خود پاره کرده و حق
صدقه انکه بدانی ذخیره تست نزد پروردگارت و امانتی است که محتاج

بشاهد نیست بلکه اگر مخفی بدهی بهتر است برایت از علانیه دادن بدانکه
دفع میدهد از تو بلیه‌ها و ناخوشیها را در دنیا و اتش را در آخرت و حق
هدیه آنکه بدانی رضا خدا را بجوئی نه خلق را و نخواهی مگر مشغول جمعیت
خوش شدن و با او وصل گشتن هنگام ورود تو و حق سلطان انستکه
بدانی خدا تعالی تورا واسطه سلطنت او بر تو او را گرفتار تو کرده پس خود را
معرض سخط او مسپر و بر ضد او مگو که بدست خود خود را بهلاکت افکنده
باشی و در ظلمیکه با تو کند شریک وی شده باشی و حق معلم تو آنکه
او را بزرگ شماری و احترام ویرا در مجلس بداری و کلمات اورا بحسن استماع
بپذیری و توجه باوی کنی و صدایت بروی بلند نکنی و سؤال از وی را
تو جواب نگوئی و در مجلس وی حکایت با دیگران نفرمائی و غیبت کس در
خصوص او نزدش روا نداری و بدگوی برا نجرد هی و سرّ معایب وی نشر ننمائی و
فضائل او و مجالست با دشمنان و معادات با دوستان وی مجرام شماری تا
این کار فرشتگان پروردگار شهادت دهند که اورا خواستار شدی
برای خدای عز و جل نه مردمان و اما حق مالك و ولیت انستکه
اورا اطاعت کنی و نافرمانی او را نکنی مگر در معصیت الهی چه فرمانبردن مخلوق
در نافرمانی خدا جایز نباشد و اما حق رعیت سلطنت تو انکه بدانی
سبب این سلطنت ضعف ایشان و قوت تو شده پس واجب میکند که با عدل
با ایشان معامله فرمائی مانند پدران رحیم باشی و جهل ایشان را با متانت
خود بپوشانی و عجله در عقوبت ایشان نفرمائی و شکر خدای عز و جل

را برابر استاد خود بر ایشان کذاری و امّا حق شاگردان علم تو آنکه
بدانی که این پدید برای ایشان بجهت تعهد دانائیست بتو ارزانی فرموده
و در خزانه علم خود بروی تو کشوده پس اگر در تعلیم ایشان نیکوئی پیشه خود
فرمودی و مدارات با ایشان نمودی خداوند بفضل خود بر تو زیاد کند و
چنانچه صفت جهالت پیشه خود ساخته و هنگام طلب ایشان بتعلیم اینها نیز
پس حق است بر خدای عزّوجلّ که روشنائی دانائی را از تو دور و زیبائی
مکانت تو را از دلها ساقط و مهجور سازد و امّا حق زنان آنکه
بدانی خدای عزّوجلّ ایشانرا محلّ سکون و انس تو قرار داده پس بدانی که
این نعمتی است از خدای تعالی بر تو و کرامی دار او را و با او مدارا کن هر چند
حق تو بر وی واجب تر باشد چه رحم بر وی لازمست برا کرا سیر نشنا
و باید طعام و لباس وی را مهیّا کنی و چنانچه نادانی کرد از او در گذری چه
امّا حق بنده آنست بدانی که تو و او مخلوق یک خدا و یک پدر و مادر
و خون شما هر یکیست [illegible] الا آنکه [illegible] باشی
از وی را خالق باشی و بدانکه در حقیقت [illegible] لکن خداوند
تعالی برای [illegible] تو کرده و تو را امین [illegible]
تا حفظ فرماید [illegible] پس نیکوئی باو [illegible]
که خداوند با تو احسان فرماید و چنانچه ناپسند تو باشد او را بیدای
نمائی و خلق خدا را معذّب منما و قوّت نیز بخدای نیست و حقّ
مادر [illegible] باید بدانی که بار [illegible] تو کشیده که هیچ [illegible]

کشد و از میوه دل چیزی بتو عطا فرموده که احدی بیکدیگر مانند هم
و با تمام جوارح تو را نگاه داری کرده و باکی نداشته از گرسنگی خود طعام
بتو دهد و از تشنگی خود که تو را سیراب دارد و از برهنگی خود که تو را
لباس پوشد و از آفتاب که تو در سایه باشی و اینکه بیخوابی کشد برای تو
و از گرما و سرما تو را نگاه داشت تا تو از او باشی با اینها هم توانائی
جزا دادن نداری مگر خداوند توفیقت دهد و او بزرگواری [illegible] و امّا
حق پدر آنست که بدانی اصل وجود تست که اگر نبودی تو نبودی پس
اگر خوشی در خود مشاهده نمودی بدانکه پدر تو اصل نعمتها بر تست پس
خداوند را شکر کن و جزای پدرت بمقدار آن نعمت خوش ده [illegible]
نیست و امّا حق اولاد آنست که بدانی از تست و با عمل نیک [illegible]
در دنیا منتسب باشند و از تو سؤال میشود از [illegible] باشی
حسن ادب و شناختن خصوص رب الارباب [illegible]
کسی معامله میکن که با احسان با او مثاب باشی با او معاقب باشی و امّا
حقوق برادر پس بدانکه او دست و عزت و قوت تست [illegible]
نافرمانی خداوند قرار مده و از سبب ظلم بر بندگان خدا او را یاری کن
و یاد [illegible] دشمنی [illegible] بلکه مطیع خداوند
کرده [illegible] مطیع خداوند باش [illegible] بخدای نباشد و امّا
حق آقای تو که آزادت کند آنکه بدانی مالش را داده و تو را از
وحشت بندگی بعزت و انس آزادگی آورده [illegible]

رها کرده و بند بندگی از تو برداشته و از زندان بیرون آورده
و تو را مالک نفس خود کرده و برای بندگی خدا آسوده‌ات کرده و باید
بدانی که او سزاوارترین خلق است بتو در حیات و ممات و یاریش بر تو
واجب است از جان و مال و قوتی که نیست بجز خدای و اما حق بندهٔ آزاد
شده آنست که بدانی خداوند قرار داده که تو او را آزاد کنی وسیلهٔ قرب
تو شود بحق و پرده شود برایت از آتش و ثوابت در دنیا ارث او است
و اما حق کسیکه احسانی بتو کرده اینکه شکرش گوئی و ذکر احسانش
کنی و مدحش نمائی و پیش خود او را دعا کنی چه با این اعمال در آشکار
و پنهانی شکر او را کرده باشی و چنانچه توانی روزی مکافات ده و
حق مؤذن آنکه بدانی پروردگار عز و جل را بیاد تو آورده و تو را
بر منفعت خود و یاد میکند برادای چیزی که خدا بر تو واجب فرموده پس
شکر او کن چنانچه محسن را شکر او کنی و اما حق پیشوای نمازت
اینکه بدانی واسطه است میان تو و خدای عز و جل و او تو را تکلم میکند و تو
از او تکلم نمیکنی و دعا برایت میکند و تو دعا برای او نمیکنی و برای تو قبول
کرده هول ایستادن نزد خدای عز و جل را چنانچه کوتاهی کند با تو
نیست و کرنه تو هم شریک باشی لکن او را بر تو فضیلتی نباشد پس
نگاه داشته نفس تو را بنفس خود و نماز ترا بنماز خود پس با جمیع اینها
شکر او باید بکنی و اما حق همنشین تو اینست باید برای او پهلو
نرم کنی و در سخن با انصاف باشی و بدون اذن وی برنخیزی و در

اذن او بر نخیزی اما او را اختیار باشد و فراموش کنی لغزشهای او را و نیکیها
بداری خیرات او را و با او بنیکوئی سخن رانی و اما حق همسایه است
حفظ الغیب او کنی و اکرام حضورش نمائی و با مظلومیتش یاری کنی و
در پی عورتش نباشی پس اگر بدی از او برخوری بپوشانی و اگر بدانی
نصیحت تو را قبول میکند او را پند بدهی و در گرفتاری او را وا نگذاری
و از خطایش بگذری و از گناهش عفو فرمائی و معاشرت نیکو کنی
و لا قوة الا بالله و اما حق رفیق است که با تفضل و انصاف رفاقت
با او کنی و اکرام با وی نمائی چنانکه او با تو نماید و نگذاری او پیشی گیرد
بر تو در اکرام تو و اگر پیشی گرفت مکافات ده و حق او برادا کن و اگر
خیال منافقت کند او را منع نمائی و رحمت بر وی باشی نه عذاب
و لا قوة الا بالله و اما حق شریک آنست اگر دور باشد او را کفایت نمائی
و اگر حاضر باشد او را رعایت نمائی و اگر حکمی کند برخلاف وی حکمی نکنی
و بی عزم رای او برای خود کاری مکن و در کارها با او خیانت مکن چه
شریک مادام که خیانت نکرده باشند دست خدا با ایشان است و اما
حق مال آنست که نگیری مگر از حلالش و ندهی مگر در حلالش و کسیکه
حمدت نکو بداند او را بر خود ترجیح مده پس مال را وسیلهٔ طاعت پروردگار
خود کن نه بهانه که بخل ورزی چه موجب حسرت و گناه است و لا قوة الا
بالله و اما حق طلبکار که مطالبه نماید آنکه با دارائی بدهی و با
تنگی بجهت بپانی او را خوشنود کرده با مهربانی او را از خود دور کردانی

وحق امر شریک کننده با تو اینکه او را گول نزنی و غش نکنی با او و نیکوئی و را
حق امرشوی از خدا بپرهیزی وحق دشمنی که ادعا بر تو کند چنانچه
حق گوید بر تو خود شاهد او باشی بر خود و ظلم و ادای حق وی بنمائی و اگر
گوید غیر از حق با وی مدارا مکنی و موجب سخط او و کار او نشود
لا قوة الا بالله وحق دشمنی که تو دعوی با وی کنی چنانچه بحق گوئی بجا مل
بما او کن و انکار حق وی مکن و اگر بباطل باشی از خدای بپرهیز و توبه کن و
ترک دعوی کن وحق مستشیر چنانچه خیر او دانی بنمائی و گر نه راه نما
کن بکسی که عالم باشد وحق کسیکه خیر تو بنماید و راهی بنماید
خلاف را بنا کن مکن به تهمت نداری و اگر موافق رای تو بود حمد خدا
گوئی وحق پند گیرنده از تو آنکه کمال مهربانی با وی بذل کنی و مدارا
با او رحمت و مدارا با او باشی وحق پند گوینده اینکه نرمی با او کنی
و گوش بکلامش دهی اگر صواب گوید حمد خدا گوئی و گر نزد انسته باشی خطا
کرده او را سرزنش و مواخذه مکن و با او رحم کن مگر آنکه مستحق
اتهام باشد پس بکار اعتنا بحق قولش مکن و لا قوة الا بالله وحق
کبیر آنکه احترام او را شماری برای سنش و جلال دانی برای آنکه قبل از تو
اورده و دشمنی با وی نکنی و از او پیش نیفتی و او را خوار نشماری و اگر
او تو را خوار شمارد تحمل کن و اکرامش نمائی برای حق و حرمت اسلام
وحق صغیر آنکه رحم آری بر او در تعلیمش و عفو از او و پوشش بر او
مدارائی با او و یاری او وحق سائل آنکه ببخشی بقدر حاجت او بدهی

وحق مسئول آنکه اگر عطا کند بپذیری و شکرش گوئی و اعتراف بفضل
او کنی و اگر عطا نکند عذرش بپذیری وحق کسیکه ترا برای خدا
شاد کند آنکه خدا را سپاس گوئی پس شکر او نمائی وحق کسیکه بدی
با تو کند آنکه از او درگذری و چنانچه گذشتن صلاح نباشد تلافی با
او کنی خدا [illegible] فرموده وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ
وحق اهل ملت تو آنکه در دل داری سلامتی و رحمت برای ایشان
احسانه و با گناهکار ایشان مدارا کنی و الفت و صله جوئی شکر کننده ایشان را
و باز داشتن اذیتت از ایشان و دوست داری برای ایشان آنچه را
برای خود و دشمن داری برای ایشان آنچه برای خود کراهت داری و پیر
مردان ایشان را بجای پدر و جوانها بمنزله برادر و پیرزنان ایشان بمنزله
مادر و کوچکان ایشان را بمنزله اولاد خود دانی وحق اهل ذمه آنکه قبول
کنی از ایشان آنچه را خداوند قبول فرموده و ستم بر ایشان مکن در آنچه
وفائی بعهد خدای عز و جل کنند وثانیا مکشوف باد لازم است بر
کسانی که اراده تدبیر امور بر وجه صواب کرده که چند وسعات مقصود را
از خدای خویش خواهد و تدابیر را از آن روی که بنیروی عقل و حکم
پیمبران که رسولان با الهام و ظاهر حقند پسندیده آمده معمول دارد چه
اگر در تدبیر امور بر نیات خود مغرور باشد بجنبش نتاج را عکس
تدبیر و علاج خود مشاهده کند اینک بنا استادان این فن که در خود
سیاست مدن که سرآمد همه سیاستها است بوده بحسن تدبیر خود تکیه

نشوند و بسا اعمال نیک به سر موقع تجدید حال نکرده و از لوازم آن که تقاعد نتوانند
هنگام حیوة و عقلت و حکم تقاضای اعمال نیک شود و فنا و تولای در دنیا
اند و بنا نشسته و از طرف دیگر بعض کسان که از پوشیدن لباس و عشوه
ناتوان و از سخن کمتر لازم خود عاجز و ملکه هم اند که نکته است بلکه حسن
تدبیر را از لسوء اثران تمیز ندارد به نظر اعمال را منتج تدابیر حسنه ملاحظه نمایند
حلد که طائفهٔ اول در تفریع این تسبیح را بمقدمات منتج ندهند هم برای نسبت
مردمان آنکه از بعض اعمال نیک به سر خود نکنند صاحب کار را خداوند
کار خود دانسته و خود را المیزی برای آن پندارند با توکل زانوی اشتر
ببند ره همه منتحد باش و برو **ثالثا** دنیا که بر آن عنقا
و اغنیا در کلمات دانشمندان نظاره کند و به سمع قبول اقبال بر اقوال
ایشان ننماید چه بعضا از جهای فراوان گنج این سخنان سنجیده پراکنده
اند پس منظر البیان آگاه و خواستاران حقیقت خواه بنگر و حبل اطاعت
ایشان را برگردن نهند حق ایشان را بر خود از همه کس بیشتر دانند و در
ادای حقوق ایشان عملی بهتر از فرا گرفتن نصایح ایشان نباشد و در
فراگرفتن پند طریقی بهتر از آن نباشد که خود را در نفس الامر پیش تمام
و فروتنی و تواضع نسبت با ناصحان مهربان خود نماید و گوش هوش
برای اقوال ایشان باز و سینه برای اجتماع ثمرات کلمات ایشان
دراز دارد و این بنده ... منصف بنامی صحفا که
و مثل از هوا احمق نفسانیه هر که ... نطفه ای کراز تکلم او ندا

را لتعلم کبر و نیز همی گفت هر زبان سخن از در طبع تا بیشتر گوش فرا دهم که جمع
انکه دو ... اینها نستنبله و منها السنة و اسهم شعر ... در هر ...
تا بحق نه هر افشا بنظم مثنوی تابع و وقتی که او را در خواب دیدم از او پرسیدم
این محاسن احوال و مدارج کمال بچه فاز کشتی اشاره به تخفیض زمین کرد یعنی
این جواب از خود وی سؤال کردم جواب فرمود اشاره بکمال تواضع و فروتنی
و گوش دادن با سخن اندک این مقدمه شخص کامل این کلمات ناقابل را نیز در
بین کلمات بگوید قبول فرماید و هر که در طعن و خرده گیرها از آن ننماید چه
اگر سخن پسندیده به خود ضبط فرماید و گرنه بحال خود بگذارد چه جود
بر عناد از طریق رشاد دور و از رسم سداد مهجور است مگر آنکه مقصود
قدح خواهی بنده باشد و این نیز جایز باید زیرا که قبل از التفات او
خود اقرار بر نادانی و اسائه خود کرده ام و نیز باید در فرا گرفتن آداب افضا بر
جواهر سفته و کلمات گفته نکند چه بسا از خفایا که مذمر که بقلم بجز بیرون
ننماید بلکه از بیان و تعبیر از آن نیز عاجز و زبون باید پس تأمل و تفکر در کیفیت
کار و اطوار کسانی که آن عمل اقتصاد ارتکاب کرده نماید و سلیقه مستقیمه را
نیز همعنان او سازد پس از آن در آن کار آغاز و در هنگام حسن انجام مهام
از خداوند عز و جل طلب دارد ... اراده ابرار بود و الحمد لله
فی الاول و الآخر و الباطن و الظاهر و الصلوة و السلام علی محمد و آله
المعالی و المفاخر قد فرغ من کتبه مؤلفه اقل الانام
فی الیوم الخمیس السابع و العشرین من شهر
ذی الحجة الحرام من سنة الثامنة
عشر بعد الالف و ثلث مائه

معلوم خاطر مهر مظاهر دوستان باد که اول بخاطر فاصر

چنان آمد که مطالب بزرگ و چیزهای بصورت تقویم در جدول نوشته دارم

با زحمت بسیار از آن و کوشش از حد بیرون مطالب تقویم را موزون کرده بنا بر حد انتهای

آورده همه با نوشتن کوشش و ترغیب بعض از احباب ستایش اهل کمال در تغییر آن تعمیر شد

که از اول تسخیر را مبتدا نمودیم و بعد از جدول نوشتن از ایشان امثال نموده با فی الجمله

تغییر مطالب هر دو نسخه مهیا است هر کس مقتضی میل خود و خوی بهر کدام خواهد فرماید

و این محرر را بدعای خیر یاد نماید اللهم اغفر لنا و لاخواننا و اجعل عاقبة امورنا

خیرا و ارزقنا خیر الدنیا و الآخرة و ادفع عنا بلاء الدنیا و

الآخرة بمحمد و آله صلوات الله علیهم

اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم بر ضمیر منیر اهل تعقل و نظر پوشیده نیست

مکشوف دانای برادران روحانی گردد که اتحاد خالی از دلیل خودپرستی و هستی

باد معنی انسان کلی زید و عمرو جزئیات او هستند که از عالم انسان کلی

نزول و در عالم تنگنای طبیعت متکثر و متفرق گشته ما برادران تا در عالم

جزئیت هستیم و پراکنده و متکثریم از عالم انسانیت دور و بکلی از کلی مهجور

اگر متحد بکلی شویم و نگذاریم عالم طبیعت را که جوهر انسانیت را کم کند عبور

تحصیل تکمیل عالم دو بینی کرده خواهیم پس هر کس از عالم دوئیت انفصال

بعالم یکتایی اتصال جسته همانا یعنی انسان گشته و انسانیت مکر چنین

بود که او ... افراد نوع بمثوان بود مکر چنین و چه متقدس عالی نه هر که

چهره برافروخت دلبری داند	نه هر که آینه سازد سکندری داند هزار
هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست	کلاهداری و آیین سروری داند پس

ای برادران ایمانی و ای دوستان عزیزتر از جان بباید تا بکمک یکدیگر بکوشیم و در تحصیل

عالم یگانگی و اتحاد بکوشیم تا حقیقت انسان بما اطلاق شود و به مقام یگانگی

بایستیم که دیگری را خود دانیم یعنی نفع و ضرر او را نفع و ضرر خود داریم اگر درد بلا بر همه

از برادران از آزار خود بی‌ستاید فقر و فاقه از بنی نوع را دفع بر پیشانی از خود دفع و

رفع تعدی و ظلم از همگنان را حقیقة دفع از خود شماریم حفظ الغیب و حمایت دیگران

از خود شناسیم و از آزار دیگران مساهله و مسامحه در کار اینها هم را خود

است همه برای اینکه انسان معنی کلی او و ما متصل بکلی نشویم انسان نیستیم

و کلی شدن با افراد یکی شدن است اما این نوع کلیت برای دیگر از انواع حیوان

نیست اینک سلک خود هر بعید و رهتی بکه یکدیگر نمایند تحصیل این چیز را خود کرده

اما انسان متعدی بجود تعدی کرده و از خود کاهشه

کرده او کرده ما نشا بحکم	مؤمنان از انفسی دان قدیم
مؤمنان معدود لیک ایمان یکی	جسمشان معدود لیکن جان یکی
غیر فهم و جان که در گاو و خر است	آدمی را عقل و جانی دیگر است
جان حیوانی ندارد اتحاد	تو مجو این اتحاد از روح باد
گر خورد این نان نگردد سیر آن	ور کشد بار این نگردد او گران
بلکه این شادی کند از مرگ او	از حسد میرد چو بیند برگ او
جان گرگان و سگان هر یک جداست	متحد جانهای شیران خداست

نیز گوییم چون جبلتًا و طبعًا بطرف تکمیل متصف است که تکمیل ابدان باشد و
مانعی در وجود خود ندارد از آن رو در لوازم تعیش محتاج باعانت امثال خود و بنی
نوع میشود و از برای فهم قانون نهادن بی احتیاج بقانون ندارند مگر چون آنکه
که انسان برای اعانت خود خواهد پس لابد قانونی آن انسان خواهد خواست
اما انسان غیر تکمیل بدن بتکمیل عالم انسانیت نیز دارد که اهم از تکمیل بدن است بلکه تمام
مراد تحصیل اهتمام و علم الابدان و علم الادیان اشاره باین دو مقام است و
بنا بر تقویت هر یک از آن دو بکار مفهوم و از مبانی متهم باشد بهم خلطی عارض میگردد
و شعور قانون فهمی هم در وجود نهاده شده لابد هم از وضع قانون صحیح تا عمل بر
وفق آن موجب تکمیل هر دو گردد اول را طب و دوم را اخلاق گویند و چون در تعیش
و تکمیل نفس و تغییر تنزل احتیاج شدید پیدا میکند بزرگ و خانه و مال ایشان با اعانت
و اجتماع امثال هم محتاج است بوضع قانون صحیح تا عمل بر طبق آن منتج تعیش صحیح
گردد و اعانت و اجتماع منقلب بشر شود نقضا نگردد تا تحصیل کمال انسانی نمایند
این علم را علم تدبیر منزل گویند و چون برای اعانت گرد آیند محل اجتماع ایشان را
مدینه گویند آنها که عمل بقوانین صحیحه نمایند مدینه فاضله و چند شهر یکجا گون
مملکت و اهالی آن شهرها ملت نامند و برای تعیین میزان حقوق ملت و دولت این
جماعت بنا حدود و جنایات و سایر احکام آنها ناچار هم از قوانین کلیه
صحیحه باندازه معینه و از خطا باشد که بتوان او را ناموس خدا ایشان خواند تا موجب
عاشر و فلاح آخرت باشد و التیام میان ملت بحری مشئوم نگردد و بعقیده ما
چون پیغمبر که از جانب خدا و ند ابدًا بقوه دیگری بنا شد فهم و بنا قوانین

ابنرو کوار نیز بطریق عصمت و عدم خطا باید بعهده شخصی باشد معصوم که بعد
تا امام عصر است که مردم را با خطا و ... و با غیبت امام عجل الله فرجه با
تفاوت ... فهمها و ... خبرها و اختلاف هواها و عرضها
و ... غرض و مرضها ... قوانین ما صحیح خواهند ماند و معصوم خواهد
شده که با جماع آراء صحیحه علما و عقلائی که متصف بصفات مقرره باشند
کرده عالم ... قانون را که خود بیان قوانین آن بزرگوار را بدون
اختلال نمایند لا یجتمع امتی علی الخطاء و ید الله مع الجماعه مقصود دیگر
و کسیکه برای اجرای این قوانین و دفع اختلافات و نشر عدل و تسویه و حفظ حقوق
و اعطاء هر ذی حقی حق او و رد مظالم و حفظ خون جماعات از طرف پیغمبر معین
شود امام است و چنانچه از نظر ... مختصر باشد سلطانش گوییم و بعضی تفکیک
کرده قوانین را ... در عهده انبیاء و تربیت قوانین را بعهده حکما و عقلا
گذاشته با اینکه اعتراف دارند که اتصال و تلازم اینها قوه با این تفکیک
این مشکل بلکه بعض مقامات محال است معنی شر و طبیعت که منتج اتحاد تامه
که تمام خیر است معلوم و همچنین سلطنت مستقله که منتج تفرق و نفرت
است که باعث تمام شرور ... شده نیز صفا منتجین فی الجمله ...
که ... صاحب علم اخلاق و تدبیر ... سیاست ... و ریاضت کشیده مجاهده
کرده ... صاحب رای ... قوانین
... و وقار ... نیز باشد و نیز منتوان ... فکر با
اختلال ... قوانین مملکت ... دیگر ... راحت برای اهالی آن نباشد

چه بحمد الله کلی در کلیه موارد بی خصوصیات مذهبی بکشد چه این هنگام امان
نزاع و تعصبات کوهستان کرد دین غادی ما بشند نباشند تا چه رسد بر غنا با خدا
مبدل اند منتهی است انتظار دو برتیشا بنهادا شنلم کر تو بان نتوانم بیان آن نمایم
و چینی پنجم با پنجه دو کار امتی ختم شود سزاوار هزار گونه تشکرات است و محمد
متبکم خدا برا کرد ذکر مانع از پیش رفت مقاصد مجلس مقدس منظور
نیست بر تمام بنی نوع لازم با تمام قوای خود حمایت نمایند و دعا
کنند تا زود ثمرات مأمول ظاهر آید یارب
دعاء خسته دلان مستجاب کن حرره
عبد الرسول کاشانی

بسعی و اهتمام جناب مستطاب فضایل مآب عمدة
الفضلاء والمحدثین و سید الادباء
والمحققین آقا سید محمد رضا المدعو
بسید بدیع المتکلمین کاشانی زاد الله
توفیقه بطبع رسید فی ۱۳۲۵

۱۳۲۵
طهران در باغ مروی مطبعه میرزا علی اصغر بطبع رسید

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بحمد الله ... هذا ... مستطابا ... ضابط الفضلاء والمحدثین وسند الاولیاء والمحققین ... المدقق ... المتکلمین ... کاشانی ... بطبع رسید

طهران در باغ مروی مطبعه میرزا علی اصغر بطبع رسید ۱۳۲۵



